



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

دائرة المعارف

مختار
رسانہ
جہا

ادبیات و تعلقات والہدین و قرینہ

۱۰

احمد لرغمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (ع)

نویسنده:

احمد فرخ فال

ناشر چاپی:

ذکری

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام جلد ۱۰	۱۳
مشخصات کتاب	۱۳
اشاره	۱۴
فهرست مطالب	۱۸
فصل دوم: ارتباطات و تعاملات انسانی	۲۲
اشاره	۲۲
بخش چهارم: تعاملات والدین و فرزند	۲۴
۱. ارتباطات و تعاملات مقدماتی پدر و مادر	۲۴
۲. رعایت اوقات و آداب شب زفاف	۲۵
۳. لزوم ارتباط با خدا و دعا، هنگام زناشوئی	۴۶
۴. تعاملات شوهر و ترک هم بستری	۴۶
۵. تعاملات زن و شوهر در دوران حاملگی همسر	۴۷
اشاره	۴۷
تفسیر	۴۹
معنای اخذ ذریه بنی آدم از ظهور آنان و گواه گرفتن (اشهاد) آنان بر خودشان	۵۸
اعتراف بنی نوع بشر به ربوبیت خدای سبحان در عالم ذر ناشی از فقر ذاتی انسان به خدا است	۶۰
چند وجه در مورد سؤال و جواب در: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ»	۶۲
بیان صاحب تفسیر شریف «نمونه»	۶۳
پیمان نخستین و عالم ذر	۶۳
عالم ذر در روایات اسلامی	۶۹
۶. پنج تن آل عبا(علیهم السلام)، الگوی نحوه ارتباطات و تعاملات	۷۳
اشاره	۷۳
روایاتی درباره نزول آیه تطهیر درباره پنج تن آل عبا(علیهم السلام)	۷۳

- روایاتی دیگر ۷۶
- چند روایت متضمن این که مقصود از اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) همسران آن حضرت نیستند ۷۸
- بیان آیات ۸۱
- بیان این که جمله «و تَخَشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» متضمن تأیید و انتصار آن جناب است ۸۵
- تفسیر ۸۹
- یا سعادت جاودان یا زرق و برق دنیا! ۸۹
- نکته ۹۴
- تفسیر ۹۷
- نکته ها ۱۰۷
۱. آیه تطهیر، برهان روشن عصمت است ۱۰۷
۳. آیا اراده الهی در این جا تکوینی است یا تشریحی؟ ۱۱۴
۴. جاهلیت قرن بیستم! ۱۱۶
۷. ارتباطات و تعاملات مادر، در دوران حاملگی ۱۱۷
۸. تعاملات مادر و شیر دهی به فرزند ۱۲۲
- شیر مادر بهترین شیر برای کودک ۱۲۲
- نهی زنان از شیر دادن با یک پستان ۱۲۵
- کم ترین مدت شیردهی و بیش ترین مدت آن ۱۲۵
- حق طلب اجرت شیردهی زوجه از شوهرش و یا وصی او ۱۲۹
- در مورد شرایط زن دایه ۱۳۱
۹. تعاملات والدین و عقیقه و ختنه فرزند ۱۳۲
- اشاره ۱۳۲
- شرح ۱۳۴
- شرح ۱۳۶
- شرح ۱۴۲
- شرح ۱۴۲
۱۰. پدر و مادر و انتخاب نام خوب برای فرزند ۱۴۳

- ۱۴۳ اشاره
- ۱۴۴ تفسیر
- ۱۴۴ معنای جمله «بِئْسَ اللَّيْمُ الْفَسُوقُ»
- ۱۴۶ ۱۱. توکل به خداوند و برخورد مهربانانه با فرزند
- ۱۴۶ اشاره
- ۱۴۷ تفسیر
- ۱۴۷ حکایت دخترکشی مشرکین و نکوهش آن
- ۱۴۹ ۱۲. والدین و سرپرستی و حضانت فرزند
- ۱۵۲ ۱۳. گیرندگی قوی نوزاد و مواظبت های والدین
- ۱۵۲ اشاره
- ۱۵۲ یادگیری در کودک
- ۱۵۲ ۱. ایجاد انگیزه
- ۱۵۳ ۲. شناخت توانایی ها و ناتوانی های کودک
- ۱۵۳ ۳. توجه به خواسته های کودک
- ۱۵۳ ۴. رعایت سلسله مراتب یادگیری
- ۱۵۴ ۵. حذف محرک های زائد از موقعیت یادگیری
- ۱۵۴ ۶. طولانی نبودن زمان آموزش
- ۱۵۴ ۷. کودک را با تکرار و تمرین زیاد خسته نکنیم
- ۱۵۴ ۸. طرح پرسش هایی که کودک پاسخ آن ها را می داند
- ۱۵۵ ۹. بهره گیری از آموزش غیرمستقیم
- ۱۵۵ ۱۰. در آموزش به کودکان صبور باشید
- ۱۵۵ ۱۱. انتظار پیش رفت از کودک باید متناسب با توانایی او باشد
- ۱۵۶ ۱۲. در انجام فعالیت ها کم تر به کودک کمک کنید
- ۱۵۶ ۱۳. بهره گیری از آموخته ها، خارج از محیط آموزشی
- ۱۵۶ ۱۴. انجام فعالیت ها به شکل بازی و سرگرمی
- ۱۵۷ ۱۴. سفارش فرزند به دین داری و تسلیم در مقابل خدا:

- ۱۵۷ اشاره
- ۱۵۸ تفسیر
- ۱۵۹ بحث روایی
- ۱۵۹ چند روایت در بیان اسلام و ایمان
- ۱۶۶ ۱۵. حقوق متقابل فرزند، و پدر و مادر
- ۱۶۶ ۱۶. تربیت و آموزش مهارت ها و اکرام فرزند در سنین مختلف
- ۱۶۶ اشاره
- ۱۶۷ مرجه چه کسانی هستند؟
- ۱۶۹ مفهوم فسق نزد مرجه
- ۱۶۹ مسأله وعید و نظریه مرجه
- ۱۷۵ بیان چند روایت
- ۱۷۸ حکم شرعی تنبیه و تأدیب بدنی کودک
- ۱۷۸ استفتاء و پاسخ چند تن از آیات عظام
- ۱۸۱ ۱۷. نقش ارتباط و تعامل صحیح در تأدیب فرزند
- ۱۸۲ ۱۸. وظیفه والدین و بستر خواب فرزندان
- ۱۸۲ اشاره
- ۱۸۳ تفسیر
- ۱۸۳ قرائت
- ۱۸۳ مقصود
- ۱۸۵ آداب ورود به جایگاه خصوصی پدر و مادر
- ۱۹۰ نکته ها
- ۱۹۰ ۱. فلسفه استیذان و مفاصد عدم توجه به آن
- ۱۹۴ ۳. چند سؤال و پاسخ پیرامون نحوه خواب کودک
- ۱۹۶ ۳. برای جدا خواباندن کودک بالای ۵ سال چه کنیم؟
- ۱۹۷ ۴. چگونه محل خواب کودک را جدا کنیم؟
- ۱۹۹ نتیجه گیری در مورد محل خواب کودک

- ۲۰۳ بچه ها از چه سنی باید تنها بخوابند؟
- ۲۰۶ ۱۹. مطالب مهم و اساسی در موضوع خواب فرزندان
- ۲۰۷ ۲۰. جمع بین صلاتین و عدم سخت گیری در فرزندان
- ۲۰۸ ۲۱. برتری دادن بعضی از فرزندان، براساس عدالت
- ۲۱۰ ۲۲. بوسیدن فرزندان، از روی محبت
- ۲۱۲ ۲۳. تعامل و رفتار بچه گانه با بچه ها
- ۲۱۴ ۲۴. حلم و بردباری و تعامل و ارتباط با فرزند
- ۲۱۵ ۲۵. تربیت فرزند دیگران همانند فرزند خود
- ۲۱۹ ۲۶. تشویق جوانان به ازدواج و عدم نگرانی از فقر:
- ۲۱۹ اشاره
- ۲۲۰ تفسیر
- ۲۲۰ ترغیب به ازدواج آسان
- ۲۲۳ ۲۷. نکاتی مؤثر در موضوع ازدواج
- ۲۲۴ ۲۸. تعامل و قدردانی فرزند از پدر و مادر
- ۲۲۴ اشاره
- ۲۲۴ تفسیر
- ۲۲۷ ۲۹. اطاعت از والدین به جز در شرک به خدا
- ۲۲۷ اشاره
- ۲۲۸ تفسیر
- ۲۲۹ پاره ای از حکمت های لقمان
- ۲۳۴ ۳۰. بی احترامی به پدر و مادر ممنوع
- ۲۳۴ اشاره
- ۲۳۴ تفسیر
- ۲۳۶ بیان صاحب تفسیر شریف «جمع البیان»
- ۲۳۹ تفسیر
- ۲۴۱ نیکی کردن به والدین، از مهم ترین واجبات بعد از توحید

۳۱. لزوم صداقت و عدم نیرنگ و خدعه با پدر و مادر ۲۴۴
- اشاره ۲۴۴
- تفسیر ۲۴۶
- نقشه نهایی که کشیده شد ۲۴۶
- نکته ها ۲۵۰
- «جب» به چه معنا است؟ ۲۵۰
- ابراز محبت پدر و مادر نسبت به فرزندان ۲۵۳
- تفسیر ۲۵۵
- صحنه سازی شوم ۲۵۵
۱. توطئه های دشمن در لباس دوستی ۲۵۸
۲. نیاز فطری و طبیعی انسان به سرگرمی سالم ۲۶۰
۳. فرزند در سایه پدر ۲۶۳
۴. نه قصاص و نه اتهام قبل از جنایت ۲۶۴
۵. تلقین دشمن ۲۶۵
۶. هنگامی که انسان مسئولیتی را پذیرفت، باید تا آخرین نفس پای آن بایستد ۲۶۶
- تفسیر ۲۶۷
- دروغ رسوا! ۲۶۷
- نکته ها ۲۷۳
۱. در برابر یک ترک اولی! ۲۷۳
۲. دعای گیرای یوسف! ۲۷۵
۳. جمله «وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ» ۲۷۷
۴. تسویل نفس ۲۷۷
۵. دروغ گو حافظه ندارد ۲۷۸
۶. صبر جمیل چیست؟ ۲۷۹
۳۲. عدم سوء ظن و اتهام به پدر و مادر: ۲۸۰
- اشاره ۲۸۰

- ۲۸۱ تفسیر
- ۲۸۲ مراد پسران یعقوب (علیه السلام) ضلالت در امر زندگی است نه در دین
- ۲۹۳ ۳۳. عذرخواهی از پدر و مادر، در خطاها
- ۲۹۳ اشاره
- ۲۹۳ تفسیر
- ۲۹۵ ۳۴. نیکی به پدر و مادر، اگرچه فاجر باشند
- ۲۹۵ اشاره
- ۲۹۵ تفسیر
- ۲۹۶ نکته ها
- ۲۹۶ ۱. کتاب آسمانی را با قوت و قدرت بگیر!
- ۲۹۷ ۲. سه روز مشکل در سرنوشت انسان
- ۲۹۸ ۳. نبوت در خردسالی
- ۳۰۰ ۴. شهادت یحیی (علیه السلام)
- ۳۰۴ ۳۵. تواضع و فروتنی و دعا به پدر و مادر
- ۳۰۴ اشاره
- ۳۰۴ تفسیر
- ۳۰۶ ۳۶. ارتباط و تعامل و کمک به والدین، فرزندان و اقوام
- ۳۰۶ اشاره
- ۳۰۶ تفسیر
- ۳۰۹ تفسیر
- ۳۱۰ تفسیر
- ۳۱۲ نکته ها
- ۳۱۲ ۱. احکام «طلاق رجعی»
- ۳۱۲ ۲. خدا تکلیف ما لا یطاق نمی کند
- ۳۱۳ ۳. اهمیت نظام خانواده
- ۳۱۵ تفسیر

- ۳۲۲ ۳۷. انفاق و نظرات امام خمینی(ره)
- ۳۲۹ ۳۸. جمع بندی تعاملات لازم، درموضوع انفاق
- ۳۲۹ ۳۹. آزردن و عاقّ پدر و مادر شدن
- ۳۲۹ اشاره
- ۳۳۰ تفسیر
- ۳۳۰ قضاء تشریعی خداوند به نپرستیدن جز او
- ۳۳۲ نیکی کردن به والدین، از مهم ترین واجبات بعد از توحید
- ۳۳۴ روایات باب عاق والدین شدن
- ۳۳۷ ۴۰. مسائل مهم و کلی در ارتباطات و تعاملات فرزند
- ۳۳۸ درباره مرکز

دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و
اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام جلد 10

مشخصات کتاب

سرشناسه: فرخ فال، احمد، 1337 -

عنوان و نام پدیدآور: دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل
بیت عصمت و طهارت علیهم السلام / احمد فرخ فال.

مشخصات نشر: قم: ذکر، 1400.

مشخصات ظاهری: 20 ج.

شابک: دوره : 978-6319-622-28-7 ؛ ج. 1 : 978-6319-622-27-0 ؛ ج. 2 : 978-6319-622-29-4 ؛ ج. 3 : 978-6319-622-30-0 ؛ ج. 4 : 978-6319-622-31-7 ؛ ج. 5 : 978-6319-622-32-4 ؛ ج. 6 : 978-6319-622-33-1 ؛ ج. 7 : 978-6319-622-34-8 ؛ ج. 8 : 978-6319-622-35-5 ؛ ج. 9 : 978-6319-622-36-2 ؛ ج. 10 : 978-6319-622-37-9 ؛ ج. 11 : 978-6319-622-38-6 ؛ ج. 12 : 978-6319-622-39-3 ؛ ج. 13 : 978-6319-622-40-9 ؛ ج. 14 : 978-6319-622-41-6 ؛ ج. 15 : 978-6319-622-42-3 ؛ ج. 16 : 978-6319-622-43-0 ؛ ج. 17 : 978-6319-622-44-7 ؛ ج. 18 : 978-6319-622-45-4 ؛ ج. 19 : 978-6319-622-46-1 ؛ ج. 20 : 978-6319-622-47-8

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: ج. 2 - 20 (چاپ اول: 1400) (فیا).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج. 1 و 2. ارتباطات الهی و عالم هستی. - ج. 3. ارتباطات و تعاملات انبیاء علیهم السلام. - ج. 4 - 6. ارتباطات و تعاملات انبیاء، ائمه و اولیاء علیهم السلام. - ج. 7 و 8. ارتباطات و تعاملات انسان با خداوند متعال. - ج. 9. ارتباطات و تعاملات زن و شوهر. - ج. 10. ارتباطات و تعاملات والدین و فرزندان. - ج. 11 و 12. ارتباطات و تعاملات بین مردم. - ج. 13. ارتباطات و تعاملات مومنین و منافقین. - ج. 14. ارتباطات و تعاملات مسلمان ها و مذاهب. - ج. 15. ارتباطات و تعاملات مذاهب و امم اسلامی. - ج. 16. ارتباطات و تعاملات مسلمان ها و کفار. - ج. 17. ارتباطات و تعاملات حکومت اسلامی و مردم. - ج. 18 و 19. ارتباطات و تعاملات بین حکومت ها. - ج. 20. تعاملات در حکومت حضرت مهدی (عج).

موضوع: ارتباط -- جنبه های مذهبی -- اسلام

ارتباط -- جنبه های قرآنی

Communication -- Qur'anic teaching

ارتباط -- احادیث

Communication -- Hadiths

ارتباط بین اشخاص -- جنبه های مذهبی -- اسلام

Interpersonal communication -- Religious aspects -- Islam

ارتباط بین اشخاص -- جنبه های قرآنی

Interpersonal communication -- Qur'anic teaching

ارتباط بین اشخاص -- احادیث

Interpersonal communication -- Hadiths

رده بندی کنگره: BP11/6

رده بندی دیویی: 297/045

شماره کتابشناسی ملی: 7595511

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات

خدا، انسان و جهان

از دیدگاه قرآن، پیامبر (صلی الله علیه و اله) و اهل بیت (علیهم السلام)

جلد دهم: ارتباطات و تعاملات والدین و فرزندان

تألیف: احمد فرخ فال

ص: 3

دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات

جلد دهم: ارتباطات و تعاملات والدين و فرزندان

احمد فرخ فال

انتشارات ذكرى / قم / 1400 ش

شابک این جلد: 9-37-6319-622-978

شابک دوره: 7-28-6319-622-978

ادرس مرکز پخش : قم خیابان معلم انتشارات مرکز مدیریت حوزه های علمیه

تلفن مرکز پخش 025-37735547

ص: 4

فهرست مطالب

فصل دوم: ارتباطات و تعاملات انسانی

- بخش چهارم: ارتباطات و تعاملات والدین و فرزند..... ۱۱
۱. ارتباطات و تعاملات مقدماتی پدر و مادر..... ۱۱
۲. رعایت اوقات و آداب شب زفاف ۱۲
۳. لزوم ارتباط با خدا و دعا، هنگام زناشوئی ۳۳
۴. تعاملات شوهر و ترك هم بستری ۳۳
۵. تعاملات زن و شوهر در دوران حاملگی همسر..... ۳۴
۶. پنج تن آل عبا^{علیهم السلام}، الگوی نحوه ارتباطات و تعاملات..... ۶۰



۷. ارتباطات و تعاملات مادر، در دوران حاملگی ۱۰۴
۸. تعاملات مادر و شیر دهی به فرزند ۱۰۹
۹. تعاملات والدین و عقیقه و ختنه فرزند ۱۱۹
۱۰. پدر و مادر و انتخاب نام خوب برای فرزند ۱۳۰
۱۱. توکل به خداوند و برخورد مهربانانه با فرزند ۱۳۳
۱۲. والدین و سرپرستی و حضانت فرزند ۱۳۶
۱۳. گیرندگی قوی نوزاد و مواظبت‌های والدین ۱۳۹
۱۴. سفارش فرزند به دین داری و تسلیم در مقابل خدا ۱۴۴
۱۵. حقوق متقابل فرزند، و پدر و مادر ۱۵۳
۱۶. تربیت و آموزش مهارت‌ها و اکرام فرزند در سنین مختلف ۱۵۳
۱۷. نقش ارتباط و تعامل صحیح در تأدیب فرزند ۱۶۸
۱۸. وظیفه والدین و بستر خواب فرزندان ۱۶۹
۱۹. مطالب مهم و اساسی در موضوع خواب فرزندان ۱۹۳
۲۰. جمع بین صلاتین و عدم سخت‌گیری در فرزندان ۱۹۴
۲۱. برتری دادن بعضی از فرزندان، براساس عدالت ۱۹۵

۱۹۷.....	۲۲. بوسیدن فرزندان، از روی محبت
۱۹۹.....	۲۳. تعامل و رفتار بچه گانه با بچه ها
۲۰۱.....	۲۴. حلم و بردباری و تعامل و ارتباط با فرزند
۲۰۲.....	۲۵. تربیت فرزند دیگران همانند فرزند خود
۲۰۶.....	۲۶. تشویق جوانان به ازدواج و عدم نگرانی از فقر
۲۱۰.....	۲۷. نکاتی مؤثر در موضوع ازدواج
۲۱۱.....	۲۸. تعامل و قدردانی فرزند از پدر و مادر
۲۱۴.....	۲۹. اطاعت از والدین به جز در شرک به خدا
۲۲۱.....	۳۰. بی احترامی به پدر و مادر ممنوع
۲۳۱.....	۳۱. لزوم صداقت و عدم نیرنگ و خدعه با پدر و مادر
۲۶۷.....	۳۲. عدم سوء ظن و اتهام به پدر و مادر
۲۸۰.....	۳۳. عذرخواهی از پدر و مادر، در خطاها
۲۸۲.....	۳۴. نیکی به پدر و مادر، اگرچه فاجر باشند
۲۹۱.....	۳۵. تواضع و فروتنی و دعا به پدر و مادر
۲۹۳.....	۳۶. ارتباط و تعامل و کمک به والدین، فرزندان و اقوام

۳۷. انفاق و نظرات امام خمینی علیه السلام ۳۰۹

۳۸. جمع بندی تعاملات لازم، درموضوع انفاق ۳۱۶

۳۹. آزردهن و عاقی پدر و مادر شدن ۳۱۶

۴۰. مسائل مهم و کلی در ارتباطات و تعاملات فرزند ۳۲۴

فهرست منابع و مآخذ ۳۲۵

فصل دوم: ارتباطات و تعاملات انسانی

اشاره

* بخش چهارم: ارتباطات و تعاملات والدین و فرزند

ص: 9

1. ارتباطات و تعاملات مقدماتی پدر و مادر

این مبحث در دو مورد قابل بررسی است:

الف. یکی از دستورات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، ازدواج سالم و اهتمام بر داشتن فرزندان صالح است؛ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرمایند:

«تناكحوا تكثروا فإني أباهي بكم الامم يوم القيامة؛⁽¹⁾ ازدواج کنید تا تعداد و جمعیت شما بسیار شود زیرا من در روز رستاخیز به فزونی شما بر امت های دیگر افتخار می کنم.»

«امراة ولود أحبّ إلى الله تعالى من امرأة حسناء لا تلد إني مكاتر بكم الامم يوم القيامة؛⁽²⁾

زنی که فرزند بسیار آرد در پیش خداوند از زن زیبایی که فرزند نمی آورد بهتر است و من در روز قیامت به فزونی شما افتخار می کنم.»

ص: 11

1- . پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)، ص: 391.

2- . همان، ص: 262.

«أنكحوا فإني مكاثر بكم؛ (1) ازدواج كنيد كه من از فزونی شما تفاخر می كنم.»

«تزوجوا فإني مكاثر بكم الامم ولا تكونوا كرهبانية النصارى؛ (2) ازدواج كنيد كه من بكثره شما بر ملل دیگر افتخار می كنم و مانند مسیحیان راه رهبانیت پیش مگیرید.»

ب. رعایت اصول و مقررات و آداب مقدمات انعقاد نطفه، لازم و ضروری است، لذا توجه به امور ذیل بسیار كار آمد است.

2. رعایت اوقات و آداب شب زفاف

در كتاب «جامع أحاديث الشيعة» روایتی طولانی آمده و آن این است؛ (3)

ابو سعید خدری گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) سفارش كرد و فرمود:

«يا عليّ إذا دخلت العروس بيتك فاخلع خفيها حين تجلس واغسل رجليها وصبّ الماء من باب دارك إلى أقصى دارك فإنك إذا فعلت ذلك أخرج الله من دارك سبعين ألف لون (4) من الفقر، وأدخل فيه (5) سبعين ألف لون (6) من البركة وأنزل عليك سبعين رحمة ترفرف (7) على رأس العروس حتى تنال بركتها كلّ زاوية في بيتك وتأمين العروس من الجنون والجذام والبرص أن يصيبها ما دامت في تلك الدار، وامنع العروس

ص: 12

1- . همان، ص: 267.

2- . همان، ص: 383.

3- . بروجردی، حسین، جامع أحاديث الشيعة في احكام الشريعة، ج 25، ص: 386.

4- . سبعين نوعاً الاختصاص سبعين لوناً العلل.

5- . فيها علل أمالي.

6- . سبعين نوعاً الاختصاص سبعين لوناً العلل.

7- . رفر الطائر: حرّك جناحيه في الهواء إذا حرّك جناحيه حول الشيء يريدان يقع عليه.

في أسبوعها من الألبان والحَلِّ والكزبرة(1) والتَّفاح الحامض من هذه الأربعة الأشياء فقال عليّ (عليه السلام) يا رسول الله ولأى شىء أمّنها هذه الأشياء الأربعة، قال لأنّ الرحم تعقم وتبرد من هذه الأربعة الأشياء عن الولد، ولحصير في ناحية البيت خير من امرأة لا تلد؛ اى على! چون عروس به خانه ات در آمد هنگامى كه مى نشيند كفش از پايش در آور، دو پايش را بشوى و از لب در خانه تا دورترين نقطه خانه آب بريز چرا كه چون چنين كنى خداوند هفتاد هزار نوع فقر را از خانه ات بيرون كند و هفتاد هزار نوع بركت را به خانه ات وارد سازد و هفتاد رحمت بر تو نازل كند كه پايش را بر سر عروس بگشايد تا آن كه بركت عروس به همه گوشه هاى خانه ات برسد و عروس از ديوانگى، خوره، پيسى تا مادامى كه در آن خانه است در امان بماند و عروس را در هفته عروسى اش از شيرها، سرکه، ادويه جات، سيب ترش بازدار از اين چهار چيز. على (عليه السلام) گفت: اى رسول خدا! براى چه عروس را از اين چهار چيز منع كنم؟ حضرت فرمود: چون رحم زن به واسطه اين چهار چيز از فرزند آورى عقيم و سرد مى شود در حالى كه حصير گوشه خانه بهتر از زنى است كه نمى زايد.»

«يا عليّ لا تجامع امرأتك في أول الشهر ووسطه وآخره، فإنّ الجنون والجذام والخَبَل (2) يسرع إليها والى ولدها، يا عليّ لا تجامع امرأتك بعد الظَّهر فإنّه إن قضى بينكما ولد في ذلك الوقت يكون أحول والشَّيطان يفرح بالحول في الإنسان، يا عليّ لا تتكلّم عند الجماع فإنّه إن قضى بينكما ولد لا يؤمن أن يكون أحرص، ولا ينظرنّ أحد إلى فرج امرأته، وليغصّ بصره عند الجماع فإنّ النظر إلى الفرج يورث العمى في الولد، يا عليّ لا تجامع امرأتك بشهوة امرأة غيرك فإنّي أخشى إن قضى بينكما ولد أن يكون مخنثاً أو

ص: 13

1- . الكزبرة: من الأ- بازير بضمّ الباء وقد تفتح، قال وأظنّه معرّباً. اللسان. الابازير جمع ابزار و ابزار جمع البزر أي التابل و هو ما يطيب به الغذاء المنجد.

2- . الخَبَل فساد الأعضاء و الفالج و قطع الأيدي و الارجل المنجد.

مؤثراً مخبلاً (1)، یا علی من كان جنباً في الفراش مع امرأته فلا يقرأ القرآن فأنى أخشى أن تنزل عليهما نار من السماء فتحرقهما؛ يا علي لا تجامع امرأتك إلا و معك خرقة ومع أهلك خرقة، ولا تمسحاً بخرقة واحدة فتقع الشهوة على الشهوة، فإن ذلك يعقب العداوة بينكما، ثم يؤدّيكما إلى الفرقة والطلاق؛ ای علی! با همسرت در ابتدا، وسط و پایان ماه آمیزش مکن چرا که دیوانگی، جذام و فلج به سوی وی و فرزندش شتاب می گیرد. ای علی! با همسرت، پس از ظهر آمیزش مکن چرا که فرزندی که در آن وقت برای تان رقم بخورد دویین می شود و شیطان به وجود دویینی در انسان شاد می شود. ای علی! به هنگام آمیزش سخن مگوی چون اگر فرزندی بین شما پدید آید، ایمن از این نیست که گنگ و لال شود و کسی به آلت همسرش نگاه نکند و چشمش را به هنگام آمیزش بپوشد چون نگاه به آلت زن موجب کوری در فرزند می شود. ای علی! با همسرت با شهوت زن دیگری آمیزش مکن چون می ترسم که اگر فرزندی نصیب تان شود زن صفت و یا زن دیوانه باشد. ای علی! هرکس در بستر با همسرش جنب باشد قرآن نخواند چرا که من می ترسم آتشی از آسمان بیاید و این دورا بسوزاند. ای علی! با همسرت آمیزش مکن مگر این که با تویک پارچه و با همسرت یک پارچه باشد و با یک پارچه هر دو خود را پاک نکنید که شهوت بر روی شهوت قرار می گیرد و این موجب دشمنی میان تان می شود و پس از آن منجر به جدایی و طلاق می گردد.»

«یا علی لا تجامع امرأتک من قیام فانّ ذلك من فعل الحمیر فان قضی بینکما ولد کان بوالاً فی الفراش کالحمیر البواله فی کلّ مکان، یا علی لا تجامع امرأتک فی لیلة الأضحی فانّه إن قضی بینکما ولد یكون له ستّ أصابع أو أربع أصابع، یا علی لا تجامع

ص: 14

1- . مبدلاً خ العلل متدللاً الاختصاص.

امراتك تحت شجرة مثمرة فإنه إن قضى بينكما ولد يكون جلاًداً أو قتلاً أو عربفاً(1)، يا عليّ لا تجامع امراتك في وجه الشمس وتلاؤها إلا أن ترخي سترأفستر كما فإنه إن قضى بينكما ولد لا يزال في بؤس وفقر حتى يموت، يا عليّ لا تجامع امراتك بين الأذان والإقامة فإنه إن قضى بينكما ولد يكون حريصاً على إهراق الدماء، يا عليّ إذا حملت امراتك فلا تجامعها إلا وأنت على وضوء فإنه إن قضى بينكما ولد يكون أعمى القلب بخيل اليد، يا عليّ لا تجامع أهلك في النصف من شعبان فإنه إن قضى بينكما ولد يكون مشوماً(2) ذا شامة في وجهه، يا عليّ لا تجامع أهلك في آخر درجة(3) منه إذا بقي يومان فإنه إن قضى بينكما ولد يكون عشراً أو عوناً للظالمين ويكون هلاك فيام(4) من الناس على يديه، يا عليّ لا تجامع أهلك على سقوف البنيان فإنه إن قضى بينكما ولد يكون منافقاً مرئياً(5)؛ اي عليّ! با همسرت ايستاده آميزش مكن چرا كه اين كار الاغان است و اگر فرزندی در اين ميان منعقد بشود در بسترش بول (ادرار) می كند چونان خرانی كه در هر جای بول می كنند. اي عليّ! با همسرت در شب عيد قربان آميزش مكن چون اگر ميان تان فرزندی پديد آيد شش انگشتی و يا چهار انگشتی می باشد. اي عليّ! با همسرت زير درخت ميوه دار آميزش مكن چون اگر فرزندی ميان تان پديد آيد جلاًد و يا قتال (بسيار كشنده مردم) و يا جاسوس می شود. اي عليّ! با همسرت در برابر خورشيد و نوردهی اش آميزش مكن مگر

ص: 15

- 1- . العرفاء جمع عريف و هو القيم بأمر القبيلة أو الجماعة من الناس يلي أمورهم و يتعرف الأ-مير منه أحوالهم فعيل بمعنى فاعل و العرافة عمله و قوله العرفاء في النار تحذير من التعرض للرياسة.
- 2- . مشوهاً ذا شامة في شعره و وجهه العلل.
- 3- . في آخر الشهر الاختصاص.
- 4- . الفئام بالكسر والهمز: الجماعة الكثيرة من الناس. مجمع.
- 5- . ممارياً العلل.

این که پرده ای بیاویزی که شما دو نفر را بپوشاند چرا که اگر فرزندی برای تان آفریده شود پیوسته در سختی و نداری باشد تا بمیرد. ای علی! با همسرت بین اذان و اقامه آمیزش مکن چون اگر فرزندی برای تان درست بشود آن فرزند بر ریختن خون ها حریص خواهد بود. ای علی! اگر همسرت حامله شد با او آمیزش مکن مگر این که با وضو باشی چون اگر فرزندی برای تان بشود کوردل و بخیل خواهد بود. ای علی! با همسرت در نیمه شعبان آمیزش مکن چون اگر فرزندی میان تان پدید آید بد خلقت و دارای بدی در چهره خواهد بود. ای علی! با همسرت در آخر ماه زمانی که دو روز مانده به آخر ماه آمیزش مکن چون اگر فرزندی نصیب تان شود مالیات بگیر و یا یاور ستم گران خواهد شد و نابودی عدّه زیادی از مردم به دست وی خواهد بود. ای علی! با همسرت بر بالای سقف خانه (روی پشت بام) آمیزش مکن چون اگر فرزندی میان تان بشود منافق اهل ریا و بدعت گزار شود.»

«یا علی لا تجامع أهلك إذا خرجت إلى سفرٍ مسيرة ثلاثة أيام ولياليهنّ فإنّه إن قضى بينكما ولد يكون عوناً لكلّ ظالم عليك، يا عليّ عليك بالجماع ليلة الاثنين فإنّه إن قضى بينكما ولد يكون حافظاً لكتاب الله، راضياً بما قسم الله عزّ وجلّ له، يا عليّ إن جمعت أهلك في ليلة الثلاثاء فقضى بينكما ولد فإنّه يرزق الشهادة بعد شهادة أنّ لا إله إلا الله وأنّ محمّداً رسول الله، ولا يعذبّه الله مع المشركين ويكون طيّب النكهة (1) والفم، رحيم القلب، سخيّ اليد، طاهر اللسان من الغيبة والكذب والبهتان، يا عليّ ان جمعت أهلك ليلة الخميس فقضى بينكما ولد فإنّه يكون حاكماً (2) من الحكّام أو عالماً من العلماء، وان جمعتها يوم الخميس عند زوال الشّمس عن كبد السّماء (3)»

ص: 16

- 1- . النكهة: ریح الفم.
- 2- . حکیمان من الحکماء الاختصاص.
- 3- . کبد کلّ شیء: وسطه. مجمع.

فقضى بينكما ولد فانّ الشيطان لا يقربه حتّى يشيب ويكون قيماً (1) ويرزقه الله عزّوجلّ السّلامة في الدّين والدّنيا، يا عليّ وانّ جامعته ليلة الجمعة و كان بينكما ولد فإنّه يكون خطيباً قوّالاً مفوّهاً (2) وانّ جامعته يوم الجمعة بعد العصر فقضى بينكما ولد فإنّه يكون معروفاً مشهوراً عالماً، وإنّ جامعته في ليلة الجمعة بعد العشاء الآخرة فإنّه يرجي أن يكون الولد من الأبدال (3) إن شاء الله تعالى، يا عليّ لا تجامع أهلک في أوّل ساعة من اللّيل فإنّه إن قضى بينكما ولد لا يؤمن أن يكون ساحراً مؤثراً للدّنيا على الآخرة، يا عليّ احفظ وصيّتي هذه كما حفظتها عن جبرئيل (عليه السلام)؛ ای علی! با همسرت ایستاده آمیزش مکن چرا که این کار الاغان است و اگر فرزندی در این میان منعقد بشود در بسترش بول (ادرار) می کند چونان خرانی که در هر جای بول می کنند. ای علی! با همسرت در شب عید قربان آمیزش مکن چون اگر میان تان فرزندی پدید آید شش انگشتی و یا چهار انگشتی می باشد. ای علی! با همسرت زیر درخت میوه دار آمیزش مکن چون اگر فرزندی میان تان پدید آید جلاّد و یا قتال (بسیار کشته مردم) و یا جاسوس می شود. ای علی! با همسرت در برابر خورشید و نوردهی اش آمیزش مکن مگر این که پرده ای بیاویزی که شما دو نفر را بپوشاند چرا که اگر فرزندی برای تان آفریده شود پیوسته در سختی و نداری باشد تا بمیرد. ای علی! با همسرت بین اذان و اقامه آمیزش مکن چون اگر فرزندی برای تان درست بشود آن فرزند بر ریختن خون ها حریص خواهد بود. ای علی! اگر همسرت حامله شد با او آمیزش مکن مگر این که با وضو باشی چون اگر فرزندی برای تان بشود کوردل و بخیل خواهد بود. ای

ص: 17

-
- 1- . فهماً العلل الأمالی فقیهاً الاختصاص.
 - 2- . رجل مفوّه إذا أجاد القول.
 - 3- . الأبدال: قوم من الصّالحین بهم یقیم الله الأرض أربعون فی السّام و ثلاثون فی سائر البلاد لا يموت منهم أحد إلا قام مكانه آخر فلذلك سمّوا أبدالاً.

علی! با همسرت در نیمه شعبان آمیزش مکن چون اگر فرزندی میان تان پدید آید بد خلقت و دارای بدی در چهره خواهد بود. ای علی! با همسرت در آخر ماه زمانی که دوروز مانده به آخر ماه آمیزش مکن چون اگر فرزندی نصیب تان شود مالیات بگیر و یا یاور ستم گران خواهد شد و نابودی عدّه زیادی از مردم به دست وی خواهد بود. ای علی! با همسرت بر بالای سقف خانه (روی پشت بام) آمیزش مکن چون اگر فرزندی میان تان بشود منافق اهل ریا و بدعت گزار شود.»

«یا علیّ لا تجامع أهلك في آخر الشّهر یعنی إذا بقى یومان فإِنَّه إن قضی بینکما ولد یكون معدماً یا علیّ لا تجامع أهلك في شهوة أختها فإِنَّه إن قضی بینکما ولد یكون هشّاراً أو عوناً للظالم أو یكون هلاك فئام التّاس علی یده یا علیّ إذ جامعت أهلك فقل اللهمّ جتّبنی الشّیطان وجتّب الشّیطان ممّا رزقتنی فإِنَّه إن قضی بینکما ولد لم یضرّه الشّیطان أبداً؛ ای علی! با همسرت در پایان ماه آمیزش مکن. منظور زمانی است که دوروز از ماه مانده است چون اگر میان تان فرزندی پدید آید تهیدست خواهد بود. ای علی! با همسرت در حالی که به خواهرش شهوت داری و او را در نظر گرفته ای آمیزش مکن چون اگر فرزندی نصیب تان شود مالیات گیر یا یاور ستم گر می شود و یا نابودی عدّه ای از مردم به دست وی خواهد بود. ای علی! وقتی که با همسرت آمیزش می کنی بگو: خداوندا! مرا از شیطان دور ساز و شیطان را از آن چه به من روزی می دهی دور ساز چون اگر فرزندی برای تان شود شیطان هرگز به او آسیبی نزند.»

امام باقر (علیه السلام) فرمود:

«قال امیرالمؤمنین (علیه السلام) کرّه رسول اللّٰه (صلی الله علیه و آله) (الجماع نل) في اللیلة الّتی یرید فیها

الرجل سفراً، وقال إن رزق ولدأ كان أحولاً(1). وعن الباقر محمّد بن عليّ (عليه السلام) أنّه قال قال الحسين بن عليّ (عليه السلام) لأصحابه اجتمعوا الغشيان في الليلة التي تريدون فيها السفر فإنّ من فعل ذلك ثمّ رزق ولدأ كان أحولاً(2)؛ اميرالمؤمنين (عليه السلام) فرمودند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمیزش را در شبی که مرد می خواهد در آن شب به سفر برود را مکروه می دانست و حضرت فرمود: اگر فرزندی روزی شود دویین خواهد بود و از امام باقر (عليه السلام) روایت شده است که فرمود: حسین بن علی (عليه السلام) به اصحابش فرمود: بپرهیزید از آمیزش در شبی که می خواهید در آن شب سفر بروید چرا که هرکس چنین کند و بچه ای نصیب وی شود آن فرزند چشمش چپ خواهد بود.»

سالم گوید: «از امام باقر (عليه السلام) پرسیدم: آیا زمانی یافت می شود که آمیزش در آن اگر چه حلال است مکروه باشد؟ حضرت پاسخ داد:

«نعم ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس ومن مغيب الشمس إلى مغيب الشفق وفي اليوم الذي تنكس فيه الشمس وفي الليلة التي ينخسف فيها القمر وفي الليلة وفي اليوم اللذين يكون فيهما الريح السوداء والريح الحمراء (أخ) و الرّيح الصّفراء، واليوم والليّلة اللذين يكون فيهما الزلزلة، ولقد بات رسول الله (صلی الله علیه و آله) عند بعض أزواجه في ليلة انكسف فيها القمر فلم يكن منه في تلك الليلة ما كان يكون منه في غيرها حتى أصبح، فقالت له يا رسول الله ألبغض كان منك في هذه الليّلة، قال لا ولكن هذه الآية ظهرت في هذه الليّلة فكرهت أن أتلدذ وأهوف فيها وقد عبّر الله أقواماً فقال عزّوجلّ في كتابه «وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ* (3) فَذَرَهُمْ حَتَّى

ص: 19

1- . جوّالة نل جال و اجتال إذا ذهب و جاء جال يجول إذا دار. و جوّل في البلاد أي طوّف.

2- . جوّالة نل.

3- . الرکم جمع الشیء فوق الشیء.

يُلاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ» (1) ثم قال ابو جعفر (عليه السلام) وأيم الله لا يجمع أحد في هذه الأوقات التي نهى رسول الله (صلى الله عليه وآله) عنها وقد اتته اليه الخبر فيرزق ولداً فيرى في ولده ذلك ما يحب؛ آرى از طلوع فجر تا طلوع خورشيد و از غروب خورشيد تا غروب شفق - سرخی مغرب - و در روزی که خورشيد در آن روز كسوف دارد و در شبی که در آن خسوف ماه شود و در شب و روزی که باد سیاه و باد سرخ و باد زرد بوزد و در روز و شبی که زلزله شود. (آنگاه امام افزودند:) رسول خدا (صلى الله عليه وآله) در شبی که ماه گرفته بود پیش یکی از همسران خویش بود و در آن شب برخورد پیامبر با همسرش بسان دیگر شب ها نبود تا آن که صبح شد. همسر پیامبر پرسید: ای رسول خدا! آیا به دلیل خشمی که داشته اید در شب آن گونه بودید؟ پیامبر فرمود: نه، ولی در این شب نشانه الهی آشکار شد (خسوف ماه) و من خوش نداشتم که در چنین شبی به لذت دنیایی پردازم و غافل شوم در حالی که خداوند اقوامی را - بر چنین غفلتی - سرزنش کرده است و در قرآن مجید فرموده است: «آنان اگر ببینند پاره ای از آسمان بر سرشان بریزد گویند ابری است که روی هم انباشته شده است، پس آنان را بگذار تا ببینند روزشان را که در آن به صاعقه می سوزند.» پس از آن امام باقر (عليه السلام) فرمود: به خدا سوگند کسی در این زمان ها که پیامبر از آمیزش در آن نهی کرده است در صورتی که سخن پیامبر به او رسیده باشد با همسرش آمیزش نمی کند مگر این که اگر فرزندی پیدا کند در او می بیند چیزی را که دوست ندارد.»

عبدالرحمن بن سالم گوید: از امام باقر (عليه السلام) پرسیدم: فدایت شوم! آیا زمانی هست که آمیزش در آن کراهت داشته باشد؟ حضرت فرمود:

«نعم وان كان حلالاً يكره ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس وما بين

ص: 20

1- . أي يموتون.

مغيب الشمس إلى سقوط الشفق وفي اليوم الذي تنكسف فيه الشمس وفي الليلة واليوم الذي تكون فيه الزلزلة والرياح السوداء والرياح الحمراء والصفراء؛ آرى، گرچه حلال است، ولی ما بین طلوع فجر تا طلوع خورشید و مابین غروب شمس تا غروب شفق - سرخی مغرب - و در روزی که خورشید در آن روز می گیرد و در شب و روزی که زلزله، باد سیاه و باد سرخ و زرد در آن می باشد.»

«ولقد بات رسول الله (صلى الله عليه وآله) مع بعض نسائه في ليلة انكسف فيها القمر فلم يكن منه في تلك الليلة شىء مما كان في غيرها من الليالي، فقيل (1) له: يا رسول الله لبغضٍ كان هذا الجفاء؟ فقال (رسول الله (صلى الله عليه وآله) ك) أما علمت أن (هذه ك) الآية ظهرت في هذه الليلة؟ فكرهت أن أتلذذ (لعباً ك) و ألهو (2) فيها وأتشبهه بقوم غيرهم الله في كتاب عز وجل: «وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ»؛ «فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ»؛ وقوله تعالى: «حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ»؛ رسول خدا (صلى الله عليه وآله) در شبی که ماه گرفته بود پیش یکی از همسران خویش بود و در آن شب برخورد پیامبر با همسرش به سان دیگر شب ها نبود. به پیامبر گفته شد: ای رسول خدا! آیا به دلیل خشم و ناراحتی این خشونت بود؟ رسول خدا فرمود: آیا نمی دانی که این نشانه الهی در این شب آشکار شد؟، لذا من خوش نداشتم که در این شب لذت دنیایی ببرم و غافل باشم و شبیه گروهی شوم که خداوند آنان را در کتابش سرزنش نموده است: «آنان (چنان لچوچند که) اگر ببینند قطعه سنگی از آسمان (برای عذاب شان) سقوط می کند می گویند: این ابر متراکمی است!». «آنان را به حال خود واگذار تا در باطل غوطه ور

ص: 21

1- . فقالت ك.

2- . ولهوا ك.

و در زمان غروب آن آمیزش مکن و در روزی که خورشید در آن روز کسوف می کند و در شبی که ماه در آن خسوف دارد، آمیزش مکن و نیز در زلزله، باد زرد و سیاه و سرخ چرا که هرکس چنین کند با این که حدیث به او رسیده است در فرزندش چیزی می بیند که خوش ندارد.»

گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: آیا در ساعتی از ساعات، آمیزش کراهت دارد؟ حضرت فرمود:

«الحسن بن محبوب عن أبي أيوب (الخزاز فقيه) عن عمرو بن عثمان عن أبي جعفر قال قلت لأبي عبد الله (عليه السلام) (1) أيكره الجماع في ساعة من الساعات فقال نعم يكره في الليلة التي ينكسف (2) فيها القمر واليوم الذي تنكسف فيه الشمس وفيما بين غروب الشمس إلى أن يغيب الشفق ومن طلوع الفجر إلى طلوع الشمس وفي الريح السوداء والحمراء والصفراء والزلزلة، ولقد بات رسول الله (صلى الله عليه وآله) (ليلة فقيه) عند بعض النساء فانكسف (3) القمر في تلك الليلة فلم يكن منه (فيها يب) شىء فقالت له زوجته يا رسول الله بأبي أنت وأمي كل هذا للبغض (4) فقال ويحك، (حدث فقيه) هذا الحادث في السماء فكرهت أن أتلدذ فأدخل (5) في شىء ولقد عير الله قوماً فقال عز وجل: «وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ» وأيم الله لا يجمع (أحد فقيه) في هذه الساعات التي وصفت فيرزق من جماعه ولداً وقد سمع بهذا (6) الحديث فيرى ما يحب؛

ص: 23

1- . عن أبي جعفر (عليه السلام) قال سألته فقيه.

2- . ليلة ينكسف فقيه.

3- . عند بعض نسائه فانكسف فقيه.

4- . أكل هذا لبغض؟ فقيه.

5- . وأدخل فقيه.

6- . هذا فقيه.

آری آمیزش در شبی که در آن شب ماه می گیرد و در روزی که در آن روز خورشید کسوف دارد و در مابین غروب خورشید تا غروب شفق و نیز در طلوع فجر تا طلوع خورشید و نیز در باد سیاه، سرخ و زرد و زلزله، کراهت دارد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شبی را تا صبح نزدیکی از همسرانش بود. در آن شب ماه خسوف داشت. کاری از آن حضرت سر نزد، همسر حضرت به ایشان گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم به فدایت! آیا این همه به دلیل ناراحتی شماست؟ حضرت فرمود: وای تو! این پدیده در آسمان پیدا شد و من دوست نداشتم که لذت ببرم و در کاری وارد شوم. خداوند گروهی را سرزنش کرده و فرموده است: «آنان (چنان لجوجند که) اگر ببینند قطعه سنگی از آسمان (برای عذاب شان) سقوط می کند می گویند: این ابر متراکمی است!». و به خدا سوگند کسی در این زمان هایی که گفتم آمیزش نمی کند و از آمیزش فرزنددار نمی شود که چیزی را که دوست دارد ببیند در حالی که این حدیث را شنیده باشد.»

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«أنتی أکره الجنابة حین تصفرّ الشّمس و حین تطلع و هی صفراء؛ (1)

من خوش ندارم جنابت را آن زمان که خورشید زرد می شود و آن زمان که طلوع می کند در حالی که زرد است.»

امام صادق (علیه السلام) در جای دیگری فرمود:

«لیس للرجل أن یدخل بامرأة لیلة الأربعاء؛ مرد نباید با زنی در شب چهارشنبه آمیزش کند.»

سلیمان بن جعفر جعفری گوید: از امام هفتم (علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

ص: 24

1- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص: 255.

«من أتى أهله في محاق الشهر فليسلم لسقط (1) الولد؛ هرکس در زمانی که ماه نیست (شب های آخر ماه) با زنش آمیزش کند آماده سقط جنین باشد.»

در میان وصیت های پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده است که حضرت فرمود:

«یا علی لا تجامع أهلك في أول ليلة من الهلال ولا في ليلة النصف ولا في آخر (2) ليلة فإنه يتخوف على والد من يفعل (3) ذلك الخبل فقال علي (عليه السلام) ولم ذلك يا رسول الله فقال إن الجنّ يكثرون غشيان نساءهم في أول ليلة من الهلال وليلة النصف وفي آخر ليلة أما رأيت المجنون يصرع في أول الشهر وفي آخره وفي وسطه؛ ای علی! با همسرت در شب اول ماه و در شب آخر ماه آمیزش مکن چرا که بر فرزند کسی که در چنین زمانی آمیزش می کند بیم دیوانگی است. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پرسید: چرا چنین بیمی است ای رسول خدا؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: چون جنیان بیش تر در این شب ها با همسران شان آمیزش می کنند آیا ندیده ای که دیوانه در اول، آخر و نیمه ماه به صرع (بیهوشی و جن زدگی) مبتلا می شود.»

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«لا- تجامع في أول الشهر ولا في وسطه ولا في آخره فإنه من فعل ذلك فليسلم لسقط الولد، فان تمّ أو شكّ أن يكون مجنوناً ألا ترى أنّ المجنون أكثر ما يصرع في

ص: 25

1- . بسقط يب.

2- . آخره خ ل يب.

3- . ولده من فعل يب.

أول الشهر ووسطه وآخره؛ در اول ماه و نیمه و آخر ماه آمیزش مکن چون کسی که چنین کند باید آماده سقط فرزندش باشد و اگر فرزندش سقط نشود نزدیک است که دیوانه باشد آیا نمی بینی که دیوانه بیش ترین زمانی که بی هوش و جن زده می شود در اول، وسط و آخر ماه است. (1)

و در کتاب شریف «من لا یحضره الفقیه» (2) آمده

است:

امام صادق (علیه السلام) به بعضی از یارانش (که ظاهراً لیث مرادی است) فرمود:

«إِذَا أُدْخِلْتَ عَلَيْكَ أَهْلَكَ فَخُذْ بِنَاصِيَةِ بَيْتِهَا وَاسْتَقْبِلْ بِهَا الْقِبْلَةَ وَقُلْ - اللَّهُمَّ بِأَمَانَتِكَ أَخَذْتُهَا وَبِكَلِمَاتِكَ اسْتَحَلَلْتُ فَرَجَهَا فَإِنْ قَضَيْتَ لِي مِنْهَا وَلَدًا فَأَجْعَلْهُ مُبَارَكًا سَوِيًّا وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ شِرْكَاً وَلَا نَصِيْباً؛ هر گاه همسرت را با تو دست به دست دادند دست بر موی پیشانی وی گذار و او را رو به قبله نما و بگو: پروردگارا به امانتت او را پذیرفتم و با کلمات تو او را بر خود حلال ساختم، پس اگر فرزندی برای من نصیب کرده ای او را مبارک و سالم و صحیح قرار ده و شیطان را در او با من شریک مساز و نصیبی برای آن قرار مده.»

سلیمان بن جعفر جعفری گوید: از موسی بن جعفر (عهما) شنیدم که می فرمود:

«مَنْ أَتَى أَهْلَهُ فِي مُحَاقِ الشَّهْرِ فَلَيْسَ لَمْ لِسَقَطِ الْوَلَدِ؛ هر کس در محاق ماه (دو شب آخر ماه که قمر در کره زمین دیده نمی شود) با عیال خود هم بستر شود باید خود را آماده سقط شدن فرزند بنماید (فرزند سقط شده و باقی نمی ماند).»

ص: 26

- 1- . بروجردی، حسین، جامع احادیث الشیعة فی احکام الشریعة، ج 25، ص: 389.
- 2- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص: 403.

عمرو بن عثمان گوید: از امام باقر (علیه السلام) پرسیدم: آیا هم بستری در ساعتی از ساعات مکروه است؟ فرمود:

«نَعَمْ يُكْرَهُ فِي لَيْلَةٍ يَنْخَسِفُ فِيهَا الْقَمَرُ وَالْيَوْمَ الَّذِي تَنْكَسِفُ فِيهِ الشَّمْسُ وَفِيمَا بَيْنَ غُرُوبِ الشَّمْسِ إِلَى أَنْ يَغِيبَ الشَّفَقُ وَ مِنْ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ فِي الرِّيحِ السَّوْدَاءِ وَ الْحَمْرَاءِ وَ الصَّفْرَاءِ وَ الزَّلْزَلَةِ وَ لَقَدْ بَاتَ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) لَيْلَةً عِنْدَ بَعْضِ نِسَائِهِ فَأَنْخَسَفَ الْقَمَرُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ فَلَمْ يَكُنْ مِنْهُ شَيْءٌ فَقَالَتْ لَهُ زَوْجَتُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بِأَيِّ أَنْتَ وَ أُمِّي أَكُلُّ هَذَا لِبُغْضٍ (1) فَقَالَ وَيْحَكَ حَدَّثَ هَذَا الْحَادِثُ فِي السَّمَاءِ فَكْرَهْتُ أَنْ أَتَلَذَّذَ وَ أَدْخَلَ فِي شَيْءٍ وَ لَقَدْ عَيَّرَ اللَّهُ تَعَالَى قَوْمًا فَقَالَ - وَ إِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ وَ أَيُّمُ اللَّهِ لَا يُجَامِعُ أَحَدٌ فِي هَذِهِ السَّاعَاتِ الَّتِي وَصَفْتُ فَيَرْزُقَ مِنْ جَمَاعِهِ وَ لَدَا وَ قَدْ سَمِعَ هَذَا الْحَدِيثَ فَيَرَى مَا يُحِبُّ؛ أَرَى، در شبی که ماه بگیرد (خسوف) و روزی که خورشید بگیرد (کسوف)، و ما بین غروب آفتاب تا غایب شدن سرخی در آسمان، و ما بین طلوع فجر تا طلوع خورشید، و در هنگامی که باد سیاه یا سرخ و یا زرد می وزد، هم چنین در موقع زلزله، و رسول خدا (صلى الله عليه و آله) شبی با یکی از همسرانش در بستر بود که ماه گرفت حضرت بستر را ترك نمود، همسرش پرسید: آیا از من رنجیده شده اید؟ فرمود: نه، خدایت رحمت کند، خوش ندارم در حالی که این پدیده در آسمان پیش آمده به خوشگذرانی پردازم، و به راستی که خداوند ملامت فرموده و گوید: «إِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ...» و به خدا سوگند اگر در چنین اوقاتی هر کس که

ص: 27

1- . كذا في النسخ وفي التهذيب أيضا، وفي الكافي «البغض كان منك» فيظهر منه أن الصواب «أكان هذا لبغض» ولعل التغيير من النسخ لمشابهة «كل» مع «كان» في الخط.

این حدیث را شنیده باشد انعقاد نطفه نماید آن چه آرزو کرده در چنین فرزندی نخواهد دید (یعنی خیری در او نیست).»

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«لَا تُجَامِعُ فِي أَوَّلِ الشَّهْرِ وَلَا فِي وَسْطِهِ وَلَا فِي آخِرِهِ فَإِنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَلَيْسَ لَمْ لِسِ قَطِ الْوَلَدِ فَإِنْ تَمَّ أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مَجْنُونًا أَلَا تَرَى أَنَّ الْمَجْنُونَ أَكْثَرُ مَا يُصْرَعُ فِي أَوَّلِ الشَّهْرِ وَوَسْطِهِ وَآخِرِهِ (1)؛ در شب اول و شب وسط و شب آخر هر ماه مجامعت مکن، زیرا هر کس در این اوقات چنین کند باید خود را آماده سقط فرزند نماید، و چنان چه سقط نشود بعید نیست که مجنون یا دیوانه به دنیا آید، آیا ندیده ای که دیوانه در اول و وسط و آخر هر ماه دیوانگیش تشدید می شود.»

و نیز آن حضرت(علیه السلام) فرمود:

«يُكْرَهُ الْجَنَابَةَ حِينَ تَصْفَرُ الشَّمْسُ وَحِينَ تَطْلُعُ وَهِيَ صَفْرَاءُ (2)؛ در هنگامی که خورشید در حال فرورفتن در افق است و نیز وقت طلوعش که در این دو وقت که رنگ آفتاب مایل بزردی است مجامعت مکروه است.»

محمد بن فیض از امام صادق(علیه السلام) پرسید آیا در حالی که عریان باشم می توانم با حلالم هم بستر بشوم؟ فرمود:

ص: 28

1- . روى المصنّف في العلل و العيون بسند ضعيف عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنى عن علي بن محمد العسكري عن أبيه عن آبائه عليهم السلام مثله، و روى الكليني و الشيخ نحوه عن موسى بن جعفر عليهما السلام فيما أوصى به رسول الله (صلى الله عليه و آله) عليا(عليه السلام).

2- . تقدّم في المجلد الأول تحت رقم 182 رواه عن عبيد الله الحلبي عن الصادق(عليه السلام) قال: «انى لاكره الجنابة- الخ». و المراد بالجنابة الجماع و باصفرار الشمس قربها من الغروب.

«لَا وَلَا تَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ وَلَا تَسْتَدْبِرْهَا(1)؛ و نه، و روبرو به قبله و پشت به قبله نیز مباش.»

و نیز آن حضرت (علیه السلام) فرمود:

«لَا تُجَامِعُ فِي السَّفِينَةِ(2)؛ در کشتی جماع مکن.»

و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«يُكْرَهُ أَنْ يَغْتَسِيَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ وَقَدْ احْتَلَمَ حَتَّى يَغْتَسِلَ مِنْ احْتِلَامِهِ الَّذِي رَأَى فَإِنْ فَعَلَ فَخَرَجَ الْوَلَدُ مَجْنُونًا فَلَا يُلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ(3)؛ مکروه است مرد با زوجه خویش، پس از آن که محتمل شده هم خوابگی کند مگر این که از جنابت احتلام غسل نماید، و اگر غسل نکرده مجامعت نماید چنان چه فرزندی مجنون (دیوانه) به دنیا آمد کسی را جز خود ملامت نکند.»

و نیز آن حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«مَنْ جَامَعَ امْرَأَتَهُ وَ هِيَ حَائِضٌ فَخَرَجَ الْوَلَدُ مَجْذُومًا أَوْ أَبْرَصَ فَلَا يُلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ(4)؛ هر کس با همسر خویش در حال حیض مجامعت نماید و فرزندش با بیماری جذام یا برص و پسی متولد شود جز خود کسی را ملامت نکند.»

سلیمان بن جعفر جعفری گوید: از موسی بن جعفر (عهما) شنیدم که می فرمود:

ص: 29

-
- 1- . يدل على كراهة الجماع عريانا بغير ستر، و على كراهة الاستقبال و الاستدبار في حالته.
 - 2- . مروى في التهذيب مرسلًا و كذا في فقه الرضا (عليه السلام) و لم أجده مسندا.
 - 3- . رواه البرقي في المحاسن مسندا، ص: 321، و يدل على كراهة جماع المحتمل و تخف بالوضوء.
 - 4- . رواه في المحاسن، ص: 321 مسندا هكذا «انه كره أن يغتسى الرجل امرأته و هي حائض فان غشيها فخرج الولد مجذوما- الخ»، و روى المؤلف نحوه في الخصال في حديث، ص: 520 و كذا في العلل، و المراد بالكراهة هنا الحرمة.

«مَنْ أَتَى أَهْلَهُ فِي مُحَاقِ الشَّهْرِ فَلَيْسَ لَمْ لِسِقْطِ الْوَلَدِ؛ هر کس در محاق ماه (دو شب آخر ماه که قمر در کره زمین دیده نمی شود) با عیال خود هم بستر شود باید خود را آماده سقط شدن فرزند بنماید (فرزند سقط شده و باقی نمی ماند).»

عمرو بن عثمان گوید: از امام باقر (علیه السلام) پرسیدم: آیا هم بستری در ساعتی از ساعات مکروه است؟ فرمود:

«نَعَمْ يُكْرَهُ فِي لَيْلَةٍ يَنْخَسِفُ فِيهَا الْقَمَرُ وَالْيَوْمَ الَّذِي تَنْكَسِفُ فِيهِ الشَّمْسُ وَفِيمَا بَيْنَ غُرُوبِ الشَّمْسِ إِلَى أَنْ يَغِيبَ الشَّفَقُ وَ مِنْ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ فِي الرِّيحِ السَّوْدَاءِ وَ الْحَمْرَاءِ وَ الصَّفْرَاءِ وَ الزَّلْزَلَةِ وَ لَقَدْ بَاتَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) لَيْلَةً عِنْدَ بَعْضِ نِسَائِهِ فَأَنْخَسَفَ الْقَمَرُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ فَلَمْ يَكُنْ مِنْهُ شَيْءٌ فَقَالَتْ لَهُ زَوْجَتُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بِأَيِّ أَنتَ وَ أُمِّي أَكُلُّ هَذَا لِبُغْضٍ (1) فَقَالَ وَيْحَكَ حَدَّثَ هَذَا الْحَادِثُ فِي السَّمَاءِ فَكْرَهْتُ أَنْ أَتَلَذَّذَ وَ أَدْخُلَ فِي شَيْءٍ وَ لَقَدْ عَيَّرَ اللَّهُ تَعَالَى قَوْمًا فَقَالَ - وَ إِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ وَ أَيُّمُ اللَّهِ (2) لَا يُجَامِعُ أَحَدٌ فِي هَذِهِ السَّاعَاتِ الَّتِي وَصَفْتُ فَيَرْزُقَ مِنْ جَمَاعِهِ وَ لَدَاءً وَ قَدْ سَمِعَ هَذَا الْحَدِيثَ فَيَرَى مَا يُحِبُّ؛ آری، در شبی که ماه بگیرد (خسوف) و روزی که خورشید بگیرد (کسوف)، و ما بین غروب آفتاب تا غایب شدن سرخی در آسمان، و ما بین طلوع فجر تا طلوع خورشید، و در هنگامی که باد سیاه یا سرخ و یا زرد می وزد، هم چنین در موقع زلزله، و رسول خدا (صلى الله عليه و آله) شبی با یکی از همسرانش در بستر بود که ماه گرفت حضرت بستر را ترك نمود، همسرش پرسید: آیا از من رنجیده شده اید؟ فرمود: نه، خدایت رحمت کند، خوش ندارم در حالی که این پدیده در آسمان پیش آمده

ص: 30

1- . كذا في النسخ وفي التهذيب أيضا، وفي الكافي «البغض كان منك» فيظهر منه أن الصواب «أكان هذا لبغض» ولعل التغيير من النسخ لمشابهة «كل» مع «كان» في الخط.

2- . هذا من تنمة كلام أبي جعفر (عليه السلام) كما في الكافي والمحاسن، ص: 311.

به خوشگذرانی بپردازم، و به راستی که خداوند ملامت فرموده و گوید: «إِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ...» و به خدا سوگند اگر در چنین اوقاتی هر کس که این حدیث را شنیده باشد انعقاد نطفه نماید آن چه آرزو کرده در چنین فرزندی نخواهد دید (یعنی خیری در او نیست).»

و امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«لَا تُجَامِعُ فِي أَوَّلِ الشَّهْرِ وَلَا فِي وَسْطِهِ وَلَا فِي آخِرِهِ فَإِنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَلَيْسَ لَمْ لِسِ قَطِ الْوَلَدِ فَإِنْ تَمَّ أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مَجْنُونًا أَلَا تَرَى أَنَّ الْمَجْنُونَ أَكْثَرُ مَا يُصْرَعُ فِي أَوَّلِ الشَّهْرِ وَ وَسْطِهِ وَ آخِرِهِ (1)؛ در شب اول و شب وسط و شب آخر هر ماه مجامعت مکن، زیرا هر کس در این اوقات چنین کند باید خود را آماده سقط فرزند نماید، و چنان چه سقط نشود بعید نیست که مجنون یا دیوانه به دنیا آید، آیا ندیده ای که دیوانه در اول و وسط و آخر هر ماه دیوانگیش تشدید می شود.»

و نیز آن حضرت (علیه السلام) فرمود:

«يُكْرَهُ الْجَنَابَةُ حِينَ تَصْفَرُّ الشَّمْسُ وَ حِينَ تَطْلُعُ وَ هِيَ صَفْرَاءُ (2)؛ در هنگامی که خورشید در حال فرو رفتن در افق است و نیز وقت طلوعش که در این دو وقت که رنگ آفتاب مایل به زردی است مجامعت مکروه است.»

ص: 31

1- . روى المصنّف في العلل و العيون بسند ضعيف عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنى عن عليّ بن محمّد العسكريّ عن أبيه عن آبائه عليهم السلام مثله، و روى الكليني و الشيخ نحوه عن موسى بن جعفر عليهما السلام فيما أوصى به رسول الله (صلى الله عليه و آله) عليا (عليه السلام).

2- . تقدّم في المجلد الأول تحت رقم 182 رواه عن عبيد الله الحلبيّ عن الصادق (عليه السلام) قال: «انى لاكره الجنابة- الخ». و المراد بالجنابة الجماع و باصفرار الشمس قربها من الغروب.

و محمد بن فیض از امام صادق (علیه السلام) پرسید آیا در حالی که عریان باشم می توانم با حلالم هم بستر بشوم؟ فرمود:

«لَا وَ لَا تَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ وَ لَا تَسْتَدْبِرُهَا(1)؛ نه، و رو به قبله و پشت به قبله نیز مباش.»

و نیز آن حضرت (علیه السلام) فرمود:

«لَا تُجَامِعُ فِي السَّفِينَةِ(2)؛ در کشتی جماع مکن.»

و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«يُكْرَهُ أَنْ يَغْشَى الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ وَقَدْ احْتَلَمَ حَتَّى يَغْتَسِلَ مِنْ احْتِلَامِهِ الَّذِي رَأَى فَإِنْ فَعَلَ فَخَرَجَ الْوَلَدُ مَجْنُونًا فَلَا يُلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ(3)؛ مکروه است مرد با زوجه خویش، پس از آن که محتمل شده هم خوابگی کند مگر این که از جنابت احتلام غسل نماید، و اگر غسل نکرده مجامعت نماید چنان چه فرزندی مجنون (دیوانه) به دنیا آمد کسی را جز خود ملامت نکند.»

و نیز آن حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«مَنْ جَامَعَ امْرَأَتَهُ وَ هِيَ حَائِضٌ فَخَرَجَ الْوَلَدُ مَجْذُومًا أَوْ أَبْرَصَ فَلَا يُلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ(4)؛ هر کس با همسر خویش در حال حیض مجامعت نماید و فرزندش با بیماری جذام یا برص و پیسی متولد شود جز خود کسی را ملامت نکند.»

ص: 32

-
- 1- . يدل على كراهة الجماع عريانا بغير ستر، و على كراهة الاستقبال و الاستدبار في حالته.
 - 2- . مروى في التهذيب مرسلًا و كذا في فقه الرضا (عليه السلام) و لم أجده مسندا.
 - 3- . رواه البرقي في المحاسن مسندا، ص: 321، و يدل على كراهة جماع المحتمل و تخف بالوضوء.
 - 4- . رواه في المحاسن، ص: 321 مسندا هكذا «انه كره أن يغشى الرجل امرأته و هي حائض فان غشيها فخرج الولد مجذوما- الخ»، و روى المؤلف نحوه في الخصال في حديث، ص: 520 و كذا في العلل، و المراد بالكراهة هنا الحرمة.

3. لزوم ارتباط با خدا و دعا، هنگام زناشوئی

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«إِذَا أَتَى أَحَدُكُمْ أَهْلَهُ فَلْيَذْكُرِ اللَّهَ فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَذْكُرِ اللَّهَ عِنْدَ الْجَمَاعِ وَكَانَ مِنْهُ وَدَّ كَمَا أَنَّ ذَلِكَ شَرِكُ شَيْطَانٍ وَيُعْرِفُ ذَلِكَ بِحُبِّهَا وَ بُغْضِنَا(1)؛ (2) هر يك از شما چون آهنگ کام بردن از همسر کند، پس خداوند را یاد کند (بسم الله الرحمن الرحيم گوید) زیرا هر کس در آن حال نام خدا نبرد، و فرزندى بوجود آورد شیطان در آن دخالت کرده باشد و آن بدوستى و دشمنى با ما شناخته مى شود.»

امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

«إِذَا أَرَدْتَ الْجَمَاعَ فَقُلِ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي وَلِدًا وَ اجْعَلْهُ تَقِيًّا زَكِيًّا لَيْسَ فِي خَلْقِهِ زِيَادَةٌ وَ لَا نُقْصَانٌ وَ اجْعَلْ عَاقِبَتَهُ إِلَى خَيْرٍ؛ (3)

در هنگام زناشوئی با همسر، این دعا را بخوانید؛ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي وَلِدًا وَ اجْعَلْهُ تَقِيًّا زَكِيًّا لَيْسَ فِي خَلْقِهِ زِيَادَةٌ وَ لَا نُقْصَانٌ وَ اجْعَلْ عَاقِبَتَهُ إِلَى خَيْرٍ.»

4. تعاملات شوهر و ترك هم بستری

صفوان بن يحيى از حضرت رضا (علیه السلام) سؤال کرد از مردی که دارای همسر جوانی است و هم بستری او را يك ماه يا يك سال ترك مى کند و به او نزديك نمى شود نه

ص: 33

1- . لم أجده مسندا.

2- . ابن بابويه، محمد بن على (شيخ صدوق)، من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص: 402

3- . مجلسى، محمدباقر بن محمد تقى (مجلسى دوم)، ملاذ الأختيار في فهم تهذيب الأخبار، ج 12، ص: 349.

برای این که او را آزار رساند؛ بلکه مصیبتی دیده اند، آیا در این عمل گناه کار است؟ حضرت فرمودند:

«إِذَا تَرَكَهَا أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ كَانَ آثِمًا بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ بِإِذْنِهَا (1)؛ (2) اگر چهار ماه او را ترك کرده باشد نه، پس از آن دیگر اگر ترك کند گناه کار خواهد بود مگر با اذن و رضایت زوجه اش.»

5. تعاملات زن و شوهر در دوران حاملگی همسر

اشاره

شرافت و سعادت و شقاوت انسان ها در مراحل قبل از تولد، یعنی لقمه ها و کردارهای والدین و شرایط دوران حاملگی در جسم و روح و جان جنین و فرزند، نقش اساسی و مؤثری خواهد داشت، لذا در فرمایشات نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) آمده است:

«حَدَّثَنَا الشَّرِيفُ أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ فُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيِّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَنْ مَعْنَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالسَّعِيدُ مَنْ سَعَدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ فَقَالَ الشَّقِيُّ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ وَهُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ السُّعْدَاءِ قُلْتُ

ص: 34

- 1- . رواه الشيخ في التهذيب بهذا السند وكأنه أخذ من الفقيه. وقوله «يكون لهم مصيبة» أي أصابتهم مصيبة و يكون الجماع حينئذ قبيحا عرفا. و ما بين القوسين ليس في أكثر النسخ، و هذا الحكم موضع وفاق كما في المسالك.
- 2- . ابن بابويه، محمد بن علي (شيخ صدوق)، من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص: 403.
- 3- . في نسخة «ط» و «ن» في الموضوعين: «من علمه الله».

لَهُ فَمَا مَعْنَى قَوْلِهِ ص اَعْمَلُوا فِكُلَّ مُيَسَّرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ لِيَعْبُدُوهُ وَلَمْ يَخْلُقْهُمْ لِيَعْبُوهُ وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (1) فَيَسَّرَ كَلَّا لِمَا خُلِقَ لَهُ فَأَلْوَيْلُ لِمَنْ اسْتَحَبَّ الْعَمَى عَلَى الْهُدَى (2)؛ (3) حديث کرد ما را شریف ابو علی محمد بن احمد بن محمد بن عبد الله بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد بن قتیبہ نیشابوری از فضل بن شاذان از محمد بن ابی عمیر که گفت ابو الحسن حضرت موسی بن جعفر (عهما) را سؤال کردم از معنی قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که: بدبخت کسی است که در شکم مادرش بدبخت شده و نیک بخت کسی است که در شکم مادرش نیک بخت شده و حضرت (علیه السلام) فرمود که بدبخت کسی است که خدا دانسته که او به زودی اعمال بدبختان را بعمل آورد و حال آن که او را در شکم مادرش باشد و نیک بخت کسی است که خدا دانسته که او به زودی اعمال نیک بختان را بعمل آورد و حال آن که او را در شکم مادرش باشد به آن حضرت عرض کردم که، پس معنی قول پیغمبر (صلی الله علیه و آله) چیست که کار کنید چه هر یک آسان و توفیق داده شده از برای آن چه به جهت آن آفریده شده فرمود که خدای عز و جل جن و انس را آفرید از برای آن که او را بپرستند و ایشان را نیافرید از برای آن که او را نافرمانی کنند و این معنی قول خدای عز و جل است که نیافریدیم پریان و آدمیان را مگر به جهت آن که بپرستند مرا بر وجه اختیار نه

ص: 35

1- ذاریات / 56.

- 2- . في نسخة «و» بعد الحديث الرابع هكذا: «قال مصنف هذا الكتاب: و لهذا الحديث معنى آخر و هو أن أم الشقى جهنم، قال الله عزَّ و جلّ: «وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ» و الشقى من جعل في الهاوية، و السعيد من اسكن الجنة». أقول: و له معنى آخر مذكور في بعض الأخبار، و هو أن ملك الأرحام يكتب له باذن الله بين عينيه أنه سعيد أم شقى و هو في بطن أمه، و معنى آخر أن المراد بالأم دار الدنيا فانه كما يولد من بطن أمه الى الدنيا يولد من الدنيا الى الآخرة فاحديهما حاصلة له في الدنيا بأعماله.
- 3- . ابن بابويه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، توحید، ص: 356.

به طریق اجبار، پس هر يك را توفيق داده از برای آن چه او را به جهت آن آفریده، پس وای بر کسی که کوری ضلالت و گمراهی را بر راه راست برگزید.» (1)

و شاهد این بیان مهم نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) این است که قرآن کریم می فرماید:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (2) «پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسان ها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار، ولی اکثر مردم نمی دانند!»

تفسیر

حرف «فاء» که در اول آیه است می رساند که کلام در آیه فرع و نتیجه مطالبی است که در خصوص مبدء و معاد از آیات قبل استفاده می شد، و معنایش این است که: وقتی ثابت شد که خلقت و تدبیر تنها از آن خداست، و او را شریکی نیست، و او به زودی خلق را مبعوث نموده و به حساب می کشد، و نیز معلوم شد که در آنروز کسی که از او اعراض کرده باشد، و رو به غیر او آورده باشد، راه نجاتی ندارد، پس روی دل به سوی دین کن، و ملازم آن باش، که آن همان دینی است که خلقت الهی بدان دعوت می کند.

بعضی از مفسرین گفته اند: «کلام در این آیه فرع و نتیجه تسلیتی است که از سیاق بیان سابق استفاده می شد، و حق مطلب را می رسانید، و می فرمود: مشرکین به خاطر ظلم شان پیروی کردند هواها را، و از تعقل صحیح اعراض نمودند، و در

ص: 36

1- . همان، ص: 398.

2- . روم / 30.

نتیجه خدا گمراهشان کرد، و به هیچ ناصری اجازه یاری و هدایتشان را نداد، و به هیچ نجات دهنده ای اجازه نداد که از ضلالت نجاتشان دهد، نه تو، و نه غیر تو، پس تواز هدایت ایشان مأیوس باش، و تنها به خودت و به مؤمنینی که پیرویت کردند پرداز، و روی دل خود و پیروانت را به سوی دین کن» (1).

بنا بر این مراد از «اقامه وجه برای دین» روی آوردن به سوی دین، و توجه بدان بدون غفلت از آن است، مانند کسی که به سوی چیزی روی می آورد، و همه حواس و توجهش را معطوف بدان می کند، به طوری که دیگر به هیچ طرف نه راست و نه چپ رو بر نمی گرداند و ظاهراً لام در «دین» لام عهد است، و در نتیجه مراد از دین، اسلام خواهد بود.

کلمه «حنیفا» حال از فاعل «اقم» است، و ممکن هم هست حال از دین و یا حال از وجه باشد، اما اولی ظاهرتر و با سیاق مناسب تر است، و کلمه مذکور از ماده «حنف» است، که به معنای تمایل دو پا به سوی وسط می باشد، و در آیه منظور اعتدال است.

«فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»؛ کلمه «فطرت» بر وزن فعلت به اصطلاح اهل ادب بنای نوع را می رساند و در کلمه مورد بحث به معنای نوعی از خلقت است و «فَطَرَتِ اللَّهُ» به نصب خوانده می شود، چون در مقام واداری شنونده است، و چنین معنا می دهد که ملازم فطرت باش و بنا بر این در جمله مزبور اشاره است به این که این دینی که گفتیم واجب است برای او اقامه وجه کنی، همان دینی

ص: 37

است که خلقت بدان دعوت، و فطرت الهی به سویش هدایت می کند، آن فطرتی که تبدیل پذیر نیست.

برای این که دین چیزی به غیر از سنت حیات، و راه و روشی که بر انسان واجب است آن را پیشه کند تا سعادت مند شود نیست، پس هیچ انسانی هیچ هدف و غایتی ندارد مگر سعادت، هم چنان که تمامی انواع مخلوقات به سوی سعادت خود، و آن هدفی که ایده آل آن هاست هدایت فطری شده اند، و طوری خلق شده، و به جهازی مجهز گشته اند که با آن غایت و هدف مناسب است، هم چنان که از موسی (علیه السلام) حکایت کرده که در پاسخ فرعون گفت: «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»؛ (1)

و نیز فرموده: «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى» (2).

بنا بر این انسان نیز مانند سایر انواع مخلوقات مفطور به فطرتی است که او را به سوی تکمیل نواقص، و رفع حوائجش هدایت نموده، و به آن چه که نافع برای اوست، و به آن چه که برایش ضرر دارد ملهم کرده و فرموده: «وَنُفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا»؛ (3) و او در این حال مجهز به جهاز بدنی نیز هست، که با آن اعمال مورد حاجت خود را انجام دهد، هم چنان که فرموده: «ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ»؛ (4) یعنی سپس وسیله و راه زندگی را برایش فراهم کرد.

ص: 38

-
- 1- «پروردگار ما کسی است که نخست، خلقت هر چیزی را به آن چیز داد، و سپس هدایتش کرد.» (طه / 50)
 - 2- «آن خدایی که خلق کرد، و تمام عیار و بی نقص آفرید، و آن چه تقدیر نموده سپس هدایت فرمود.» (اعلی / 2 و 3)
 - 3- «و قسم به نفس و آن که او را نیکو بیافرید و به او شر و خیر را الهام کرد.» (شمس / 7 و 8)
 - 4- . عبس / 20.

پس انسان دارای فطرتی خاص به خود است، که او را به سنت خاص زندگی و راه معینی که منتهی به هدف و غایتی خاص می شود، هدایت می کند راهی که جز آن راه را نمی تواند پیش گیرد، «فَطَرَتَ اللّٰهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» و انسان که در این نشاه زندگی می کند، نوع واحدی است که سودها و زیانهایش نسبت به بنیه و ساختمانی که از روح و بدن دارد سود و زیان مشترکی است که در افراد مختلف اختلاف پیدا نمی کند.

پس انسان از این جهت که انسان است بیش از يك سعادت و يك شقاوت ندارد، و چون چنین است لازم است که در مرحله عمل تنها يك سنت ثابت برایش مقرر شود، و هادی واحد او را به آن هدف ثابت هدایت فرماید.

و باید این هادی همان فطرت و نوع خلقت باشد، و به همین جهت دنبال «فَطَرَتَ اللّٰهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» اضافه کرد که «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ». و اما این که گفتیم نوع انسان يك سعادت و شقاوت دارد، برای این است که اگر سعادت افراد انسان ها به خاطر اختلافی که با هم دارد مختلف می شد، يك جامعه صالح و واحدی که ضامن سعادت افراد آن جامعه باشد، تشکیل نمی گشت، و هم چنین اگر سعادت انسان ها به حسب اختلاف اقطار، و سرزمین هایی که در آن زندگی می کنند، مختلف می شد، و سنت اجتماعی که همان دین است اساسش همان چیزی باشد که منطقه اقتضاء دارد آن وقت دیگر انسان ها نوع واحدی نمی شدند؛ بلکه به اختلاف منطقه ها مختلف می شدند، و نیز اگر سعادت انسان به اقتضای زمان ها مختلف می شد، یعنی اعصار و قرون یگانه اساس سنت دینی می گشت. باز انسان های قرون و اعصار نوع واحدی نمی شدند، و انسان هر قرنی و

زمانی غیر انسان زمان دیگر می شد، و اجتماع انسانی سیر تکاملی نمی داشت، و انسانیت از نقص متوجه به سوی کمال نمی شد، چون نقص و کمالی وجود ندارد مگر این که يك جهت مشترك و ثابت بين همه انسان های گذشته و آینده باشد.

البته منظور ما از این حرف این نیست که اختلاف افراد و مکان ها و زمان ها هیچ تأثیری در برقراری سنت دینی ندارد؛ بلکه ما فی الجملة و تا حدی آن را قبول داریم، چیزی که هست می خواهیم اثبات کنیم که اساس سنت دینی عبارت است از ساختمان و بنیه انسانیت، آن بنیه ای که حقیقتی است واحد و مشترك بين همه افراد و اقوام، و ثابت در همه.

می خواهیم بگوییم برای انسانیت سنتی است واحد، و ثابت به ثبات اساسش، که همان انسان است، و همین سنت است که آسیای انسانیت بر محور آن می گردد، و هم چنین سنت های جزئی که به اختلاف افراد و مکان ها و زمان ها مختلف می شود، پیرامون آن دور می زند. و این همان است که جمله «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» بدان اشاره می کند، و ما به زودی و در بحثی جداگانه ان شاء الله این مطلب را توضیح بیش تری می دهیم.

اقوال مختلف مفسرین درباره مفردات و مفاد آیه فوق

مفسرین در مفردات آیه، و معنای مجموع آن، اقوال متفرق دیگری دارند.

اول این که: (1) مراد از «اقامه وجه» محکم کاری در عمل است، چون وجه

ص: 40

1- . حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی، تفسیر روح البیان، ج 7، ص: 30.

عبارت است از چیزی که متوجه آنی و آن عمل است، و اقامه اش به معنای تسدید و اتقان آن است.

و این حرف صحیح نیست، برای این که وجه عمل غرض مقصود از عمل است و آن غیر از عمل است و در آیه شریفه فرمود: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ»، و نفرموده «فاقم وجه عملك».

دوم این که: **(1)** کلمه «فطرة» در جمله «فَطَرَتَ اللَّهُ» منصوب است، زیرا کلمه «اعنی» در تقدیر است و کلمه فطرت به معنای ملت است، و معنای جمله این است که: استقامت در دین به خرج بده، و دین را نگهدار، یعنی ملتی را که خدا مردم را بر آن ملت آفریده ادامه بده، که در خلقت خدا تبدیلی نیست.

اشکال این وجه هم این است که: این حرف وقتی صحیح است که مراد از کلمه فطرت و کلمه «فَطَرَ النَّاسَ» دو چیز باشد، اولی به معنای ملت، و دومی به معنای خلقت باشد، و تفکیک در معنای آنها خلاف ظاهر آیه است، و اگر بگوییم ممکن است دومی یعنی «فَطَرَ النَّاسَ» را هم به همان معنای ملت و دین بگیریم، و بگوییم معنایش «ادان الناس» است، یعنی مردم را وادار بر دین (توحید) کرد و در این صورت دیگر اشکال تفکیک وارد نمی شود، می گوییم: بله، و لیکن آن وقت جمله «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» از ما قبل خود بریده و غیر مربوط به آن می گردد.

علاوه بر این در این وجه خلاف ظاهر روشنی است، چون دین را به معنای توحید گرفته، و اگر هم دین به معنای اسلام و یا مجموع دین ها باشد، و کلمه فطرت هم بر همان معنای متبادر خود باشد، که عبارت است از خلقت، آن وقت

ص: 41

تقدیر گرفتن کلمه «اعنی» درست نمی شود، چون دین به این معنا غیر از فطرت به معنای خلقت است.

سوم این که: کلمه فطرت بدل است از کلمه «حنیفا»، و فطرت به معنای ملت است، اشکال این حرف همان اشکالی است که بر وجه سابق کردیم.

چهارم این که: (1) کلمه فطرت مفعول مطلق است برای فعل محذوف، و مقدر، و تقدیر کلام «فطر الله فطران الناس علیها» است، یعنی خدا فطرتی درست کرد که انسان ها را نیز بر آن فطرت مفسور کرده "که فساد این وجه حاجت به توضیح ندارد.

پنجم این که: معنای آیه این است که: پیروی کن از دین، آن چه را که فطرت خدا بر آن دلالت دارد، و آن همان است که ابتدای خلقت، تو را بر آن دلالت می کند، زیرا خداوند طوری موجودات را آفرید و ترکیب و صورت گری نمود، که دلالت کند بر این که صانعی قادر، عالم، حی، قدیم و واحد دارد، صانعی که هیچ چیز شبیه او نیست، و او نیز به هیچ چیز شبیه نیست.

اشکال این وجه این است که: مبتنی است بر این که کلمه «فطرت» به تقدیر «اتبع؛ پیروی کن» منصوب شده باشد، هم چنان که ابو السعود و قبل از او ابو مسلم مفسر، این نظریه را داده اند، آن وقت مراد از پیروی فطرت، پیروی دلالت فطرت و خلقت می شود، و مراد از «عدم تبدیل الخلق» تغییر نپذیرفتن خلقت، است، در دلالت کردن بر وجود صانع، و صفات کریمه او، و این وجه از نظر معنا نزدیک به همان وجهی است که ما برای آیه ذکر کردیم چون ما نیز کلمه «فطرت» را حمل

ص: 42

بر واداری نمودیم، لیکن این اشکال متوجه وجه مذکور می شود که آیه شریفه عام است، و وجهی ندارد که به توحید اختصاص یابد.

ششم این که: (1) کلمه «لا» در جمله «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» در عین این که نفی است، معنای نهی را افاده می کند، و می فرماید که خلقت خدا یعنی آن دینی را که مأمورید به آن متمسک شوید، تغییر ندهید، و یا این که خلقت خدا را با انکار دلالتش بر توحید تغییر ندهید، و از همین باب است آن تفسیری که به ابن عباس نسبت داده اند که گفته: منظور از آیه نهی از اخته کردن انسان ها است.

اشکال این وجه این است که: اولاً- هیچ دلیلی نداریم بر این که خلق به معنای دین است و ثانیاً دلیلی نیست بر این که اعراض از دلالت مخلوقات، و یا انکار دلالت آن تبدیل خلق خدا باشد، و تفسیری هم که به ابن عباس نسبت داده اند فسادش ظاهر است.

هفتم این که: هفتم کلام فخر رازی است که در تفسیر کبیر خود گفته: احتمال دارد منظور از «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» این باشد که خداوند خلایق را برای عبادت آفریده، و همه آنها بندگان اویند، و این هرگز تغییر پذیر نیست، و بندگان او چون بندگان عرفی نیستند در بندگان عرفی تبدیل هست این مولا بنده خود را به آن دیگری می فروشد، و یا اصلاً آزادش می کند، دیروز فلانی مولایش بود، امروز دیگری مولای اوست، و یا اصلاً مولا ندارد، به خلاف بندگی خدا، کسی نمی تواند از بندگی او بیرون شود.

پس این جمله می خواهد فساد قول کسانی را که گفته اند: عبادت برای

ص: 43

تحصیل کمال است، باطل کند، چون آن‌ها می‌گویند بنده وقتی به کمال بندگی خود رسید، دیگر تکلیفی برایش نمی‌ماند، همه حرام‌ها برایش حلال، و همه واجبات مباح می‌شود، و جمله مورد بحث می‌گوید: انسان به هر درجه از کمال هم برسد، باز هم بنده است.

و نیز می‌خواهد گفتار مشرکین را باطل کند، که می‌گفتند ناقص، صلاحیت عبادت خدا را ندارد؛ بلکه آدمیان بندگان کواکبند، و کواکب بندگان خدایند، و نیز می‌خواهد گفتار مسیحیان را باطل کند، که گفته‌اند: خدا در عیسی حلول کرده و او اله شده، در جواب همه حرف‌ها می‌فرماید: «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»؛ بلکه همه خلق، بندگان خدایند، و نمی‌توانند از بندگی او خارج شوند(1).

اشکالی که به گفته‌ی وی وارد است این است که: بین ملکیت و عبادت تکوینی با ملکیت و عبادت تشریحی خلط کرده، چون ملک خدای تعالی قابل انتقال و بطلان نیست، زیرا ملک تکوینی است، به این معنا که قیام وجود اشیاء به اوست، عبادتی هم که در مقابل این ملکیت قرار می‌گیرد، عبادت تکوینی است، یعنی خضوع ذات هر چیزی برای اوست، و این عبادت هم مانند ملکیت قابل تبدیل و ترک نیست، هم چنان که خودش فرموده: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»؛(2) و آن عبادتی که قابل تبدیل است، و یا می‌شود ترکش کرد، عبادت تشریحی مانند نماز و امثال آن است، که در مقابل ملک تشریحی خدا قرار می‌گیرد، چون عقل همان طور که من و تو را مالک اعتبار می‌کند، خدا را نیز مالک قانونی می‌داند.

ص: 44

1- . فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج 25، ص: 12.

2- . «هیچ چیز نیست مگر آن که او را تسبیح و حمد می‌گوید.» (اسری / 44)

و اگر جمله «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» دلالت کند بر این که ملک و عبادت و عبودیت تبدیل پذیر نیست، تکوینی آن را می گوید، نه تشریحی، و آن عبادتی هم که مشرکین و متصوفه و مسیحیان تبدیل کرده اند به این که یقیقائل به ارتقاع تکلیف از انسان کامل شده، و دیگری به جای خدا، بت و کواکب و یا مسیح را می پرستند، عبادت تشریحی است، نه تکوینی. (1)

«قَالَ زُرَّارَةُ: وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشَدَّ هَدَاهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى»؛ (2) قَالَ: أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ، فَعَرَفَهُمْ وَ أَرَاهُمْ نَفْسَهُ، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ (3) وَ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ): كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، يَعْنِي الْمَعْرِفَةَ.»

مرحوم علامه طباطبائی در مورد آیه 172 از اعراف و در ارتباط با روایات فوق، می گوید:

این آیات مسأله پیمان گرفتن از بنی نوع بشر بر ربوبیت پروردگار را ذکر می کند، و خود از دقیق ترین آیات قرآنی از حیث معنا و از زیباترین آیات از نظر نظم و اسلوب است.

معنای اخذ ذریه بنی آدم از ظهور آنان و گواه گرفتن (اشهاد) آنان بر خودشان

«وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشَدَّ هَدَاهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا»؛ اخذ چیزی از چیزی دیگر مستلزم این است که اولی جدا و

ص: 45

1- . طباطبائی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمداقبر، ج 16، ص: 267.

2- . اعراف / 172.

3- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 3، ص: 35.

به نحوی از انحاء مستقل از دومی باشد، و این جدایی و استقلال به حسب اختلاف عنایاتی که متعلق اخذ می شود و نیز به اختلاف عباراتی که در آن لحاظ می گردد مختلف می شود، مثلاً اخذ لقمه از سفره و اخذ جرعه از قدح آب یک نوع اخذ است، و اخذ مال و اثاث از دزدی که آن را غصب کرده یک نحو دیگر اخذ است، و اخذ مال از فروشنده و یا بخشنده و یا کسی که چیز به عاریه می دهد نحو دیگر و یا انحاء مختلف دیگر اخذ، و هم چنین گرفتن علم از عالم و اخذ هبه و گرفتن حظ از ملاقات دوستان یک نحو اخذ است، و گرفتن فرزند از پدرش تربیت را، نوع دیگر اخذ است، و، پس هر جا که دیدیم صحبت از اخذ به میان آمد نمی توانیم بفهمیم که نوع آن کدام یک از این انواع مختلف است، مگر این که بیان زائدی در کار باشد، به همین جهت در آیه مورد بحث خدای تعالی بعد از جمله «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ» که تنها جدایی مأخوذ را از مأخوذ منه می رساند جمله «مِنْ ظُهُورِهِمْ» را اضافه کرد تا دلالت کند بر نوع جدایی آن دو، و این که این جدایی و این اخذ از نوع اخذ مقداری از ماده بوده، به طوری که چیزی از صورت ما بقی ماده ناقص نشده، و نیز استقلال و تمامیت خود را از دست نداده، و پس از اخذ آن مقدار مأخوذ را هم موجود و مستقل و تمام عیاری از نوع مأخوذ منه کرده، فرزند را از پشت پدر و مادر گرفته، و آن را که تاکنون جزئی از ماده پدر و مادر بوده موجودی مستقل و انسانی تمام عیار گردانیده و از پشت این فرزند نیز فرزند دیگر اخذ کرده و هم چنین تا آن جا که اخذ تمام شود، و هر جزئی از هر موجودی که باید جدا گردد، و افراد و انسان ها موجود گشته و منتشر شوند، و هر یک از دیگری مستقل شده و برای هر فردی نفسی مستقل درست شود، تا سود و زیانش عاید خودش گردد، این آن مفادی است که از جمله

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» استفاده می شود، و اگر فرموده بود: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ ذُرِّيَّتَهُمْ» و یا می فرمود «اذ نشر بنی آدم» معنای کلام مبهم می ماند.

اعتراف بنی نوع بشر به ربوبیت خدای سبحان در عالم ذر ناشی از فقر ذاتی انسان به خدا است

جمله «وَأَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»؛ از يك فعل دیگر خداوند بعد از جدا ساختن ابناء بشر از پدران خبر می دهد، و آن فعل خدا این است که هر فردی را گواه خودش گرفت، و اشهاد بر هر چیز حاضر کردن گواه است در نزد آن و نشان دادن حقیقت آن است تا گواه، حقیقت آن چیز را از نزدیک و به حس خود درك نموده و در موقع به شهادت به آن چه که دیده شهادت دهد، و اشهاد کسی بر خود آن کس نشان دادن حقیقت او است به خود او تا، پس از درك حقیقت خود و تحمل آن در موقعی که از او سؤال می شود شهادت دهد.

و از آن جایی که نفس هر صاحب نفسی از جهاتی به غیر خود ارتباط و تعلق دارد، و ممکن است انسان نسبت به پاره ای از آن ها استشهاد شود، و نسبت به پاره ای دیگر نشود، از این رو اضافه کرد: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» تا بدین وسیله مورد استشهاد را معلوم کرده باشد، و بفهماند آن امری که برای آن، ذریه بشر را استشهاد کرده ایم ربوبیت پروردگار ایشان است تا در موقع پرستش به ربوبیت خدای سبحان شهادت دهند.

پس انسان هر قدر هم دچار کبر و غرور باشد و هر چند رو به راه بودن وضع زندگیش مغرورش کرده باشد نمی تواند این معنا را حاشا کند که مالک وجود خود نبوده، و در تدبیر امور خود مستقل و بی نیاز نیست، چون اگر مالک وجود خود

بود خویشتن را از مرگ و سایر آلام و مصائب زندگی نگه می داشت، و اگر در تدبیر امور خود مستقل بود، هرگز ناچار نمی شد که در برابر اسباب طبیعی و وسائلی که او به خیال خود مدبر آن ها و حاکم در آن ها است خضوع کند، آن هم اسباب و وسائلی که خود آن ها نیز مانند انسان به غیر خود محتاجند، و در برابر حکم حاکمی غیبی هر چند علیه شان باشد مطیع و منقادند، و حوائجشان به دست انسان برآورده نمی شود و انسان حاکم و مدبر آن ها نیست.

پس احتیاج آدمی به پروردگاری که مالک و مدبر است جزو حقیقت و ذات انسان است، و فقر به چنین پروردگاری در ذات او نوشته شده، و ضعف بر پیشانی مکتوب گشته، و این معنا بر هیچ انسانی که کم ترین درک و شعور انسانی را داشته باشد پوشیده نیست، عالم و جاهل، صغیر و کبیر و شریف و وضع همه در این درک مساویند.

آری، انسان در هر منزلی از منازل انسانیت قرار داشته باشد از ناحیه ذات خود این احساس را می کند که برای او پروردگاری است که مالک او و مدبر امور او است، و چطور ممکن است این احساس را نداشته باشد با این که احتیاج ذاتیش را درک می کند؟ و چگونه تصور دارد که شعور او حاجت را درک بکند و لیکن آن کسی را که احتیاجش به او است درک نکند؟، پس این که فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» بیان آن چیزی است که باید به آن شهادت داد، و جمله «بلی شَهِدْنَا» اعتراف انسان ها است به این که این مطلب را ما شاهد بودیم و چنین شهادتی از ما واقع شد.

و، لذا بعضی گفته اند آیه شریفه اشاره است به آن مواردی که انسان در زندگی

دنیایش به احتیاج خود در جمیع جهات زندگی و متعلقات و لوازم و احکام وجودش پی می برد، و معنایش این است که ما بنی آدم را در زمین خلق کردیم و ایشان را در اقطار زمین پراکنده نموده و با توالد و تناسل از یکدیگر متمایزشان ساختیم، و ایشان را به محتاج بودن و مربوط بودنشان واقف ساختیم و در نتیجه همه به این معنا اعتراف کرده و گفتند: «آری ما شاهدیم که تو پروردگار مایی».

چند وجه در مورد سؤال و جواب در: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى»

و بنا بر این، جمله «بلی شَهْدْنَا» از قبیل زبان حال و یا لازمه گفتار را به صاحب گفتار نسبت دادن است، چون وقتی محتاج بودن خود را اعتراف کنند لازمه اش این است که به وجود آن کسی که به او احتیاج دارند نیز اعتراف کرده باشند، و فرق میان زبان حال و میان اخذ به لازمه کلام این است که اولی از باب به دست آوردن معنا از ناحیه دلالت صفتی از صفات و حالی از احوال است، چه این که صاحب صفت و حال خودش به آن معنا متوجه باشد یا نباشد، مانند دلالتی که آثار باستانی بر حال ساکنین خود دارد، و این که چگونه دست روزگار با آنان بازی کرده و به دیار خاموشی رهسپارشان ساخته است، و نیز مانند دلالتی که چهره افسرده مسکین بر فقر و مسکنت و بد حالیش دارد، و دومی انکشاف و درز کردن معنا از قائل است، به این معنا که قائل حرفی بزند که علاوه بر معنای تحت اللفظی مستلزم معنای دیگری نیز باشد، و یا حرفی بزند که به دلالت التزامی بر آن معنا دلالت کند.

در آیه مورد بحث جمله «بلی شَهْدْنَا» که حکایت اعتراف بنی نوع بشر است باید به یکی از دو نحو کلامی که شرح دادیم حمل شود، البته اگر به اولی از آن دو حمل شود هم نزدیک تر و هم مناسب تر است، چون در مقام شهادت جز به دلالت

صریح و مطابقی کلام به چیز دیگر اکتفاء نمی شود یعنی دلالت التزامی آن کفایت نمی کند.

و پر واضح است که این شهادت به هر نحوی که صورت گرفته باشد از سنخ همان استشهادی است که جمله «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» از آن حکایت می کند، و جوابی که داده به همان زبانی بوده که سؤال با آن صورت گرفته، این جا است که می توان گفت به غیر از آن دو نحو کلامی که گذشت نحو سومی نیز هست که ممکن است سؤال و جواب مورد بحث را حمل بر آن نمود و آن به نحوی از تحلیل عبارت است از ایجاد، چون کلام چیزی است که کشف از منویات کند، و در خدای تعالی فعل او است که کشف از مقاصد او می کند، و فعل او همان ایجاد است، و این مطلب به طور مکرر در مباحث سابق ما گذشته است، و بنا بر این می توان گفت که سؤال «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» جواب «بلی شهدنا» از همین باب است، و به زودی تتمه ای برای این مطلب خواهد آمد.

و به هر حال آیه «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ...» دلالت دارد بر این که تمامی افراد بشر مورد این استشهاد واقع شده، و یکا يك ایشان به ربوبیت پروردگار اعتراف نموده اند. (1)

بیان صاحب تفسیر شریف «نمونه»

پیمان نخستین و عالم ذر

آیات فوق در حقیقت اشاره ای به «توحید فطری» و وجود ایمان به خدا در

ص: 50

1- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 8، ص: 400.

اعماق روح آدمی است و به همین جهت بحث‌هایی را که در آیات گذشته این سوره در زمینه «توحید استدلالی» بوده است تکمیل می‌کند.

گرچه در تفسیر این آیه بحث‌ها و گفتگوهای فراوان و داغی در میان مفسران به راه افتاده و احادیث گوناگونی در این باره وارد شده، ولی ما سعی می‌کنیم نخست تفسیر اجمالی آیه و بعد مهم‌ترین بحث‌های مفسران و سپس انتخاب خودمان را به طور فشرده و مستدل در این جا بیاوریم.

خداوند روی سخن را در این آیه به پیامبر کرده، نخست چنین می‌گوید:

«به خاطر بیاور موقعی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آن‌ها را بر گرفت و آشکار ساخت و آن‌ها را گواه بر خویشتن نمود و از آن‌ها پرسید: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آن‌ها همگی گفتند آری گواهی می‌دهیم»؛ «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا».

«ذریه» چنان که دانشمندان لغت گفته‌اند در اصل به معنی «فرزندان کوچک و کم سن و سال» است، ولی غالباً به همه فرزندان گفته می‌شود، گاهی به معنی مفرد و گاهی به معنی جمع استعمال می‌گردد اما در اصل معنی جمع دارد.

در باره ریشه اصلی این لغت احتمالات متعددی داده شده است بعضی آن را از «ذره» (بر وزن زرع) به معنی آفرینش می‌دانند بنا بر این مفهوم اصلی «ذریه» با مفهوم مخلوق و آفریده شده برابر است.

و بعضی آن را از «ذر» (بر وزن شر) که به معنی موجودات بسیار کوچک همانند ذرات غبار و مورچه‌های بسیار ریز می‌باشد دانسته‌اند، از این نظر که فرزندان انسان نیز در ابتداء از نطفه بسیار کوچکی آغاز حیات می‌کنند.

سومین احتمال که درباره آن داده شده این است که از ماده «ذرو» (بر وزن مرو) به معنی پراکنده ساختن گرفته شده و این که فرزندان انسان را ذریه گفته اند به خاطر آن است که آن ها، پس از تکثیر مثل به هر سو در روی زمین پراکنده می شوند.

سپس اشاره به هدف نهایی این سؤال و جواب و گرفتن پیمان از فرزندان آدم در مسأله توحید نموده می فرماید: «این کار را خداوند به این جهت انجام داد که در روز قیامت نگوئید ما از این موضوع (توحید و شناسایی خدا) غافل بودیم»؛ «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»؛ در آیه بعد اشاره به هدف دیگر این پیمان کرده، و می گوید: «این پیمان را به خاطر آن گرفتیم که نگوئید: پدران ما پیش از ما بت پرست بودند و ما هم فرزندان بعد از آن ها بودیم و چاره ای جز تبعیت از آن ها نداشتیم آیا ما را به گناه افراد بیهوده کار مجازات می کنی»؛ «أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ».

آری «این گونه ما آیات را توضیح می دهیم و روشن می سازیم تا بدانند نور توحید از آغاز در روح آن ها بوده شاید با توجه به این حقایق به سوی حق باز گردند»؛ «وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ».

توضیح و داوری درباره عالم ذر همان گونه که دیدیم آیات فوق سخن از پیمانی به میان می آورد که به طور سر بسته از فرزندان آدم گرفته شده، اما این که این پیمان چگونه بوده است.

توضیحی درباره جزئیات آن در متن آیه نیامده، ولی مفسران به اتکاء روایات فراوان و گوناگونی که در ذیل این آیات در منابع اسلامی نقل شده است نظراتی دارند که از همه مهم تر دو نظر زیر است:

1. هنگامی که آدم آفریده شد فرزندان آینده او تا آخرین فرد بشر از پشت او به صورت ذراتی بیرون آمدند (و طبق بعضی از روایات این ذرات از گل آدم بیرون آمدند) آن ها دارای عقل و شعور کافی برای شنیدن سخن و پاسخ گفتن بودند، در این هنگام از طرف خداوند به آن ها خطاب شد «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟» «آیا پروردگار شما نیستم؟!» همگی در پاسخ گفتند: «بلی شَهِدْنَا» آری بر این حقیقت همگی گواهییم.

سپس همه این ذرات به صلب آدم (یا به گل آدم) باز گشتند و به همین جهت این عالم را «عالم ذر» و این پیمان را «پیمان الست» می نامند.

بنا بر این پیمان مزبور يك «پیمان تشریحی» و قرارداد خود آگاه در میان انسان ها و پروردگارشان بوده است.

2. منظور از این عالم و این پیمان همان «عالم استعدادها» و «پیمان فطرت» و تکوین و آفرینش است، به این ترتیب که به هنگام خروج فرزندان آدم به صورت «نطفه» از صلب پدران به رحم مادران که در آن هنگام ذراتی بیش نیستند خداوند استعداد و آمادگی برای حقیقت توحید به آن ها داده است، هم در نهاد و فطرتشان این سر الهی به صورت يك حس درون ذاتی به ودیعه گذارده شده است و هم در عقل و خردشان به صورت يك حقیقت خودآگاه!

بنا بر این همه افراد بشر دارای روح توحیدند و سؤالی که خداوند از آن ها کرده به زبان تکوین و آفرینش است و پاسخی که آن ها داده اند نیز به همین زبان است.

این گونه تعبیرها در گفتگوهای روزانه نیز کم نیست مثلاً می گوئیم: «رنگ رخساره خبر می دهد از سر درون» یا می گوئیم: «چشمان به هم ریخته او می گوید دیشب به خواب نرفته است»، از یکی از ادبا و خطبای عرب نقل می کنند که در

سخنان خود چنین می گفته است: «سل الارض من شق انهارك و غرس اشجارك و ابع ثمارك فان لم تجبك حوارا اجابتك اعتبارا؛ از این زمین بپرس چه کسی راه نهرهای تو را گشوده؟ و درختانت را غرس کرده و میوه هایت را رسانیده؟ اگر زمین با زبان معمولی به تو پاسخ نگوید به زبان حال جواب خواهد گفت.»

در قرآن مجید نیز تعبیر سخن گفتن در زمینه زبان حال در بعضی از آیات آمده است، مانند «فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ انْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»؛ (1)

«خداوند به آسمان و زمین فرمود: «با میل یا از روی اجبار بیائید و سر بر فرمان نهید آن ها گفتند: ما از روی میل آمدیم و سر بر فرمان نهادیم.»

این بود خلاصه دو نظر معروف در تفسیر آیات فوق، ولی تفسیر اول دارای اشکالاتی است که ذیلاً بیان می شود:

1. در متن آیات سخن از خارج شدن ذرات از پشت فرزندان آدم است نه خود آدم؛ «مِنْ بَنِي آدَمَ - مِنْ ظُهُورِهِمْ - ذُرِّيَّتَهُمْ»؛ در حالی که تفسیر اول از خود آدم یا از گل آدم سخن می گوید.

2. اگر این پیمان با خود آگاهی کافی و عقل و شعور گرفته شده چگونه همگان آن را فراموش کرده اند و هیچ کس آن را به خاطر نمی آورد؟ در حالی که فاصله آن نسبت به زمان ما بیش از فاصله این جهان با جهان دیگر و رستاخیز نیست با این که در آیات متعددی از قرآن می خوانیم که افراد انسان (اعم از بهشتیان و دوزخیان) در قیامت سرگذشت های دنیا را فراموش نکرده و به خوبی یاد دارند،

این نسیان عمومی در مورد عالم ذر به هیچ وجه قابل توجیه نیست.

ص: 54

3. هدف از چنین پیمانی چه بوده است؟ اگر هدف این بوده که پیمان با یادآوری چنین پیمانی در راه حق گام نهند و جز راه خداشناسی نپویند باید گفت چنین هدفی به هیچ وجه از این پیمان به دست نمی آید زیرا همه آن را فراموش کرده و به اصطلاح به بستر «لا» خفته اند و بدون چنین هدفی این پیمان لغو و بیهوده به نظر می رسد.

4. اعتقاد به وجود چنین جهانی در واقع مستلزم قبول يك نوع تناسخ است زیرا مطابق این تفسیر باید پذیرفت که روح انسان قبل از تولد فعلی او يك بار دیگر در این جهان گام گذارده است. و پس از طی دورانی کوتاه یا طولانی از این جهان باز گشته است، و به این ترتیب بسیاری از اشکالات تناسخ متوجه آن خواهد شد.

ولی اگر تفسیر دوم را بپذیریم هیچ يك از این ایرادها متوجه نخواهد شد زیرا سؤال و جواب و پیمان مزبور يك پیمان فطری بوده است که الان هم هر کس در درون جان خود آثار آن را می یابد و حتی طبق تحقیقات روان شناسان اخیر «حس مذهبی» یکی از احساسات اصیل روان ناخودآگاه انسانی است، و همین حس است که بشر را در طول تاریخ به سوی خداشناسی رهنمون بوده و با وجود این فطرت هیچ گاه نمی تواند به اینعذر که پدران ما بت پرست بودند توسل جوید؛ «فطرة الله التي فطر الناس علیها»؛(1)

تنها ایراد مهمی که به تفسیر دوم متوجه می شود این است که سؤال و جواب در آن جنبه کنایی به خود می گیرد، ولی با توجه به آن چه در بالا اشاره کردیم که این گونه تعبیرات در زبان عرب و همه زبان ها وجود دارد، ایراد دیگری متوجه آن نمی شود از همه تفاسیر نزدیک تر به نظر می رسد.

ص: 55

روایات فراوانی در منابع مختلف اسلامی در کتب شیعه و اهل تسنن در زمینه عالم ذر نقل شده است که در بدو نظر به صورت يك روایت متواتر تصور می شود مثلاً در تفسیر برهان 37 روایت و در تفسیر نور الثقلین 30 روایت در ذیل آیات فوق نقل شده که قسمتی از آن مشترك و قسمتی از آن متفاوت است و با توجه به تفاوت آن ها شاید مجموعاً از 40 روایت نیز متجاوز باشد.

ولی اگر درست روایات را گروه بندی و تجزیه و تحلیل کنیم و اسناد و محتوای آن ها را بررسی نمائیم خواهیم دید که نمی توان روی آن ها به عنوان يك روایت معتبر تا چه رسد به عنوان يك روایت متواتر تکیه کرد. بسیاری از این روایات از «زراره» و تعدادی از «صالح بن سهل» و تعدادی از «ابو بصیر» و تعدادی از «جابر» و تعدادی از «عبد الله سنان» می باشد روشن است که هر گاه شخص واحد روایات متعددی به يك مضمون نقل کند همه در حکم يك روایت محسوب می شود با توجه به این موضوع تعداد روایات فوق از آن عدد کثیری که در ابتدا به نظر می رسد تنزل می نماید و از 10 الی 20 روایت شاید تجاوز نمی کند. این از نظر سند.

اما از نظر مضمون و دلالت مفاهیم آن ها کاملاً با هم مختلف است بعضی موافق تفسیر اول و بعضی موافق تفسیر دوم است و بعضی با هیچ کدام سازگار نیست مثلاً روایاتی را که «زراره» نقل کرده است و تحت شماره 3 و 4 و 8 و 11 و 28 و 29 در تفسیر برهان ذیل آیات مورد بحث نقل شده موافق تفسیر اول است و آن چه در روایات "عبد الله بن سنان" که تحت شماره 7 و 12 در همان تفسیر برهان ذکر شده اشاره به تفسیر دوم می کند.

بعضی از این روایات مبهم و پاره ای از آن‌ها تعبیراتی دارد که جز به صورت کنایه و به اصطلاح در شکل سمبولیک مفهوم نیست مانند روایت 18 و 23 که در پاره ای از روایات مزبور تنها اشاره به ارواح بنی آدم شده (مانند روایت مفضل که تحت شماره 20 ذکر شده است).

به علاوه روایات فوق بعضی دارای سند معتبر و بعضی فاقد سند می باشند.

بنا بر این و با توجه به متعارض بودن روایات فوق نمی توانیم روی آن‌ها به عنوان يك مدرک معتبر تکیه کنیم و یا لا اقل همان گونه که بزرگان علماء در این قبیل موارد می گویند علم و فهم این روایات را باید به صاحبان آن‌ها واگذاریم و از هر گونه قضاوت پیرامون آن‌ها خودداری کنیم.

در اینصورت ما می مانیم و متن آیاتی که در قرآن آمده است و همان گونه که گفتیم تفسیر دوم با آیات سازگارتر است.

و اگر روش بحث تفسیری ما اجازه می داد همه گروه های این روایات را به طور مشروح ذکر و مورد بررسی قرار می دادیم تا آن چه در بالا ذکر کردیم آشکارتر گردد، ولی علاقمندان می توانند به تفسیر "نور الثقلین" و «برهان» و «بحار الانوار» مراجعه کرده و بر اساس بحث فوق به گروه بندی و بررسی اسناد و محتوای آن‌ها بپردازند. (1)

آن چه که مسلم و قطعی است این است که خداوند متعال تمامی انسان‌ها را به صورت فطری و تکوینی، هدایت کرده است و در زمان های متعدد بلحاظ شرائط خاص زمانی، پیامبرانی را برای هدایت بشر به صورت هدایت تشریحی، مبعوث داشته است.

ص: 57

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 7، ص: 5.

قرآن کریم می فرماید:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»؛ (1)

بنابر این هدایت تکوینی و هدایت تشریحی برای همه و به صورت عام، وجود دارد، اما برای افرادی که به اختیار خود، راه سعادت را انتخاب کرده اند یک هدایت تشریحی خاص نیز می باشد، کما این که برای افرادی که علی‌رغم هدایت تکوینی و هدایت تشریحی عام، راه شقاوت را انتخاب کرده اند مجازات سختی خواهد بود و به تعبیر قرآن کریم آنان را در راه ضلالتی که انتخاب کرده اند قرار خواهد داد.

قرآن می فرماید:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»؛ (2)

«ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس!»

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»؛ (3) «و (هم چنین به خاطر بیاورید) هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت: اگر شکرگزاری کنید، (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود؛ و اگر ناسپاسی کنید، مجازاتم شدید است!»

بنابر این باید توجه داشت که امثال آیات ذیل، دلالت بر هدایت تشریحی خاص دارد:

«سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّذِينَ كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ

ص: 58

1- . جمعه / 2.

2- . انسان / 3.

3- . ابراهیم / 7.

الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ (1) «به زودی سبک مغزان از مردم می گویند: چه چیز آن ها [مسلمانان] را، از قبله ای که بر آن بودند، بازگردانید؟! بگو: مشرق و مغرب، از آن خداست؛ خدا هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می کند.»

«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»؛ (2) «پروردگارت به کسانی که از راه او گمراه گشته اند، آگاه تر است؛ و هم چنین از کسانی که هدایت یافته اند.»

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ»؛ (3) «بگو: ای مردم! حق از طرف پروردگارتان به سراغ شما آمده؛ هر کس (در پرتو آن) هدایت یابد، برای خود هدایت شده؛ و هر کس گمراه گردد، به زیان خود گمراه می گردد؛ و من مأمور (به اجبار) شما نیستم!»

«فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى * وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»؛ (4)

«هر کس از هدایت من پیروی کند، نه گمراه می شود، و نه در رنج خواهد بود! و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت؛ و روز قیامت، او را نابینا محسور می کنیم!»

«وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ»؛ (5)

«و اما آن ها که راه کفر را پیموده اند، (این موضوع را

ص: 59

1- . بقره / 142.

2- . انعام / 117.

3- . یونس / 108.

4- . طه / 124.

5- . بقره / 26.

بهانه کرده) می گویند: منظور خداوند از این مثل چه بوده است؟! (آری) خدا جمع زیادی را با آن گمراه، و گروه بسیاری را هدایت می کند، ولی تنها فاسقان را با آن گمراه می سازد!»

همه این آیات حکایت از این دارد که خداوند حکیم و عادل و مهربان، به همه بندگان خود عنایت و لطف دارد و بندگان مطیع را کمک کرده و مشمول هدایت تشریحی خاص می کند و آن ها را ایصال الی المطلوب می کند، مشروط بر این که افراد، موانعی را بر سر راه هدایت و خوشبختی خود، ایجاد نکرده باشند و وجود خود را از مال حرام غیر مستعد برای فهم حقیقت و تشخیص راه سعادت ننموده باشند و برای طاغیان و سرکشان و کافران هم، عذابی سخت و دردناک مقرر فرموده است.

6. پنج تن آل عبا(علیهم السلام)، الگوی نحوه ارتباطات و تعاملات

اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛ (1)

«خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»

روایاتی درباره نزول آیه تطهیر درباره پنج تن آل عبا(علیهم السلام)

ابن مردویه، از ام سلمه روایت کرده که گفت آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» در خانه من نازل شد، و در خانه هفت نفر بودند، جبرئیل، میکائیل، علی، فاطمه، حسن، و حسین، و من که دم در ایستاده بودم، عرضه داشتم: یا رسول الله(صلی الله علیه و آله) آیا من از اهل بیت نیستم؟ فرمود تو عاقبت به خیری، تو از همسران پیغمبری (2).

ص: 60

1- . احزاب/33.

2- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 5، ص: 198.

ابن جریر، و ابن منذر، و ابن ابی حاتم، و طبرانی، و ابن مردویه همگی از ام سلمه همسر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) روایت کرده اند که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در خانه او عبایی بافت خبیر به روی خود کشیده، و خوابیده بود، که فاطمه از در درآمد، در حالی که ظرفی غذا با خود آورده بود، رسول خدا فرمود:

همسرت و دو پسرانت حسن و حسین را صدا بزن، فاطمه برگشت و ایشان را با خود بیاورد، در همان بین که داشتند آن غذا را می خوردند این آیه نازل شد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».

پس رسول خدا(صلی الله علیه و آله) زیادی جام های که داشت بر سر آنان کشید، آن گاه دست خود را از زیر کسا بیرون آورد، به آسمان اشاره کرد، و عرضه داشت:

بار الها این ها اهل بیت من، و خاصگان من هستند، پس پلیدی را از ایشان ببر، و تطهیرشان کن، و این کلام را سه بار تکرار کرد.

ام سلمه می گوید: من سر خود را در زیر جامه بردم، و عرضه داشتم: یا رسول الله(صلی الله علیه و آله) منهم با شما میم، حضرت دو بار فرمود: تو عاقبت به خیری (1).

این حدیث را صاحب غایة المرام از عبد الله پسر احمد بن حنبل، به سه طریق از ام سلمه نقل کرده، و هم چنین تفسیر ثعلبی نیز آن را روایت کرده است.

و در همان کتاب است که ابن مردویه، و خطیب، از ابی سعید خدری روایت کرده که گفت: روزی که نوبت ام سلمه بود، و رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در خانه او قرار داشت، جبرئیل بر آن جناب نازل شد، و آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» را نازل کرد، ابی سعید سپس می گوید: رسول خدا(صلی الله علیه و آله) حسن و

ص: 61

حسین و علی و فاطمه را خواست، بعد از آن که نزدش حاضر شدند، ایشان را به خود چسبانید، و جام های رویشان افکند، و این در حالی بود که ام سلمه در پشت پرده قرار داشت، آن گاه گفت: بار الها اینان اهل بیت منند، پروردگارا پلیدی را از ایشان ببر، و آن طور که خودت می دانی پاکشان کن، ام سلمه گفت: ای پیغمبر خدا! آیا من نیز با ایشان هستم؟

حضرت فرمود: تو جای خود داری، و عاقبتت به خیر است (1).

ابن جریر، و ابن ابی حاتم، و طبرانی، از ابی سعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» درباره پنج نفر نازل شد، من، علی، فاطمه، حسن و حسین (2).

ترمذی (وی حدیث را صحیح دانسته)، و ابن جریر، ابن منذر، و حاکم (وی نیز حدیث را صحیح دانسته)، و ابن مردویه، و بیهقی، در سنن خود، از چند طریق از ام سلمه روایت کرده اند که گفت آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» در خانه من نازل شد، و آن روز در خانه من فاطمه، علی، حسن و حسین، بودند، که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) ایشان را با عبایی پوشانید آن گاه گفت: خدایا این هاینده اهل بیت من، پس پلیدی را از ایشان ببر، و پاکشان گردان (3).

و در غایة المرام از حمیدی روایت کرده که گفت: شصت و چهارمین حدیث متفق علیه از احادیث بخاری و مسلم، از مسند عایشه، از مصعب بن شبیه، از

ص: 62

1- . همان.

2- . همان.

3- . همان.

صفیه دختر شیبیه، از عایشه این حدیث است که گفت: روزی صبح رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از اطاق بیرون شد در حالی که بر تن خود مرط مرحل از مو و رنگ سیاه داشت، در این هنگام حسن بن علی (علیه السلام) وارد شد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را داخل جامه برد، پس از او حسین آمد، او را هم داخل کرد، سپس فاطمه آمد، او را هم درون برد، در آخر علی آمد، او را نیز داخل برد، آن گاه فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».

روایاتی دیگر

روایاتی درباره این که رسول الله (صلی الله علیه و آله) مدتی را هر صبح به در خانه علی (علیه السلام) می آمد و ایشان را اهل بیت خطاب می کرد و آیه تطهیر را تلاوت می فرمود؛

و در الدر المنثور است که ابن مردویه، از ابی سعید خدری روایت کرده که گفت:

چون علی (علیه السلام) با فاطمه ازدواج کرد، چهل روز صبح رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به در خانه او آمد، و گفت، سلام بر شما اهل بیت، و رحمت خدا و برکات او، وقت نماز است، خدا رحمتتان کند؛ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛ من در جنگم، با کسی که با شما بجنگد، و آشتی و دوستم با کسی که با شما آشتی و دوست باشد (1).

و نیز در همان کتاب است که ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده که گفت: ما نه ماه همه روزه شاهد این جریان بودیم، که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هنگام هر نمازی به

ص: 63

در خانه فاطمه آمد، و گفت: سلام بر شما اهل بیت و رحمت خدا و برکات او «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (1).

و نیز این روایت را الدر المنثور از طبرانی، از ابی الحمراء نقل کرده، اما به این عبارت که گفت: من شش ماه تمام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دیدم که به در خانه علی و فاطمه می آمد، و می گفت: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...».

و نیز از ابن جریر، و ابن مردویه، از ابی الحمراء نقل کرده که چنین گفت: من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حفظ کردم، درست هشت ماه در مدینه بر آن جناب گذشت، که حتی یک روز برای نماز صبح بیرون نشد مگر آن که به در خانه علی می آمد، و دست خود را بر دو طرف در می گذاشت، و سپس می گفت: نماز نماز «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ...» (2).

و نیز همین روایت را از ابن ابی شیبیه، احمد و ترمذی، (وی حدیث را حسن شمرد)، و ابن جریر، ابن منذر، طبرانی، و حاکم (وی آن را صحیح دانسته). و ابن مردویه، از انس نقل کرده که عبارتش چنین است که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همواره وقتی برای نماز صبح بیرون می شد، به در خانه فاطمه می گذشت و می گفت: نماز ای اهل بیت، نماز، که «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (3).

و در غایة المرام از حموی، و او به سند خود از یزید بن حیان، روایت

ص: 64

1- . همان.

2- . همان.

3- . همان.

کرده که گفت: داخل شدیم بر زید بن ارقم، او گفت: روزی رسول خدا(صلی الله علیه و آله) ما را خطاب کرد، و فرمود: آگاه باشید که من در بین شما امت اسلام دو چیز گران بها می گذارم، و می روم، یکی کتاب خدای عز و جل است، که هر کس آن را پیروی کند هدایت می شود، و هر که آن را پشت سر اندازد، در ضلالت است، و سپس اهل بیتم، من خدا را به یاد شما می آورم درباره اهل بیتم، و این کلمه را سه بار تکرار کرد.

چند روایت متضمن این که مقصود از اهل بیت رسول الله(صلی الله علیه و آله) همسران آن حضرت نیستند

ما از زید بن ارقم پرسیدیم: اهل بیت رسول خدا(صلی الله علیه و آله) چه کسانی بودند؟ آیا همسرانش بودند؟ گفت: نه، اهل بیت او، دودمان اویند، که بعد از آن جناب صدقه خوردن بر آنان حرام است، یعنی آل علی، آل عباس، آل جعفر، و آل عقیل. و نیز در همان کتاب از صحیح مسلم، به سند خود از یزید بن حیان از زید بن ارقم روایت کرده که گفت: رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: «من در بین شما دو چیز گران بها و سنگین می گذارم، یکی کتاب خدا است، که حبل الله است و هر کس آن را پیروی کند بر طریق هدایت، و هر کس ترکش گوید بر ضلالت است، و دومی اهل بیتم»؛ پرسیدیم:

اهل بیت او کیست؟ همسران اویند؟ گفت: نه، به خدا قسم، همسر آدمی چند صباحی با آدمی است، و چون طلاقش دهند به خانه پدرش بر می گردد، و

دو باره بیگانه می شود، اهل بیت رسول خدا(صلی الله علیه و آله) اهل او، و عصبه و خویشاوندان اویند، که بعد از او صدقه برایشان حرام است (1).

در این روایت کلمه بیت به نسب تفسیر شده، هم چنان که عرفا هم بر این معنا اطلاق می شود، می گویند بیوتات عرب، یعنی خاندانها و تیره های عرب، و لیکن روایات سابق که از ام سلمه و غیر او نقل شد، با این معنا سازگار نیست، برای این که در آن روایت اهل بیت تنها به علی، فاطمه، و حسنین(علیه السلام) تفسیر شده.

و در مجمع البیان می گوید: مقاتل بن حیان گفته: وقتی اسماء بنت عمیس با شوهرش جعفر بن ابی طالب از حبشه برگشت، داخل شد در بین همسران رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و پرسید آیا چیزی از قرآن درباره مهاجرین به حبشه نازل شد؟ گفتند: نه.

پس نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) آمد و عرضه داشت: یا رسول الله(صلی الله علیه و آله) مثل این که جنس زن همیشه باید محروم و در زیان باشد، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) پرسید: چطور مگر؟ گفت: برای این که آن طور که مردان در قرآن کریم به نیکی یاد شده اند، زنان یاد نشده اند، بعد از این جریان آیه «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ...» نازل گردید(2).

قرآن کریم می فرماید:

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا * وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ

ص: 66

1- . ابی الحسین مسلم بن الحجاج، الجامع الصحيح، ج 15، ص: 181.

2- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 8، ص: 357.

عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا * مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سِنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مُقَدُّورًا * الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا * مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»؛ (1) «هیچ مرد مؤمن و زن مؤمن را سزاوار نیست که وقتی خدا و رسولش امری را صادر فرمودند، باز هم در امور خود، خود را صاحب اختیار بدانند، و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند، به ضلالتی آشکار گمراه شده است. به یاد آور که به آن کس که خدا به او نعمت داد، و تو نیز به او احسان کردی گفتی: همسرت را بر خلاف میل نگه دار، و از خدا بترس، (با این که تو از پیش می دانستی، که سر انجام و بر حسب تقدیر الهی او همسرش را طلاق می دهد و تو باید آن را بگیری) تو آن چه در دل داشتی، و می دانستی خدا بالاخره آشکارش خواهد کرد، از ترس مردم پنهان کردی، و خدا سزاوارتر است به این که از او بترسی، پس همین که زید بهره خود از آن زن گرفت، و طلاقش داد، ما او را به همسری تو در آوردیم، تا دیگر مؤمنان نسبت به همسر پسر خوانده های خود وقتی مطلقه می شوند دچار زحمت نشوند، و آن را حرام نپندارند، و امر خدا سرانجام شدنی است. بر پیغمبر اسلام هیچ حرجی در خصوص عملی که خدا بر شخص او واجب کرده نیست، این سنتی است از خدا که در امت های قبل نیز جاری بوده، و امر خدا اندازه دار و سنجیده است. کسانی که رسالت های خدا را ابلاغ می کنند، و از او می ترسند، و از احدی به جز خدا نمی ترسند، و خدا برای حسابرسی کافی است. محمد پدر احدی از مردان فعلی شما نیست؛ بلکه فرستاده خدا و خاتم پیغمبران است، و خدا به هر چیزی دانا است.»

ص: 67

توضیح معنای آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمِئَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا...» و بیان مراد از قضای خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) در این آیه:

آیه «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ» تا آیه «وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» درباره داستان ازدواج رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با همسر زید است همان زیدی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را به عنوان فرزند خود پذیرفته بود، و بعید نیست که آیه اولی هم که می فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمِئَةٍ...» از باب مقدمه و توطئه برای آیات بعدش باشد.

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمِئَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ...»؛ سیاق، شهادت می دهد بر این که مراد از قضاء، قضاء تشریعی، و گذراندن قانون است، نه قضاء تکوینی، پس مراد از قضای خدا، حکم شرعی او است که در هر مسأله ای که مربوط به اعمال بندگان است مقرر داشته، و بدان وسیله در شؤونات آنان دخل و تصرف می نماید، و البته این احکام را به وسیله یکی از فرستادگان خود بیان می کند.

و اما قضای رسول او، به معنای دومی از قضاء است، و آن عبارت است از این که رسول او به خاطر ولایتی که خدا برایش قرار داده، در شانی از شؤون بندگان، دخل و تصرف کند، هم چنان که امثال آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» از این ولایت که خدا برای رسول گرامی اسلام قرار داده خبر می دهد.

و به حکم آیه مذکور، قضای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قضای خدا نیز هست، چون خدا قرار دهنده ولایت برای رسول خویش است، و او است که امر رسول را در بندگان نافذ کرده.

و سیاق جمله «إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا» از آن جایی که يك مسأله را هم مورد قضای خدا دانسته و هم مورد قضای رسول خدا(صلی الله علیه و آله)، شهادت می دهد بر این که مراد از قضاء، تصرف در شانی از شؤون مردم است، نه جعل حکم تشریعی که مختص به خدای تعالی است، (آری رسول خدا(صلی الله علیه و آله) جاعل و قانونگذار قوانین دین نیست، این شان مختص به خدا است، و رسول او، تنها بیان کننده وحی او است، پس معلوم شد که مراد از قضای رسول، تصرف در شؤون مردم است).

«و ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ»؛ یعنی صحیح و سزاوار نیست از مؤمنین و مؤمنات، و چنین حقی ندارند، که در کار خود اختیار داشته باشند که هر کاری خواستند بکنند و جمله «إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا» ظرف است، برای این که فرمود اختیار ندارند، یعنی در موردی اختیار ندارند، که خدا و رسول در آن مورد امری و دستوری داشته باشند.

ضمیر جمع در جمله «لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» به مؤمن و مؤمنه بر می گردد، و مراد از آن دو کلمه، همه مؤمنین و مؤمنات هستند، چون در سیاق نفی قرار گرفته اند، و اگر نفرمود:

«أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»؛ بلکه کلمه «من امرهم» را اضافه کرد با این که قبلاً کلمه «امرا» را آورده بود، و حاجتی به ذکر دومی نبود، برای این است که بفهماند منشأ توهم این که اختیار دارند، این است که امر، امر ایشان، و کار، کار ایشان است، و این توهم را رد نموده می فرماید:

با این که کار، کار خود ایشان است، در عین حال اختیاری در آن ندارند.

و معنای آیه این است: احدی از مؤمنین و مؤمنات حق ندارند در جایی که

خدا و رسول او در کاری از کارهای ایشان دخالت می کنند، خود ایشان باز خود را صاحب اختیار بدانند، و فکر کنند که آخر کار مال ماست، و منسوب به ما، و امری از امور زندگی ماست، چرا اختیار نداشته باشیم؟ آن وقت چیزی را اختیار کنند، که مخالف اختیار و حکم خدا و رسول او باشد؛ بلکه بر همه آنان واجب است پیرو خواست خدا و رسول باشند، و از خواست خود صرف نظر کنند.

و این آیه شریفه هر چند عمومیت دارد، و همه مواردی را که خدا و رسول حکمی بر خلاف خواسته مردم دارند شامل می شود، اما به خاطر این که در سیاق آیات بعدی قرار دارد، که داستان ازدواج رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با همسر پسر خوانده اش زید را بیان می کند، می توان گفت به منزله مقدمه برای بیان همین داستان است، و می خواهد به کسانی که به آن جناب اعتراض و سرزنش می کردند، که داستانش در بحث روایتی این فصل خواهد آمد، پاسخ دهد، که این مسأله ربطی به شما ندارد، و شما نمی توانید در آن چه خدا و رسول حکم می کند مداخله کنید.

توضیح آیه «وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ...» که راجع به ازدواج پیامبر (صلی الله علیه و آله) با همسر پسر خوانده اش می باشد و اشاره به اشتباه مفسرین در این باره

«وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ... وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا»؛ این کسی که خدا و رسول او به وی انعام کرده اند، زید بن حارثه است، که قبلاً برده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود، سپس آن جناب آزادش کرد و او را فرزند خود گرفت، و این يك انعامی بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به وی کرد، انعام دیگرش این بود که دختر عمه خود- زینب دختر جحش- را همسر او کرد، حالا

آمده نزد رسول خدا مشورت می کند، که اگر صلاح بدانید من او را طلاق دهم، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) او را از این کار نهی می کند، ولی سرانجام زید همسرش را طلاق داد، و رسول خدا(صلی الله علیه و آله) با او ازدواج کرد، و این آیه در بیان این قصه نازل شد.

بنا بر این، منظور از «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ» نعمت هدایت است که خدا به زید ارزانی داشت، و او را که يك مشرك زاده بود، به سوی ایمان هدایت نمود، و نیز محبت او را در دل پیامبرش افکند، و منظور از جمله «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ» احسانی است که پیغمبر به وی کرد، و او را که برده ای بود، آزاد ساخت، و به فرزندى خود پذیرفت، و جمله «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ» کنایه است از این که همسرت را طلاق مده، و این کنایه خالی از این اشاره نیست، که زید اصرار داشته او را طلاق دهد.

«و تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ»؛ یعنی تو در دلت مطلبی را پنهان می کنی که خدا ظاهر کننده آن است.

«و تَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ»؛ از ذیل آیات یعنی جمله «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» بر می آید که ترس از مردم در جمله مورد بحث، این نبوده که آن جناب از جان خود می ترسیده؛ بلکه ترسش راجع به خدا و مربوط به دین او بوده، و می ترسید مردم به خاطر ازدواجش با همسر زید او را سرزنش کنند، و این ترس را در دل پنهان می داشته، چون می ترسیده اگر اظهارش کند، مردم او را سرزنش کنند، و بیماردلان هو و جنجال به راه بیندازند، که چرا همسر پسرت را گرفته ای، و در نتیجه ایمان عوام مردم هم سست شود، و این ترس به طوری که ملاحظه می کنید ترس مشروعی بوده، نه مذموم، چون در حقیقت ترس برای خدای سبحان بوده است. جمله «و تَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ»

هم که ظاهرش نوعی عتاب است، که از مردم می ترسی؟ با این که خدا سزاوارتر است به این که از او بترسی در حقیقت، و بر خلاف ظاهرش، عتاب از یک نوع ترس از خدا است، و این ترس از خدا از طریق مردم است، می خواهد آن جناب را از این صورت ترس از خدا نهی نموده و به صورتی دیگر هدایت کند، و آن این است که در ترس از خدا مردم را دخالت مده، مستقیماً از خدا بترس، و آن چه در دل پنهان کرده ای، که همان ترس باشد، از مردم پنهان مکن، چون خدا آن را آشکار می کند.

بیان این که جمله «و تَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» متضمن تأیید و انتصار آن جناب است

و این خود شاهد خوبی است بر این که خدای تعالی بر پیامبر خود واجب کرده بوده که باید با همسر زید، پسر خوانده اش ازدواج کند، تا به این وسیله همه بفهمند که همسر پسر خوانده محرم انسان نیست، و سایر مسلمانان نیز می توانند با همسر پسر خوانده هایشان ازدواج کنند، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) این معنا را در دل پنهان می داشت، چون از اثر سوء آن در مردم می ترسید، خدای تعالی با این عتاب او را امنیت داد، نظیر امنیتی که در آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ... وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»؛ (1) داد.

پس ظاهر عتابی که از جمله «و تَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» استفاده می شود، این است که می خواهد آن جناب را نصرت و تأیید کند تا جبران طعن

ص: 72

طاعنان بیمار دل را بکند، نظیر آن چه در تفسیر آیه «عَمَّا اللَّهُ عَذَابُكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَافِرِينَ»؛ (1) گذشت.

یکی از ادله ای که دلالت دارد بر این که منظور از آیه مورد بحث تأیید و انتصار آن جناب است، که به صورت عتاب آمده، این است که بعد از آن جمله فرموده: «فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا»؛ «همین که زید از همسرش صرف نظر کرد، ما او را به ازدواج تو در می آوریم»، و از این تعبیر به خوبی پیداست که گویی ازدواج با زینب از اراده و اختیار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خارج بوده، و خدا این کار را کرده، دلیل دومش جمله «وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا»؛ «کارهای خدا انجام شدنی است» می باشد، که باز داستان ازدواج را کار خدا دانسته.

پس جمله «فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا» نتیجه گیری از مطالب قبل است، که می فرمود: «و تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ»، (و حاصل مجموع آن دو این است که چنان چه قبلاً گفتیم، خدا آن چه را تو پنهان کرده ای آشکار می سازد، پس به زودی بعد از آن که زید او را طلاق داد به ازدواج تو در می آوریم». و تعبیر قضای و طر، کنایه است از بهره مندی از وی، و هم خوابگی با او، و جمله «لَكَيْ لَا يَكُونَ عَلَيْكَ الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا» تعلیل ازدواج مورد بحث، و بیان مصلحت این حکم است، می فرماید: این که ما زینب را به ازدواج تو در می آوریم، و این عمل را حلال و جایز کردیم، علتش این است که خواستیم مؤمنین در خصوص ازدواج با همسران پسر خوانده هایشان، بعد از آن که بهره خود را گرفتند، در فشار نباشند، آن ها نیز می توانند با همسران پسر خوانده خود ازدواج کنند.

ص: 73

از این جا روشن می شود که آن چه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در دل پنهان می داشته همین حکم بوده، و معلوم می شود این عمل قبلاً برای آن جناب واجب شده بود، نه این که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) آن طوری که بعضی (1) از مفسرین گفته اند عاشق زینب شده باشد، و عشق خود را پنهان کرده باشد؛ بلکه وجوب این عمل را پنهان می کرده.

مفسرین در اثر این اشتباه به حیص و بیص افتاده و در مقام توجیه عشق رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بر آمده اند، که او هم بشر بوده، و عشق هم یک حالت جبلی و فطری است، که هیچ بشری از آن مستثنی نیست، غافل از این که اولاً با این توجیه نیروی تربیت الهی را از نیروی جبلت و طبیعت بشری کم تر دانسته اند، و حال آن که نیروی تربیت الهی قاهر بر هر نیروی دیگر است، و ثانیاً در چنین فرضی دیگر معنا ندارد که آن جناب را عتاب کند، که چرا عشق خود را پنهان کرده ای، چون معنایش این می شود که تو باید عشق خود را نسبت به زن مردم اظهار می کردی، و چرا نکردی؟ و رسوایی این حرف از آفتاب روشن تر است، چون از یک فرد عادی پسندیده نیست که دنبال ناموس مردم حرفی بزند، و به یاد آنان باشد، و برای بچنگ آوردن آنان تثبیت کند، تا چه رسد به خاتم انبیاء(صلی الله علیه و آله). (2)

و آیات مذکور عبارت است از:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً* وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْراً عَظِيماً* يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ

ص: 74

1- . زمخشری، محمود بن عمر، تفسیر کشاف، ج 3، ص: 541.

2- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمداقبر، ج 16، ص: 461.

يُضَاعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا * وَ مَنْ يَقْتُلْ مَنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُورْتَهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَاعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا * يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَحْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا * وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيرًا * وَادْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا؛ (1)

«ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می خواهید بیاید با هدیه ای شما را بهره مند سازم و شما را به طرز نیکویی رها سازم! و اگر شما خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می خواهید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیمی آماده ساخته است. ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دوچندان خواهد بود؛ و این برای خدا آسان است. و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم ساخت، و روزی پرارزشی برای او آماده کرده ایم. ای همسران پیامبر! شما هم چون یکی از آنان معمولی نیستید اگر تقوا پیشه کنید، پس به گونه ای هوس انگیز سخن نگویند که بیمار دلان در شما طمع کنند، و سخن شایسته بگویند! و در خانه های خود بمانید، و هم چون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. آن چه را در خانه های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می شود یاد کنید؛ خداوند لطیف و خبیر است!»

ص: 75

یا سعادت جاودان یا زرق و برق دنیا!

فراموش نکرده اید که در آیات نخست این سوره خداوند تاج افتخاری بر سر زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) زده و آن‌ها را به عنوان «ام المؤمنین» (مادر مؤمنان) معرفی نموده، بدیهی است همیشه مقامات حساس و افتخار آفرین، وظائف سنگینی نیز همراه دارد، چگونه زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌توانند ام المؤمنین باشند، ولی فکر و قلبشان در گرو زرق و برق دنیا باشد؟ و چنین پندارند که اگر غنائمی نصیب مسلمانان شده است هم چون همسران پادشاهان بهترین قسمت‌های غنائم را به خود اختصاص دهند، و چیزی که با جانبازی و خونهای پاک شهیدان به دست آمده تحویل آنان گردد، در حالی که در گوشه و کنار افرادی، در نهایت عسرت زندگی می‌کنند.

از این گذشته نه تنها پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مقتضای آیات پیشین «اسوه» مردم است که خانواده او نیز باید اسوه خانواده‌ها، و زنانش مقتدای زنان با ایمان تا دامنه قیامت گردد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) پادشاه نیست که حرم سرایی داشته باشد پر زرق و برق، و زنانش غرق جواهرات گرانبیایمیت و وسائل تجملاتی باشند.

شاید هنوز گروهی از مسلمانان مکه که به عنوان مهاجر به مدینه آمده بودند بر صفا (همان سکوی مخصوصی که در کنار مسجد پیغمبر قرار داشت) شب را تا به صبح می‌گذراندند، و خانه و کاشانه‌ای در آن شهر نداشتند، در چنین شرائطی هرگز پیامبر (صلی الله علیه و آله) اجازه نخواهد داد زنانش چنین توقعاتی داشته باشند.

از پاره ای از روایات استفاده می شود که حتی بعضی از آنان خشونت سخن را با پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آن حد رساندند که گفتند: لعلك تظن ان طلقتنا لا نجد زوجا من قومنا غيرك؛ تو گمان می کنی که اگر ما را طلاق دهی همسری غیر از تو در میان قوم و قبیله خود نخواهیم یافت؟! (1).

این جا است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به فرمان خدا مأمور می شود با قاطعیت تمام با این مسأله برخورد کند و برای همیشه وضع خود را با آن ها روشن سازد.

به هر حال نخستین آیه از آیات فوق پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مخاطب ساخته می گوید:

«ای پیامبر به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا را می خواهید، و طالب زینت آن هستید، بیاید هدیه ای به شما دهم، و شما را به طرز نیکویی رها کنم، بی آن که خصومت و مشاجره ای در کار باشد»؛ «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعَنَّ وَأَسْرَحُكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا».

«امتعن» از ماده «متع» است، و چنان که در آیه 236 سوره بقره گفته ایم منظور از آن هدیه ای است که با شؤون زن متناسب باشد در این جا منظور این است که مقدار مناسبی بر مهر بیفزاید و یا اگر مهریه ای تعیین نشده هدیه شایسته ای به آن ها بدهد به طوری که راضی و خشنود گردند، و جدایی آن ها در محیط دوستانه انجام پذیرد.

«سراح» در اصل از ماده «سرح» (بر وزن شرح) به معنی گیاه و درختی است که برگ و میوه دارد، و سرحت الإبل یعنی شتر را رها کردم تا از گیاهان و برگ درختان بهره گیرند، سپس به معنی وسیع تر، به معنی هر گونه رها کردن هر چیز و هر

ص: 77

1- . فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، كنز العرفان في فقه القرآن، ج 2، ص: 238.

شخص اطلاق شده، و گاه به عنوان کنایه از طلاق دادن نیز می آید «تسریح الشعر» به شانه زدن مو گفته می شود که در آن نیز معنی رهایی افتاده است.

به هر حال منظور از «سراح جمیل» در آیه مورد بحث رها کردن زنان توأم با نیکی و خوبی و بدون نزاع و قهر است.

در این جا مفسران و فقهای اسلامی بحث مشروحی دارند که آیا منظور از این سخن در آیه فوق این است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) زنان خود را مخیر میان ماندن و جدا شدن کرد و اگر آن ها جدایی را انتخاب می کردند، خود طلاق محسوب می شد و نیازی به اجرای صیغه طلاق نداشت؟ یا این که منظور این بوده که آن ها یکی از دو راه را انتخاب کنند، اگر جدایی را انتخاب می کردند پیامبر (صلی الله علیه و آله) اقدام به اجرای صیغه طلاق می فرمود، و گرنه به حال خود باقی می ماندند.

البته آیه فوق دلالتی بر هیچ يك از این دو امر ندارد، و این که بعضی تصور کرده اند آیه گواه بر تخیر زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و این حکم را از مختصات پیامبر (صلی الله علیه و آله) شمرده اند زیرا در حق سایر مردم جاری نمی شود، درست به نظر نمی رسد.

بلکه جمع میان آیه فوق و آیات طلاق، ایجاب می کند که منظور جدا شدن از طریق طلاق است.

به هر حال این مسأله در میان فقهای شیعه و اهل سنت مورد گفتگو است هر چند قول دوم یعنی جدا شدن از طریق طلاق نزدیک تر به ظواهر آیات می باشد به علاوه تعبیر «أَسْرَحْنَ» (من شما را رها سازم) ظهور در این دارد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) اقدام به جدا ساختن آن ها می فرمود، به خصوص این که ماده «تسریح» به معنی طلاق در جای دیگر از قرآن مجید به کار رفته است (1). (2)

ص: 78

1- . بقره / 229.

2- . جهت مطالعه بیش تر ر. ک: نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج 29، ص: 122.

در آیه بعد می افزاید: «اما اگر شما خدا و پیامبرش را می خواهید و سرای آخرت را، و به زندگی ساده از نظر مادی و احياناً محرومیت ها قانع هستید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیم آماده ساخته است»؛ «وَإِنْ كُنْتُمْ تُرَدُّنَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا».

در حقیقت در این چند جمله، تمام پایه های ایمان و برنامه های مؤمن، جمع است، از يك سو ایمان و اعتقاد به خدا و پیامبر و روز قیامت و طالب این اصول بودن و از سوی دیگر در برنامه های عملی نیز در صف نیکوکاران و محسنین و محسنات قرار گرفتن، بنا بر این تنها اظهار عشق و علاقه به خدا و سرای دیگر و پیامبر (صلی الله علیه و آله) کافی نیست، برنامه های عملی نیز باید هماهنگ با آن باشد.

و به این ترتیب خداوند تکلیف همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) را که باید الگو و اسوه زنان با ایمان باشند برای همیشه روشن ساخت، داشتن زهد و پارسایی و بی اعتنایی به زرق و برق و تجملات دنیا، و توجه خاص به ایمان و عمل صالح و معنویت، اگر چنین هستند بمانند و مشمول افتخار بزرگ همسری رسول خدا باشند، و گرنه راه خود را در پیش گیرند و از او جدا شوند! گر چه مخاطب در این سخنان، همسران پیامبرند، ولی محتوای آیات و نتیجه آن، همگان را شامل می شود، مخصوصاً کسانی که در مقام رهبری خلق و پیشوایی و تاسی مردم قرار گرفته اند، آن ها همیشه بر سر دو راهی قرار دارند، یا استفاده از موقعیت ظاهری خویش برای رسیدن به زندگی مرفه مادی و یا تن در دادن به محرومیت ها برای نیل به رضای خدا و هدایت خلق.

سپس در آیه بعد به بیان موقعیت زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در برابر کارهای نیک و بد، و هم چنین مقام ممتاز و مسئولیت سنگین آن ها، با عباراتی روشن پرداخته

می گوید: «ای زنان پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و معصیت فاحشی انجام دهد عذاب او دو چندان خواهد بود، و این برای خدا آسان است!» «یا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا».

شما در خانه وحی و مرکز نبوت زندگی می کنید، آگاهی شما در زمینه مسائل اسلامی با توجه به تماس دائم با پیامبر خدا از توده مردم بیش تر است، به علاوه دیگران به شما نگاه می کنند و اعمالتان سر مشقی است برای آن ها، بنا بر این گناهتان در پیش گاه خدا عظیمتر است چرا که هم ثواب و هم عذاب بر طبق معرفت و میزان آگاهی، و هم چنین تأثیر آن در محیط داده می شود، شما هم سهم بیش تری از آگاهی دارید و هم موقعیت حساس تری از نظر تأثیر گذاردن روی جامعه.

از همه این ها گذشته اعمال خلاف شما از يك سو پیامبر را آزرده خاطر می سازد و از سوی دیگر به حیثیت او لطمه می زند، و این خود گناه دیگری محسوب می شود و مستوجب عذاب دیگری است.

منظور از «بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ» گناهان آشکار است و می دانیم مفاسد گناهایی که از افراد با شخصیت سر می زند بیش تر در زمانی خواهد بود که آشکارا باشد.

در مورد «ضعف» و «مضاعف» سخنی داریم که در بحث نکات خواهد آمد.

اما این که می فرماید: «این کار بر خدا آسان است» اشاره به این است که هرگز گمان نکنید که مجازات کردن شما برای خداوند مشکلی دارد، و ارتباطتان با پیامبر اسلام مانع از آن خواهد بود، آن گونه که در میان مردم معمول است که گناهان دوستان و نزدیکان خود را نادیده یا کم اهمیت می گیرند، نه چنین نیست این حکم با قاطعیت در مورد شما اجرا خواهد شد.

اما در نقطه مقابل نیز «و هر کس از شما در برابر خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) خضوع و اطاعت کند و عمل صالحی بجا آورد پاداش او را دو چندان خواهیم داد، و روزی پر ارزشی را برای او فراهم ساخته ایم»؛ «وَمَنْ يَفْعَلْ مِنْكُمْ خَيْرًا لَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا».

«یقنت» از ماده «قنوت» به معنی اطاعت توأم با خضوع و ادب است (1) و قرآن با این تعبیر به آن ها گوشزد می کند که هم مطیع فرمان خدا و پیامبر باشند و هم شرط ادب را کاملاً رعایت کنند.

در این جا باز به این نکته بر خورد می کنیم که تنها ادعای ایمان و اطاعت کافی نیست؛ بلکه باید به مقتضای «و تَعْمَلْ صَالِحًا» آثار آن در عمل نیز هویدا گردد.

«رزق کریم» معنی گسترده ای دارد که تمام مواهب معنوی و مادی را در بر می گیرد، و تفسیر آن به بهشتبه خاطر آن است که بهشت کانون همه این مواهب است.

نکته

چرا گناه و ثواب افراد با شخصیت، مضاعف است؟

گفتیم گر چه آیات فوق پیرامون همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخن می گوید که اگر اطاعت خدا کنند پاداشی مضاعف دارند، و اگر گناه آشکاری مرتکب شوند کیفر مضاعف خواهند داشت، ولی از آن جا که ملائک و معیار اصلی همان داشتن مقام و شخصیت و موقعیت اجتماعی است، این حکم درباره افراد دیگر که موقعیتی در جامعه دارند نیز صادق است.

ص: 81

1- . راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، مادة «قنوت».

این گونه افراد تنها متعلق به خویشتن نیستند؛ بلکه وجود آن ها دارای دو بعد است، بعدی تعلق به خودشان دارد، و بعدی تعلق به جامعه، و برنامه زندگی آن ها می تواند جمعی را هدایت یا عده ای را گمراه کند، بنا بر این اعمال آن ها دو اثر دارد، یک اثر فردی و دیگر اثر اجتماعی، و از این لحاظ هر یک دارای پاداش و کیفری است.

لذا در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم که فرمود:

«یغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل ان یغفر للعالم ذنبا واحدا؛ هفتاد گناه جاهل بخشوده می شود پیش از آن که یک گناه از عالم بخشوده شود!»⁽¹⁾

از این گذشته همواره رابطه نزدیکی میان سطح علم و معرفت با پاداش و کیفر است، همان گونه که در بعضی از احادیث اسلامی می خوانیم:

«ان الثواب علی قدر العقل؛ پاداش به اندازه عقل و آگاهی انسان است.»⁽²⁾

و در حدیث دیگری از امام باقر(علیه السلام) آمده است

«انما یداق الله العباد فی الحساب یوم القیامة علی قدر ما آتاهم من العقول فی الدنیا؛ خداوند در روز قیامت در حساب بندگان به اندازه عقلی که به آن ها در دنیا داده دقت و سختگیری می کند.»⁽³⁾

حتی در روایتی از امام صادق(علیه السلام) آمده است که: توبه عالم در بعضی از مراحل پذیرفته نخواهد شد، سپس به این آیه شریفه استناد، فرمود: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ

ص: 82

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، ص: 37.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، ص: 9.

3- . همان.

لِّلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ؛ (1) «توبه تنها برای کسانی است که از روی جهل و نادانی کار بدی انجام می دهند.» (2)

و از این جا روشن می شود که ممکن است مفهوم «مضاعف» یا «مرتین» در این جا افزایش ثواب و عقاب باشد، گاه دو برابر و گاه بیش تر، درست همانند اعدادی که جنبه «تکثیر» دارد به خصوص این که «راغب» در «مفردات» در معنی «ضعف» می گوید: ضاعفته ضممت الیه مثله فصاعدا؛ آن را مضاعف ساختم یعنی همانندش و یا بیش تر و چند برابر آن افزودم.»

روایتی که در بالا درباره تفاوت گناه عالم و جاهل تا هفتاد برابر ذکر کردیم گواه دیگری بر این مدعا است.

اصولاً سلسله مراتب اشخاص و تفاوت آن بر اثر موقعیت اجتماعی و الگو و اسوه بودن نیز ایجاب می کند که پاداش و کیفر الهی نیز به همین نسبت باشد.

این بحث را با حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین (علیه السلام) پایان می دهیم:

کسی به امام عرض کرد:

«انکم اهل بیت مغفور لکم؛ شما خانواده ای هستید که خداوند شما را مشمول آمرزش خود قرار داده.»

امام در غضب شد و فرمود:

«نحن احری ان یجری فینا ما اجری اللّٰه فی ازواج النبی (صلی الله علیه و آله) من ان نکون کما تقول، انا نری لمحسنتنا ضعفین من الاجر و لمسیتنا ضعفین من العذاب، ثم قرء

ص: 83

1- . نساء / 17.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، ص: 38.

الایتین؛ ما سزاوارتریم که آن چه را خدا درباره همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) جاری کرده در مورد ما جاری شود، نه چنان که تو می گویی، ما برای نیکوکارانمان دو پاداش، و برای بدکارانمان دو کیفر و عذاب قائل هستیم، سپس دو آیه فوق را به عنوان شاهد تلاوت فرمود.» (1)

تفسیر

همسران پیامبر باید چنین باشند!

در آیات گذشته سخن از موقعیت و مسئولیت سنگین همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، در آیات مورد بحث این موضوع هم چنان ادامه می یابد و طی آیاتی هفت دستور مهم به همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) می دهد.

نخست در مقدمه کوتاهی می فرماید: «ای همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) شما هم چون یکی از زنان عادی نیستید اگر تقوا پیشه کنید»؛ «یا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ».

شما به خاطر انتساب تان به پیامبر (صلی الله علیه و آله) از يك سو، و قرار گرفتنتان در کانون وحی و شنیدن آیات قرآن و تعلیمات اسلام از سوی دیگر دارای موقعیت خاصی هستید که می توانید سرمشقی برای همه زنان باشید، چه در مسیر تقوا و چه در مسیر گناه.

بنا بر این موقعیت خود را درك کنید و مسئولیت سنگین خویش را به فراموشی نسپارید و بدانید که اگر تقوا پیشه کنید در پیش گاه خدا مقام بسیار ممتازی خواهید داشت.

ص: 84

و به دنبال این مقدمه که طرف را برای پذیرش مسئولیت‌ها آماده می‌سازد و به آن‌ها شخصیت می‌دهد نخستین دستور در زمینه عفت صادر می‌کند و مخصوصاً به سراغ يك نکته باریك می‌رود تا مسائل دیگر در این رابطه خود به خود روشن

گردد، می‌فرماید: «بنا بر این به گونه ای هوس انگیز سخن نگوئید که بیمار دلان در شما طمع کنند»؛ «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ».

بلکه به هنگام سخن گفتن، جدی و خشك و به طور معمولی سخن بگوئید، نه هم چون زنان کم شخصیت که سعی دارند با تعبیرات تحریک کننده که گاه توام با ادا و اطوار مخصوصی است که افراد شهوت ران را به فکر گناه می‌افکند سخن بگوئید.

تعبیر به «الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ»؛ (کسی که در دل او بیماری است) تعبیر بسیار گویا و رسایی است از این حقیقت که غریزه جنسی در حد تعادل و مشروع عین سلامت است، اما هنگامی که از این حد بگذرد نوعی بیماری خواهد بود تا آن جا که گاه به سر حد جنون می‌رسد که از آن تعبیر به «جنون جنسی» می‌کنند و امروز دانشمندان انواع و اقسامی از این بیماری روانی را که بر اثر طغیان این غریزه و تن در دادن به انواع آلودگی‌های جنسی و محیط‌های کثیف به وجود می‌آید در کتب خود شرح داده‌اند.

در پایان آیه دومین دستور را به این گونه شرح می‌دهد: «شما باید به صورت شایسته ای که مورد رضای خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و توام با حق و عدالت باشد سخن بگوئید»؛ «وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا».

در حقیقت جمله لا تخضعن بالقول اشاره به کیفیت سخن گفتن دارد و جمله «قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا» اشاره به محتوای سخن.

البته قول معروف «گفتار نیک و شایسته» معنی وسیعی دارد که علاوه بر آن چه گفته شد، هر گونه گفتار باطل و بیهوده و گناه آلود و مخالف حق را نفی می کند.

ضمناً جمله اخیر می تواند، توضیحی برای جمله نخست باشد، مبدا کسی تصور کند که باید برخورد زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) با مردان بیگانه موزیانه یا دور از ادب باشد؛ بلکه باید برخورد شایسته و مؤدبانه و در عین حال بدون هیچ گونه جنبه های تحریک آمیز داشته باشد؛ سپس سومین دستور را که آن در زمینه رعایت عفت است چنین بیان می کند:

«شما در خانه های خود بمانید و هم چون جاهلیت نخستین در میان جمعیت ظاهر نشوید» و اندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید؛ «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى».

«قرن» از ماده «وقار» به معنی سنگینی است، و کنایه از قرار گرفتن در خانه ها است، بعضی نیز احتمال داده اند که از ماده «قرار» بوده باشد که از نظر نتیجه تفاوت چندانی با معنی اول نخواهد داشت (1).

«تبرج» به معنی آشکار شدن در برابر مردم است، و از ماده «برج» گرفته شده که در برابر دیدگان همه ظاهر است.

اما این که منظور از جاهلیت اولی چیست؟ ظاهراً همان جاهلیتی است که

ص: 86

1- البته در صورتی که از ماده قرار بوده باشد، فعل امر آن «اقررن» می شود که راء اول به عنوان تخفیف حذف شده و فتحه آن به قاف منتقل می گردد و با وجود آن از همزه وصل بی نیاز می شویم و «قرن» می شود.

مقارن عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده، و به طوری که در تواریخ آمده در آن موقع زنان حجاب درستی نداشتند، و دنباله روسری های خود را به پشت سر می انداختند به طوری که گلو و قسمتی از سینه و گردن بند و گوشواره های آن ها نمایان بود، و به این ترتیب قرآن همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از این گونه اعمال باز می دارد.

بدون شك این يك حکم عام است، و تکیه آیات بر زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عنوان تأکید بیش تر است، درست مثل این که به شخص دانشمندی بگوئیم تو که دانشمندی دروغ مگو، مفهومی این نیست که دروغ گفتن برای دیگران مجاز است؛ بلکه منظور این است که يك مرد عالم باید به صورت مؤکدتر و جدی تری از این کار پرهیز کند.

به هر حال این تعبیر نشان می دهد که جاهلیت دیگری هم چون جاهلیت عرب در پیش است که ما امروز در عصر خود آثار این پیش گویی قرآن در دنیای متمدن مادی را می بینیم، ولی مفسران پیشین نظر به این که چنین امری را پیش بینی نمی کردند، برای تفسیر این کلمه به زحمت افتاده بودند، لذا «جاهلیت اولی» را به فاصله میان آدم و نوح، و یا فاصله میان عصر داود و سلیمان که زنان با پیراهن های بدن نما بیرون می آمدند، تفسیر کرده اند، تا جاهلیت قبل از اسلام را «جاهلیت ثانیه» بدانند!

ولی چنان که گفتیم نیازی به این سخنان نیست؛ بلکه ظاهر این است «جاهلیت اولی» همان جاهلیت قبل از اسلام است که در جای دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است (سوره آل عمران آیه 143 و سوره مائده آیه 50 و سوره فتح آیه 26)

و «جاهلیت ثانیه»، جاهلیتی است که بعداً پیدا خواهد شد (هم چون عصر ما) شرح بیش تر این موضوع را در بحث نکات خواهیم داد.

بالآخره دستور «چهارم» و «پنجم» و «ششم» را به این صورت بیان می فرماید: «شما زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نماز را بر پا دارید، زکات را ادا کنید، و خدا و رسولش را اطاعت نمائید؛ «وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ».

اگر در میان عبادات روی نماز و زکات، تکیه می کند به خاطر آن است که نماز مهم ترین راه ارتباط و پیوند با خالق است، و زکات هم در عین این که عبادت بزرگی است پیوند محکمی با خلق خدا محسوب می شود.

و اما جمله «أَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» يك حکم کلی است که تمام برنامه های الهی را فرا می گیرد.

این دستورات سه گانه نیز نشان می دهد که احکام فوق مخصوص به زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیست؛ بلکه برای همگان است هر چند در مورد آنان تأکید بیش تری دارد.

در پایان آیه می افزاید: «خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت (علیهم السلام) دور کند و کاملاً شما را پاک سازد؛ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».

تعبیر به «انما» که معمولاً برای حصر است، دلیل بر این است که این موهبت ویژه خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.

جمله «یرید» اشاره به اراده تکوینی پروردگار است، و گر نه اراده تشریحی، و به

تعبیر دیگر لزوم پاك نگاهداشتن خویش، انحصاری به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) ندارد، و همه مردم بدون استثناء به حکم شرع موظفند از هر گونه گناه و پلیدی پاك باشند.

ممکن است گفته شود اراده تکوینی موجب يك نوع جبر است، ولی با توجه به بحث هایی که در مسأله معصوم بودن انبیاء و امامان داشته ایم پاسخ این سخن روشن می شود و در این جا به طور خلاصه می توان گفت: معصومان دارای يك نوع شایستگی اکتسابی از طریق اعمال خویشند، و يك نوع لیاقت ذاتی و موهبتی از سوی پروردگار، تا بتوانند الگو و اسوه مردم بوده باشند.

به تعبیر دیگر معصومان (علیهم السلام) به خاطر تأییدات الهی و اعمال پاك خویش، چنان هستند که در عین داشتن قدرت و اختیار برای گناه کردن به سراغ گناه نمی روند درست همان گونه که هیچ فرد عاقلی حاضر نیست، قطعه آتشی را بر دارد و به دهان خویش بگذارد با این که نه اجباری در این کار است و نه اکراهی، این حالتی است که از درون وجود خود انسان بر اثر آگاهیها و مبادی فطری و طبیعی می جوشد، بی آن که جبر و اجباری در کار باشد.

واژه «رجس» به معنی شیء ناپاك است خواه ناپاك از نظر طبع آدمی باشد یا به حکم عقل یا شرع و یا همه این ها (1).

و این که: در بعضی از کلمات، «رجس» به معنی «گناه» یا «شرك» یا «بخل و حسد» و یا «اعتقاد باطل» و مانند آن تفسیر شده، در حقیقت بیان مصداق هایی از آن است، و گرنه مفهوم این کلمه، مفهومی عام و فراگیر است، و همه انواع پلیدی ها

ص: 89

1- «راغب» در کتاب «مفردات» در ماده «رجس» معنی فوق و چهار نوع مصداق آن را بیان کرده است.

را به حکم این که الف و لام در این جا به اصطلاح «الف و لام جنس» است شامل می شود.

«تطهیر» به معنی پاک ساختن و در حقیقت تأکیدی است بر مسأله «اذهاب رجس» و نفی پلیدی ها، و ذکر آن به صورت «مفعول مطلق» در این جا نیز تأکید دیگری بر این معنی محسوب می شود.

و اما تعبیر «اهل البیت» به اتفاق همه علمای اسلام و مفسران، اشاره به اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، و این چیزی است که از ظاهر خود آیه نیز فهمیده می شود، چرا که «بیت» گرچه به صورت مطلق در این جا ذکر شد، اما به قرینه آیات قبل و بعد، منظور از آن، بیت و خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) است (1).

اما این که مقصود از «اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله)» در این جا چه اشخاصی می باشد؟

در میان مفسران گفتگو است، بعضی آن را مخصوص همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) دانسته اند، و آیات قبل و بعد را که درباره ازواج رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سخن می گوید، قرینه این معنی شمرده اند.

ولی با توجه به يك مطلب، این عقیده نفی می شود و آن این که ضمیرهایی که در آیات قبل و بعد آمده عموماً به صورت ضمیر «جمع مؤنث» است، در حالی که ضمائر این قسمت از آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» همه به صورت «جمع مذکر» است، و این نشان می دهد معنی دیگری در نظر بوده است.

ص: 90

1- این که بعضی «بیت» را در این جا اشاره به «بیت الله الحرام» و کعبه دانسته اند و اهل آن را «متقون» شمرده اند بسیار با سیاق آیات نامتناسب است، چرا که در این آیات سخن از پیامبر (ص) و بیت او در میان است نه بیت الله الحرام و هیچ گونه قرینه ای بر آن چه گفته اند وجود ندارد.

لذا بعضی دیگر از مفسران از این مرحله گام فراتر نهاده و آیه را شامل همه خاندان پیامبر اعم از مردان و همسران او دانسته اند.

از سوی دیگر روایات بسیار زیادی که در منابع اهل سنت و شیعه وارد شده معنی دوم یعنی شمول همه خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نیز نفی می کند و می گوید:

مخاطب در آیه فوق منحصرآ پنج نفرند: پیامبر (صلی الله علیه و آله)، علی (علیه السلام) و فاطمه (س) و حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام).

با وجود این نصوص فراوان که قرینه روشنی بر تفسیر مفهوم آیه است تنها تفسیر قابل قبول برای این آیه همان معنی سوم یعنی اختصاص به «خمسه طیبه» است.

تنها سؤالی که در این جا باقی می ماند این است که چگونه در لابلای بحث از وظایف زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) مطلبی گفته شده است که شامل زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمی شود.

پاسخ این سؤال را مفسر بزرگ مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» چنین می گوید: «این اولین بار نیست که در آیات قرآن به آیاتی برخورد می کنیم که در کنار هم قرار دارند و اما از موضوعات مختلفی سخن می گویند، قرآن پر است از این گونه بحث ها، هم چنین در کلام فصحای عرب و اشعار آنان نیز نمونه های فراوانی برای این موضوع موجود است».

مفسر بزرگ نویسنده «المیزان» پاسخ دیگری بر آن افزوده که خلاصه اش چنین است: «ما هیچ دلیلی در دست نداریم که جمله «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ...» همراه این آیات نازل شده است؛ بلکه از روایات به خوبی استفاده

می شود که این قسمت جداگانه نازل گردیده، امام به هنگام جمع آوری آیات قرآن در عصر پیامبر یا بعد از آن در کنار این آیات قرار داده شده است.

پاسخ سومی که می توان از سؤال داد این است که قرآن می خواهد به همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) بگوید: شما در میان خانواده ای قرار دارید که گروهی از آنان معصومند، کسی که در زیر سایه درخت عصمت و در کانون معصومان قرار گرفته سزاوار است که بیش از دیگران مراقب خود باشد و فراموش نکنید که انتساب او به خانواده ای که پنج معصوم پاک در آن است مسئولیتهای سنگینی برای او ایجاد می کند، و خدا و خلق خدا انتظارات فراوانی از او دارند.

در بحث نکات به خواست خدا از روایات اهل سنت و شیعه که در تفسیر این آیه وارد شده است مشروحا سخن خواهیم گفت. در آخرین آیه مورد بحث، «هفتمین» و آخرین وظیفه همسران پیامبر بیان شده است، و هشدار می دهد که همه آنان برای استفاده کردن از بهترین فرصتی که در اختیار آنان برای آگاهی بر حقایق اسلام قرار گرفته، می فرماید:

«آن چه را در خانه های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می شود، یاد کنید» و خود را در پرتو آنبسازید که بهترین فرصت را در اختیار دارید؛ «وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ».

شما در خاست گاه وحی قرار گرفته اید و در مرکز و کانون نور قرآن، حتی اگر در خانه نشسته اید می توانید از آیاتی که در فضای خانه شما از زبان مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله) طنین افکن است، به طور شایسته از تعلیمات اسلام و سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بهره مند شوید که هر نفسش درسی است و هر سخنش برنامه ای! در این که میان «آیاتِ الله»

و «حکمت» چه فرقی است؟ بعضی از مفسران گفته اند، هر دو اشاره به قرآن است، منتهی تعبیر به «آیات» جنبه اعجاز آن را بیان می کند و تعبیر به «حکمت» محتوای عمیق و دانشی را که در آن نهفته است باز می گوید.

بعضی دیگر گفته اند: «آیات اللّٰه» اشاره به آیات قرآن است و «حکمت» اشاره به سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اندرزهای حکیمانه او.

گرچه هر دو تفسیر، مناسب مقام و الفاظ آیه است، اما تفسیر اول نزدیک تر به نظر می رسد، چرا که تعبیر به «تلاوت» با آیات الهی مناسب تر است، به علاوه در آیات متعددی از قرآن، تعبیر «نزل» در مورد آیات و حکمت، هر دو آمده است، مانند آیه 231 بقره؛ «و ما أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ»؛ شبیه همین تعبیر در آیه 113 سوره نساء نیز آمده است.

سرانجام در پایان آیه می فرماید: «خداوند لطیف و خبیر است»؛ «إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا».

اشاره به این که او از دقیق ترین و باریک ترین مسائل با خبر و آگاه است، و نیت شما را به خوبی می داند، و از اسرار درون سینه های شما با خبر است.

این در صورتی است که «لطیف» را به معنی کسی که از دقایق آگاه است تفسیر کنیم، و اگر به معنی «صاحب لطف» تفسیر شود اشاره به این است که خداوند هم نسبت به شما همسران پیامبر، لطف و رحمت دارد، و هم از اعمالتان «خبیر» و آگاه است.

این احتمال نیز وجود دارد که تکیه بر عنوان «لطیف» به خاطر اعجاز آیات

قرآن و تکیه بر «خبیر» به خاطر محتوای حکمت آمیز آن باشد، در عین حال این معانی هم با هم منافات ندارند و قابل جمعند.

نکته ها

1. آیه تطهیر، برهان روشن عصمت است

بعضی از مفسران، «رجس» را در آیه فوق، تنها اشاره به شرك و یا «گناهان کبیره زشت» هم چون «زنا» دانسته اند، در حالی که هیچ دلیلی بر این محدودیت در دست نیست؛ بلکه اطلاق «الرجس» (با توجه به این که الف و لام آن «الف و لام جنس» است) هر گونه پلیدی و گناه را شامل می شود، چرا که گناهان همه رجسند، و لذا این کلمه در قرآن به «شرك»، «مشروبات الکلی»، «قمار»، «نفاق»، «گوشت های حرام و ناپاک» و مانند آن اطلاق شده است (حج-30. مائده-90. توبه-125. انعام-145).

و با توجه به این که اراده الهی تخلف ناپذیر است، و جمله «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ» دلیل بر اراده حتمی او می باشد، مخصوصاً با توجه به کلمه «انما» که برای حصر و تأکید است روشن می شود که اراده قطعی خداوند بر این قرار گرفته که اهل بیت از هر گونه رجس و پلیدی و گناه پاک باشند، و این همان مقام عصمت است.

این نکته نیز قابل توجه است که منظور از اراده الهی در این آیه دستورات و احکام او در مورد حلال و حرام نیست، چرا که این دستورات شامل همگان می شود و اختصاص به اهل بیت ندارد بنا بر این با مفهوم کلمه انما سازگار نمی باشد.

پس این اراده مستمر اشاره به يك نوع امداد الهی است که اهل بیت را بر عصمت و ادامه آن یاری می دهد و در عین حال منافات با آزادی اراده و اختیار ندارد.

در حقیقت مفهوم آیه همان چیزی است که در «زیارت جامعه» نیز آمده است: «عصمکم الله من الذلل و آمنکم من الفتن، و طهرکم من الدنس، و اذهب عنکم الرجس، و طهرکم تطهیراً؛ خداوند شما را از لغزش ها حفظ کرد و از فتنه انحرافات در امان داشت، و از آلودگی ها پاک ساخت و پلیدی را از شما دور کرد، و کاملاً تطهیر نمود.»

با این توضیح در دلالت آیه فوق بر مقام عصمت اهل بیت نباید تردید کرد. 2. آیه تطهیر درباره چه کسانی است؟

گفتیم این آیه گرچه در لابلاى آیات مربوط به همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده اما تغییر سیاق آن (تبدیل ضمیرهای «جمع مؤنث» به «جمع مذکر») دلیل بر این است که این آیه محتوایی جدای از آن آیات دارد.

به همین دلیل حتی کسانی که آیه را مخصوص به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیه السلام) ندانسته اند معنی وسیعی برای آن قائل شده اند که هم این بزرگواران را شامل می شود و هم همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) را.

ولی روایات فراوانی در دست داریم که نشان می دهد آیه مخصوص این بزرگواران است، و همسران در این معنی داخل نیستند هر چند از احترام متناسب برخوردارند. اینک بخشی از آن روایات را ذیلاً از نظر می گذرانیم:

الف. روایاتی که از خود همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده و می گوید:

«هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخن از این آیه شریفه می گفت، ما از او سؤال

کردیم که جزء آن هستیم فرمود: شما خوبید اما مضمول این آیه نیستید! از آن جمله روایتی است که «ثعلبی» در تفسیر خود از «ام سلمه» نقل کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در خانه خود بود که فاطمه (س) پارچه حریری نزد آن حضرت آورد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: همسر و دو فرزندانت حسن و حسین را صدا کن، آن ها را آورد، سپس غذا خوردند بعد پیامبر (صلی الله علیه و آله) عبایی بر آن ها افکند و گفت:

«اللهم هؤلاء اهل بيتي و عترتي فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا؛ خداوندا این ها خاندان منند، پلیدی را از آن ها دور کن، و از هر آلودگی پاکشان گردان» و در این جا آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ» نازل شد... من گفتم آیا من هم با شما هستم ای رسول خدا! فرمود: «انك الى خير؛ تو بر خیر و نیکی هستی» (اما در زمره این گروه نیستی) (1).

و نیز «ثعلبی» خود از «عایشه» چنین نقل می کند: «هنگامی که از او درباره جنگ جمل و دخالت او در آن جنگ ویران گر سؤال کردند (با تأسف) گفت:

این يك تقدير الهی بود؛ و هنگامی که درباره علی (علیه السلام) از او سؤال کردند، چنین گفت:

«تسئلني عن احب الناس كان الى رسول الله (صلی الله علیه و آله) و زوج احب الناس، كان الى رسول الله لقد رأيت عليا و فاطمة و حسنا و حسينا (عليهم السلام) و جمع رسول الله (صلی الله علیه و آله) بثوب عليهم ثم قال: اللهم هؤلاء اهل بيتي و حامتي فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا، قالت: فقلت يا رسول الله! انا من اهلك قال تنحى فانك الى خير؛ آیا از من درباره کسی سؤال می کنی که محبوب ترین مردم نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، و از کسی می پرسی که همسر

ص: 96

1- «طبرسی» در «مجمع البيان» ذیل آیه مورد بحث می نویسد: «این، ح به طرق دیگر نیز از ام سلمه به همین مضمون نیز نقل شده است.» (ر.ک: حاکم حسکانی، عبید الله بن عبد الله، شواهد التنزيل، ج 2، ص: 56)

محبوب ترین مردم نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود، من با چشم خود، علی و فاطمه و حسن و حسین را دیدم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن ها را در زیر لباسی جمع کرده بود و فرمود: خداوندا! این ها خاندان منند و حامیان من، رجس را از آن ها ببر و از آلودگی ها پاکشان فرما، من عرض کردم ای رسول خدا آیا من هم از آن ها هستم؟ فرمود: دور باش، تو بر خیر و نیکی هستی (اما جزء این جمع نمی باشی).» (1)

این گونه روایات با صراحت می گوید که همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) جزء عنوان اهل بیت در این آیه نیستند.

ب. روایات بسیار فراوانی در مورد حدیث کساء به طور اجمال وارد شده که از همه آن ها استفاده می شود، پیامبر (صلی الله علیه و آله)، علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را فرا خواند- و یا به خدمت او آمدند- پیامبر (صلی الله علیه و آله) عبایی بر آن ها افکند، و گفت:

خداوندا! این ها خاندان منند، رجس و آلودگی را از آن ها دور کن، در این هنگام آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ» نازل گردید.

دانشمند معروف حاکم حسکانی نیشابوری در «شواهد التنزیل» این روایات را به طرق متعدد از روایان مختلفی گرد آوری کرده است (2).

در این جا این سؤال جلب توجه می کند که هدف از جمع کردن آن ها در زیر کساء چه بوده؟

گویا پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خواسته است کاملاً آن ها را مشخص کند و بگوید آیه

ص: 97

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

2- . حاکم حسکانی، عبید الله بن عبد الله، شواهد التنزیل، ج 2، ص: 31 به بعد.

فوق، تنها درباره این گروه است، مبادا کسی مخاطب را در این آیه تمام بیوتات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و همه کسانی که جزء خاندان او هستند بدانند.

حتی در بعضی از روایات آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) سه بار این جمله را تکرار کرد: «اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً!» (1)

خداوندا اهل بیت من این ها هستند؛ پلیدی را از آن ها دور کن.»

ج. در روایات فراوان دیگری می خوانیم: بعد از نزول آیه فوق، پیامبر (صلی الله علیه و آله) مدت شش ماه، هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه فاطمه (س) می گذشت صدا می زد:

«الصلاة یا اهل البیت! إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً؛ هنگام نماز است ای اهل بیت! خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد.» این حدیث را «حاکم حسکانی» از «انس بن مالک» نقل کرده است (2).

در روایت دیگری که از «ابو سعید خدری» از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده می خوانیم: «پیامبر این برنامه را تا هشت یا نه ماه ادامه داد!» (3)

حدیث فوق را «ابن عباس» نیز از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است (4).

این نکته قابل توجه است که تکرار این مسأله در مدت شش یا هشت یا نه ماه به طور مداوم در کنار خانه فاطمه (س) برای این است که مطلب را کاملاً

ص: 98

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ذیل آیه مورد بحث.

2- . حاکم حسکانی، عبید الله بن عبد الله، شواهد التنزیل، ج 2، ص: 11.

3- . همان، ج 2، ص: 28 و 29.

4- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ذیل آیه مورد بحث.

مشخص کند تا در آینده تردیدی برای هیچ کس باقی نماند که این آیه تنها در شأن این گروه نازل شده است به خصوص این که تنها خانه ای که در ورودی آن در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) باز می شد، بعد از آن که دستور داد درهای خانه های دیگران به سوی مسجد بسته شود در خانه فاطمه بود و طبعاً همیشه جمعی از مردم به هنگام نماز این سخن را در آن جا از پیامبر می شنیدند.

با این حال جای تعجب است که بعضی از مفسران اصرار دارند که آیه مفهوم عامی دارد و همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز در آن وارد هستند، هر چند اکثریت علمای اسلام اعم از شیعه و اهل سنت آن را محدود به این پنج تن می دانند.

قابل توجه این که «عایشه» همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) که طبق گواهی روایات اسلامی در بازگو کردن فضائل خود و ریزه کاری های ارتباطش با پیامبر چیزی فروگذار نمی کرد اگر این آیه شامل او می شد قطعاً در لابلای سخنانش به مناسبت های از آن سخن می گفت در حالی که هرگز چنین چیزی از او نقل نشده است.

د. روایات متعددی از «ابو سعید خدری» صحابی معروف نقل شده که با صراحت گواهی می دهد: «نزلت فی خمسة: فی رسول الله و علی و فاطمه و الحسن و الحسين (علیهم السلام)؛ این آیه تنها درباره همان پنج تن نازل شده است.»⁽¹⁾

این روایات به قدری زیاد است که بعضی از محققین آن را متواتر می دانند.

از مجموع آن چه گفتیم چنین نتیجه می گیریم که منابع و راویان احادیثی که دلالت بر انحصار آیه به پنج تن می کند به قدری زیاد است که جای تردید در آن باقی نمی گذارد تا آن جا که در شرح «احقاق الحق» بیش از هفتاد منبع از منابع

ص: 99

1- . حاکم حسکانی، عبید الله بن عبد الله، شواهد التنزیل، ج 2، ص: 25.

معروف اهل سنت گرد آوری شده، و منابع شیعه در این زمینه از هزار هم می گذرد(1)

نویسنده کتاب "شواهد التنزیل" که از علمای معروف برادران اهل سنت است بیش از 130 حدیث در این زمینه نقل کرده است(2).

از همه این ها گذشته پاره ای از همسران پیامبر(صلی الله علیه و آله) در طول زندگی خود به کارهایی دست زدند که هرگز با مقام معصوم بودن سازگار نیست، مانند ماجرای جنگ جمل که قیامی بود بر ضد امام وقت که سبب خونریزی فراوانی گردید و به گفته بعضی از مورخان تعداد کشتگان این جنگ به هفده هزار نفر بالغ می شد.

بدون شك این ماجرا به هیچ وجه قابل توجیه نیست و حتی می بینیم که خود عایشه نیز بعد از این حادثه، اظهار ندامت می کند که نمونه ای از آن در بحث های پیشین گذشت.

عیب جوئی کردن «عایشه» از «خدیجه» که از بزرگ ترین و فداکارترین و با فضیلت ترین زنان اسلام استدر تاریخ اسلام مشهور است، این سخن به قدری بر پیامبر(صلی الله علیه و آله) ناگوار آمد که از شدت غضب مو بر تنش راست شد و فرمود:

به خدا سوگند که هرگز همسری بهتر از او نداشتم، او زمانی ایمان آورد که مردم کافر بودند و زمانی اموالش را در اختیار من گذاشت که مردم همه از من بریده بودند!(3).

ص: 100

-
- 1- . جهت مطالعه بیش تر ر.ک: حائری اسکویی، موسی، احقاق الحق، ج 2، و پاورقی های آن.
 - 2- . جهت مطالعه بیش تر ر.ک: حاکم حسکانی، عبید الله بن عبد الله، شواهد التنزیل، ج 2، ص: 10 الی 92.
 - 3- . شرف الدین، عبدالحسین، المراجعات، ص: 229، نامه 72.

3. آیا اراده الهی در این جا تکوینی است یا تشریحی؟

در لابلای تفسیر آیه، اشاره ای به این موضوع داشتیم که «اراده» در جمله «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ»، اراده تکوینی است نه تشریحی.

برای توضیح بیش تر باید یاد آور شویم که منظور از اراده تشریحی همان اوامر و نواهی الهی است، فی المثل خداوند از ما نماز و روزه و حج و جهاد خواسته، این اراده تشریحی است.

معلوم است که اراده تشریحی به افعال ما تعلق می گیرد نه افعال خداوند، در حالی که در آیه فوق، متعلق اراده افعال خدا است، می گوید: خدا اراده کرده است که پلیدی را از شما ببرد، بنا بر این چنین اراده ای باید تکوینی باشد، و مربوط به خواست خداوند در عالم تکوین.

افزون بر این، مسأله «اراده تشریحی» نسبت به پاکی و تقوا، انحصار به اهل بیت (علیهم السلام) ندارد چرا که خدا به همه دستور داده است پاک باشند و با تقوا، و این مزیتی برای آن ها نخواهد بود، زیرا همه مکلفان مشمول این فرمانند.

به هر حال این موضوع یعنی اراده تشریحی نه تنها با ظاهر آیه سازگار نیست که با احادیث گذشته به هیچ وجه تناسبی ندارد، زیرا همه این احادیث سخن از يك مزیت والا و ارزش مهم ویژه می کند که مخصوص اهل بیت (علیهم السلام) است.

این نیز مسلم است که «رجس» در این جا به معنی پلیدی ظاهری نمی باشد؛ بلکه اشاره به پلیدی های باطنی است و اطلاق این کلمه، هر گونه انحصار و محدودیت را در شرك و كفر و اعمال منافی عفت و مانند آن نفی می کند، و همه گناهان و آلودگی های عقیدتی و اخلاقی و عملی را شامل می شود.

نکته دیگری که باید به دقت متوجه آن بود این است که اراده تکوینی که به معنی خلقت و آفرینش است در این جا به معنی مقتضی است نه علت تامه، تا موجب جبر و سلب اختیار گردد.

توضیح این که: مقام عصمت به معنی يك حالت تقوای الهی است که به امداد پروردگار در پیامبران و امامان ایجاد می شود اما با وجود این حالت، چنان نیست که آن ها نتوانند گناه کنند؛ بلکه قدرت این کار را دارند، و با اختیار خود از گناه چشم می پوشند.

درست همانند يك طبیب بسیار آگاه که هرگز يك ماده بسیار سمی را که خطرات جدی آن را می داند هرگز نمی خورد با این که قدرت بر این کار دارد، اما آگاهیها و مبادی فکری و روحی او سبب می شود که با میل و اراده خود از این کار چشم پوشد.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که این تقوای الهی موهبت ویژه ای است که به پیغمبران داده شد نه به دیگران، ولی باید توجه داشت که خداوند این امتیاز را به خاطر مسئولیت سنگین رهبری به آن ها داده بنا بر این امتیازی است که بهره آن عاید همگان می شود و این عین عدالت است، درست مانند امتیاز خاصی است که خداوند به پرده های ظریف و بسیار حساس چشم داده که تمام بدن از آن بهره می گیرد.

از این گذشته به همان نسبت که پیامبران امتیاز دارند و مشمول مواهب الهی هستند مسئولیتشان نیز سنگین است و يك ترك اولای آن ها معادل يك گناه بزرگ افراد عادی است، و این مشخص کننده خط عدالت است.

نتیجه این که: این اراده يك اراده تکوینی است در سر حد يك مقتضی (نه علت تامه) و در عین حال نه موجب جبر است و نه سلب مزیت و افتخار.

4. جاهلیت قرن بیستم!

همان گونه که اشاره شد جمعی از مفسران در تفسیر «الجاهلیة الأولى» در آیات مورد بحث گرفتار شك و تردید شدند گویی نتوانستند باور کنند که بعد از ظهور اسلام، نوعی دیگر جاهلیت در جهان پا به عرصه وجود خواهد گذاشت که جاهلیت عرب قبل از اسلام در مقابل آن موضوع کم اهمیتی خواهد بود. ولی امروز این امر برای ما که شاهد مظاهر جاهلیت وحشتناک قرن بیستم هستیم کاملاً حل شده است، و باید آن را به حساب یکی از پیشگویی های اعجاز آمیز قرآن مجید گذارد.

اگر عرب در عصر جاهلیت اولی، جنگ و غارتگری داشت، و فی المثل چندین بار بازار عکاظ صحنه خونریزیهای احمقانه گردید که چند تن کشته شدند، در جاهلیت عصر ما جنگ های جهانی رخ می دهد که گاه بیست ملیون نفر در آن قربانی و بیش از آن مجروح و ناقص الخلقه می شوند! اگر در جاهلیت عرب زنان، «تبرج به زینت» می کردند، و روسری های خود را کنار می زدند به گونه ای که مقداری از سینه و گلو و گردن بند و گوشواره آن ها نمایان می گشت، در عصر ما کلوپ هایی تشکیل می شود بنام کلوپ برهنگان (که نمونه آن در انگلستان معروف است) که با نهایت معذرت افراد در آن برهنه مادرزاد می شوند، رسوایی های پلاژهای کنار دریا و استخرها و حتی معابر عمومی نگفتنی است.

اگر در جاهلیت عرب، «زنان آلوده ذوات الاعلام» بودند که پرچم بر در خانه

خود می زدند تا افراد را به سوی خود دعوت کنند؛ در جاهلیت قرن ما افرادی هستند که در روزنامه های مخصوص مطالبی را در این زمینه مطرح می کنند که قلم از ذکر آن جدا شرم دارد، و جاهلیت عرب بر آن صد شرف دارد.

خلاصه چه گوئیم از وضع مفاسدی که در تمدن مادی ماشینی منهای ایمان عصر ما وجود دارد که ناگفتیش بهتر است، و نباید این تفسیر را با آن آلوده کرد.

آن چه گفتیم فقط مشتى از خروار برای نشان دادن زندگی کسانی بود که از خدا فاصله می گیرند، و با داشتن هزاران دانشگاه و مراکز علمی و دانشمندان معروف، در منجلاب فساد غوطه ور شوند، و حتی گاهی همین مراکز علمی و دانشمندانشان در اختیار همان فجایع و مفاسد قرار می گیرند. (1)

7. ارتباطات و تعاملات مادر، در دوران حاملگی

مادر، در دوران حاملگی، مسئولیت دقیق و حساس و اساسی و مهمی را به عهده دارد، و آن این است که باید در خوردن و آشامیدن و اعمال و کردار و گفتار و مجالست با دیگران، بسیار هوشیار و مواظب باشد، چرا که همه چیز در اطراف جنین، روی آن اثر مستقیم خواهد گذاشت.

وامام صادق(علیه السلام) در مورد مراحل و اسرار جنین در رحم مادر، به مفضل فرمودند:

و از جمله چیزها که حجت خود قرار می دادند آن بود که گاه هست از اناث، که فرزندان بر خلاف مجرای عادت متولد می شوند، مانند: آدمی که يك عضو ناقص است، یا يك عضو زاید است، یا با خلقت مشوه و قبیح متولد می شود و

ص: 104

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 17، ص: 280

بر خلاف خلقت انسان به وجود می آید، پس این ها را دلیل می کردند بر ابطال مدبّر حکیم و «ارسطاطاليس» (1) حکیم رد کرد بر ایشان و گفت:

چیزی که گاهی بنا بر عارضی چند که در رحم حادث شود به عمل آید، منافات ندارد با آن که عقل حکم کند که چون اکثر امور بر قانون حکمت واقع می شود البته مدبّر حکیمی می باید؛

آن حضرت چنین فرمودند:

«وَأَنْتَ يَا مُفَضَّلُ تَرَى أَصَبَ نَفَ الْحَيَوَانِ أَنْ يَجْرِيَ أَكْثَرَ ذَلِكَ عَلَى مِثَالٍ وَمِنْهَا جِدٌ كَالْإِنْسَانِ يُوَلَّدُ وَلَهُ يَدَانِ وَرِجْلَانِ وَخَمْسُ أَصَابِعَ كَمَا عَلَيْهِ الْجُمْهُورُ مِنَ النَّاسِ فَأَمَّا مَا يُوَلَّدُ عَلَى خِلَافِ ذَلِكَ فَإِنَّهُ لِعِلَّةٍ تَكُونُ فِي الرَّحِمِ أَوْ فِي الْمَادَّةِ الَّتِي يَنْشَأُ مِنْهَا الْجَنِينُ كَمَا يَعْرِضُ فِي الصَّنَاعَاتِ حِينَ يَتَعَمَّدُ الصَّانِعُ الصَّوَابَ فِي صَدِّعِهِ فَيَعُوذُونَ ذَلِكَ عَائِقٌ فِي الْأَدَاةِ أَوْ فِي الْأَلَّةِ الَّتِي يَعْمَلُ فِيهَا الشَّيْءُ فَقَدْ يَحْدُثُ مِثْلُ ذَلِكَ فِي أَوْلَادِ الْحَيَوَانِ لِلْأَسَدِ بَابِ الَّتِي وَصَدْنَا فَيَأْتِي الْوَلَدُ زَانِدًا أَوْ نَاقِصًا أَوْ مُشَوَّهًا وَيَسَلِّمُ أَكْثَرَهَا فَيَأْتِي سَوِيًّا لَا عِلَّةَ فِيهِ فَكَمَا أَنَّ الَّذِي يَحْدُثُ فِي بَعْضِ أَعْمَالِ الْأَعْرَاضِ لِعِلَّةٍ فِيهِ لَا يُوجِبُ عَلَيْهَا جَمِيعًا الْإِهْمَالَ وَعَدَمَ الصَّانِعِ كَذَلِكَ مَا يَحْدُثُ عَلَى بَعْضِ الْأَفْعَالِ الطَّبِيعِيَّةِ

ص: 105

1- . ارسطو فرزند نيقوماخوس از حکمای مبرز جهان است که در سال 384 قبل از میلاد در استاگیرا از بلاد مقدونیه از مادر متولد شد و در شصت و سه سالگی به سال 322 قبل از میلاد درگذشت او در هفده سالگی به آتن سفر کرده و نزد افلاطون دانش آموخته است. رهبر فرزانه انقلاب آیت الله خمینی (ره) در باره او می نویسد: تعلیمات منطقی و قواعد علم میزان که پایه دانش بشری است مرهون تلاش های این فیلسوف بزرگ است چون بنیان تعلیم منطقیه کرد به معلم اول مشهور شد و شیخ الرئيس اعجوبه روزگار در پیش تعلیم این بزرگ مرد زانو به زمین زد و زمین ادب بوسیده و به گفته شیخ الرئيس تاکنون به قواعد منطقیه که ارسطو بنا نهاده احدی را یارای اشکال نبوده و آراء متین او دستخوش نقض و ابرام نشده...

برسند «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»؛ ای مفضل! بگیر آن چه به تو دادم، و حفظ کن آن چه به تو بخشیدم، و حمد کن نعمت های او را و شکر پروردگار خود را و مطیع دوستان او باش. به تحقیق که شرح کردم برای تو از ادله بر خلق و شواهد بر صواب تدبیر اندکی از بسیار و جزوی از کل، پس تدبّر کن در آن و عبرت بگیر از آن.»

«فَقُلْتُ بِمَعُونَتِكَ يَا مَوْلَايَ أُقِرُّ عَلَى ذَلِكَ وَ أُبَلِّغُهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي فَقَالَ احْفَظْ بِمَشِيئَةِ اللَّهِ وَلَا تَتَسَّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. فَخَرَزْتُ مَعَشِيَّ يَا عَلِيٌّ فَلَمَّا أَفْقَتْ قَالَ كَيْفَ تَرَى نَفْسَكَ يَا مُفْضَلُ فَقُلْتُ قَدْ اسْتَتَغَيْتُ بِمَعُونَةِ مَوْلَايَ وَ تَأْيِيدِهِ عَنِ الْكِتَابِ الَّذِي كَتَبْتُهُ وَ صَارَ ذَلِكَ بَيْنَ يَدَيَّ كَأَنَّمَا أَقْرَأُهُ مِنْ كُفْيٍ فَلِمَوْلَايَ الْحَمْدُ وَ الشُّكْرُ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ مُسَدِّ تَحَقُّهُ فَقَالَ يَا مُفْضَلُ فَرِّغْ قَلْبَكَ وَ اجْمَعْ إِلَيْكَ ذِهْنَكَ وَ عَقْلَكَ وَ طَمَآنِينَتَكَ فَسَأَلْتَنِي إِلَيْكَ مِنْ عِلْمِ مَلَكَوَاتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا وَ فِيهِمَا مِنْ عَجَائِبِ خَلْقِهِ وَ أَصْنَافِ الْمَلَائِكَةِ وَ صُفُوفِهِمْ وَ مَقَامَاتِهِمْ وَ مَرَاتِبِهِمْ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَ سَائِرِ الْخَلْقِ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِلَى الْأَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلَى وَ مَا تَحْتَ الثَّرَى حَتَّى يَكُونَ مَا وَعَيْتَهُ جُزْءًا مِنْ أَجْزَاءِ أَنْصَرَفَ إِذَا شِئْتَ مُصَاحِبًا مَكْلُوءًا فَأَنْتَ مِنَّا بِالْمَكَانِ الرَّفِيعِ وَ مَوْضِعِ عُنُقِكَ مِنْ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مَوْضِعِ الْمَاءِ مِنَ الصَّدَى وَ لَا تَسْأَلَنَّ عَمَّا وَعَدْتَنِي حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا قَالَ الْمُفْضَلُ فَأَنْصَرَفْتُ مِنْ عِنْدِ مَوْلَايَ بِمَا لَمْ يَنْصَرِفْ أَحَدٌ بِمِثْلِهِ؛ (1) من گفتم به یاری تو ای مولای من! قوت بر فهم و حفظ این ها می یابیم، پس دست مبارک خود را بر سینه من گذاشت و فرمود که:

حفظ کن به مشیت خدا و فراموش مکن ان شاء الله تعالی، پس غشی بر من عارض شد و افتادم، چون به هوش آمدم فرمود: چگونه می یابی خود را ای مفضل؟

گفتم: به یاری و تقویت و تأیید مولای

ص: 107

خود غنی شدم از کتابی که نوشته بودم و همه در نزد من چنان حاضر است که گویا از کف خود می خوانم. و مولای خود را حمد و شکر می گویم چنان چه سزاوار است.

پس فرمود: ای مفضل! فارغ گردان دل خود را و جمع کن به سوی خود ذهن و عقل و اطمینان خود را و به زودی القا خواهیم کرد به سوی تو از علم ملکوت آسمان ها و زمین و آن چه خدا خلق کرده است در آن ها از عجایب مخلوقات و اصناف ملائکه و صفوف و مقامات و مراتب ایشان تا سدرۃ المنتهی و سایر خلق از جنیان و آدمیان از زمین هفتم و آن چه در زیر ثری است تا آن چه اکنون فرا گرفته ای جز وی از اجزای آن باشد. هر وقتی که خواهی برو و بیا با ما مصاحبی و در حفظ و حمایت خدائی و تو را نزد ما مکان بلند هست و دل های مؤمنان تو را می طلبند مانند آن تشنه که آب طلب کند و آن چه را به تو وعده دادم از من سؤال مکن تا خود بگویم به تو ای مفضل.

مفضل گفت: پس برگشتم از نزد مولای خود با نعمتی و کرامتی که هیچ کس با چنین حالی بر نگشته بود. (1)» (2)

بنابر این آن چه از نقص در جنین حاصل می شود بیه اسباب و علل مربوطه بر می گردد و این والدین هستند که باید بیش ترین مواظبت ها را داشته باشند. لذا

ص: 108

1- . مرحوم علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار، ج 3، ص: 151 در فراز پایان، ح می نویسد: برخی از فقرات، ح اشاره به تجرد نفس دارند (خداوند و حجت های او(علیهم السلام) حقیقت را بهتر می دانند). استاد علامه طباطبائی(ره) در تعلیقه می افزایند: بلکه حدیث، اشاره به وجود مجردهایی، غیر از نفس مجرد دارد، چنان که فرمود: «و كذلك الامور الروحانية اللطيفة» و از همین تعبیر استفاده می شود که توصیف چیزی به روحانی و لطیف در انبار، مشعر بر تجرد آن است.

2- . مفضل بن عمر، توحید مفضل، ص: 230.

آرامش روحی و حالات معتدل معنوی و تلاوت آیات قرآن کریم، خصوصاً سوره مبارکه نور، بسیار اثرات مثبتی را بر جنین بجای خواهد گذارد.

8. تعاملات مادر و شیر دهی به فرزند

شیر مادر بهترین شیر برای کودک

در کتاب «جامع أحادیث الشیعة» چنین آمده است: (1)

از امام صادق (علیه السلام) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هر زنی که از خانه شوهرش چیزی بردارد از جایی و در جایی بگذارد و منظورش سامان دهی باشد خداوند عز و جل به او می نگرد و هر کس که خدا به او بنگرد او را عذاب نمی کند.

ام سلمه گفت: مردان همه خوبی ها را بردند، پس چه چیزی برای زنان بیچاره است؟ حضرت فرمود: آری اگر زن حامله شود او به سان روزه دار شب زنده داری است که با جان و مال در راه خدا جهاد می کند و چون زایمان کند پاداشی دارد که از بس بزرگ است نمی داند آن پاداش چیست و چون شیر می دهد در برابر هر مکیدن برای او مشابه يك آزاد سازی از فرزندان اسماعیل است و چون از شیر دادن فارغ گردد فرشته ای بر پهلوی او می زند و می گوید: از نو آغاز به کار کن که بخشیده شده ای.»

از امام صادق (علیه السلام) در روایتی طولانی درباره قصه حضرت آدم و حواء آمده است... تا آن که گوید: حواء گفت: «ای پروردگار من! از تو می خواهم که همان گونه که به آدم دادی به من هم بدهی.

پروردگار متعال فرمود: من به تو حیاء، رحمت و انس را بخشیدم و برای تو

ص: 109

1- . بروجردی، حسین، جامع أحادیث الشیعة فی احکام الشریعة، ج 26، باب 51، ص: 819.

از ثواب غسل کردن و زاییدن چیزی نوشتیم که اگر آن را ببینی که چه پاداش دائم و نعمت همیشگی و پادشاهی بزرگی است چشمت روشن می شود.

ای حواء! هر زنی که به هنگام زایمانش بمیرد او را با شهیدان محشور می کنم.

ای حواء! هر زنی که درد زایمان او را بگیرد پاداش شهید برایش می نویسم و اگر سالم بماند و زایمان کند گناهانش را برایش می آمرزم گرچه به اندازه کف دریا و ریگ بیابان و برگ درختان باشد و اگر بمیرد شهید می گردد و فرشته ها به هنگام قبض روحش نزد وی حاضر می شوند و او را به بهشت بشارت می دهند و در آخرت او را نزد شوهرش می برند و هفتاد برابر برتر از حورالعین است. حواء گفت: آن چه داده ای مرا کافی است...»

امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از جهاد یاد کرد. زنی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفت: ای رسول خدا! از این جهاد برای زنان نیست؟ حضرت فرمود: برای زن در فاصله حاملگی تا زایمانش و تا از شیر گرفتن فرزندش اجری است چونان اجر کسی که خود را در راه خدا (و جهاد) قرار داده است، پس اگر در این فاصله بمیرد موقعیت شهید را دارد.»

سلیمان بن داود منقری گوید: «از امام صادق (علیه السلام) درباره شیر دادن سؤال شد. حضرت فرمود: «زن آزاد بر شیردهی فرزند مجبور نمی شود، ولی کنیز ام ولد مجبور می شود.»

از او (امام معصوم (علیه السلام) روایت است که: «زن بر شیردهی فرزندش مجبور نمی شود و فرزندش جز با رضایتش از او جدا نمی شود و او به فرزندش سزاوارتر است

اورا با همان مبلغی که زن دیگری او را شیر می دهد می پذیرد و حق ندارد که بیش از دو سال برای شیردهی اش پول بگیرد.»

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: «مرد بر دادن نفقه به همسرش مجبور می شود اگر انجام ندهد زندانی می گردد و زن بر شیردهی فرزندش و نیز بر تهیه نان برای همسرش مجبور می شود و در داخل خانه اش به مرد خدمت می کند.»

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: «هیچ شیری برای کودک با برکت تر (سودمندتر) از شیر مادرش نیست.»

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «بر بچه شیری بهتر از شیر مادرش نیست.»

و نیز در روایت چهارم از باب سی و هفتم از باب های مباشرت با زنان فرموده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که:

«به آن کس که مرا به حقّ به پیامبری و رسالت و تبشیر و انداز برانگیخت زنی نیست که از شوهرش به فرزندى حامله شود مگر این که در سایه خداوند عز و جل است تا آن که درد زایمان به او برسد که در این صورت در برابر هر دردی آزاد سازی يك انسان مؤمن برای اوست و چون زایمان کند و شروع به شیردهی نماید فرزند از شیر مادرش نمی مکد مگر این که در برابر زن در روز قیامت نوری فروزان است که از اولین و آخرین هر کس آن را ببیند شگفت زده می شود و این زن روزه دار شب زنده دار محسوب می شود گر چه روزه نباشد و روزه همه عمر و شب زنده داری همه عمر برایش نوشته می شود و چون فرزندش را از شیر می گیرد، حق جَلّ ذکره می گوید: ای زن! همه گناهان پیشین تو را برایت بخشیدم کار را از نو آغاز نما.»

در جای دیگری از کتاب «جامع أحاديث الشيعة» آمده است: (1)

امّ اسحاق گوید: «در حالی که یکی از دو پسر محمد یا اسحاق را شیر می دادم امام صادق (علیه السلام) به من نگریست و فرمود: ای امّ اسحاق! فرزندت را از يك پستان شیر مده؛ بلکه از هر دو پستان به او شیر بده یکی از پستان ها غذاست و دیگری آب است.»

رسول خدا (علیه السلام) فرمود: «هنگامی که فرزند در دل مادرش قرار می گیرد چهره اش رو به پشت مادرش می گردد... تا آن که گوید: و خداوند متعال روزی او را در دو پستان مادرش می دهد در یکی آبش را قرار داد و در دیگری خوراکش را.»

کم ترین مدّت شیردهی و بیش ترین مدّت آن

هم چنین در کتاب «جامع أحاديث الشيعة» آمده است: (2)

خداوند تعالی می فرماید:

«مادران فرزند خود را دو سال تمام شیر می دهند (این) برای کسی است که بخواهد دوران شیر دادن را تکمیل کند و آن کس که فرزند برای او متولّد شده [پدر] باید خوراک و پوشاک مادر را به طور شایسته (در مدّت شیر دادن) پردازد (البته) هیچ کس تکلیفی بیش از مقدار توانایی خود ندارد (بنابراین) نباید بر مادر و فرزندش به خاطر یکدیگر زمانی وارد شود و نه بر پدر و فرزندش (از ناحیه یکدیگر ضرری وارد آید) و بر وارث (او نیز) لازم است مثل این کار را انجام دهد [هزینه مادر را در دوران

ص: 112

1- . بروجردی، حسین، جامع أحاديث الشيعة في احكام الشريعة، ج 26، باب 52، ص: 819.

2- . بروجردی، حسین، جامع أحاديث الشيعة في احكام الشريعة، ج 26، باب 53، ص: 819.

شیر دادن تأمین نماید] و اگر آن دو با رضایت یکدیگر و مشورت بخواهند (کودک را زودتر) از شیر باز گیرند گناهی بر آن ها نیست و اگر خواستید دایه ای برای فرزندان خود بگیرید گناهی بر شما نیست به شرط این که حقّ مادران را به طور شایسته بپردازید و از (مخالفت فرمان) خدا پرهیزید و بدانید خدا، به آن چه انجام می دهید، بیناست.»⁽¹⁾

امام صادق(علیه السلام) فرمود: «زن حق ندارد که بیش از دو سال کامل فرزندش را شیر دهد و اگر زن و مرد با توافق یکدیگر بخواهند پیش از دو سال از شیر بگیرند این نیکو است و فصال همان از شیر گرفتن است.» امام صادق(علیه السلام) فرمود: «شوهر باید نفقه زن باردار مطلقه خویش را تا هنگام وضع حمل بپردازد و مادر مطلقه برای شیر دادن نوزاد خویش از دیگران شایسته تر است اگر به اجرتی که زن بیگانه می پذیرد راضی شود. خداوند سبحان می فرماید: «نباید بر مادر و فرزندش به خاطر یکدیگر زیانی وارد شود، و نه بر پدر و فرزندش (از ناحیه یکدیگر ضرری وارد آید) و بر وارث (او نیز) لازم است مثل این کار را انجام دهد (هزینه مادر را در دوران شیر دادن تأمین نماید).»

حضرت در ادامه فرمود: چه بسا زنی - که بچه شیر می دهد- شوهر خویش را از مباشرت جنسی باز دارد و به او بگوید: من تن به مباشرت جنسی نمی دهم زیرا می ترسم با وجود این شیر خواره آبستن شوم و چه بسا مرد بگوید: من با تو مجامعت نمی کنم زیرا می ترسم آبستن شوی و بدین سان فرزند شیرخوارم هلاک شود از این رو خداوند بزرگ نهی فرمود که زنی شوهرش را و یا مردی را متضرّر کند.

ص: 113

و اما فرموده الهی که: «و بر وارث (نیز لازم) است مثل این کار را انجام دهد» در صدد نهی از زیان دیدن فرزند یا مادر او در شیر خواری است و زن نمی تواند در چنین وضعی شیر دادن فرزند را بیش از دو سال کامل ادامه دهد و اگر زن و مرد با رضایت همدیگر قبل از پایان دو سال بخواهند بچه را از شیر بگیرند خوب است و باز داشتن از شیر همان «فطام» است (که بچه را از شیر می گیرند.)»

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «زن مطلقه نفقه اش داده می شود تا وضع حمل کند و او به فرزندش سزاوارتر است؛ اگر او را به همان مبلغی که زن دیگر می پذیرد، شیر دهد. خداوند می فرماید: «نباید بر مادر و فرزندش به خاطر یکدیگر زیانی وارد شود و نه بر پدر و فرزندش (از ناحیه یکدیگر ضرری وارد آید) و بر وارث (او نیز) لازم است مثل این کار را انجام دهد [هزینه مادر را در دوران شیر دادن تأمین نماید]» خداوند نهی کرده که ضرری به فرزند وارد شود و یا به مادرش در رابطه با شیردهی اش ضرری رسانده شود و مادر حق ندارد که بیش از دو سال کامل شیر دهد، پس اگر هر دو بخواهند که با توافق خودشان پیش از دو سال از شیر بگیرند این نیکو است و فصال همان فطام است. (از شیرگرفتن.)»

ابو بصیر گوید: «شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: زن باردار مطلقه تا هنگام وضع حمل مخارجش داده می شود و مادر به فرزندش سزاوارتر است اگر بخواهد فرزندش را با همان مبلغی که زن دیگر او را می پذیرد، شیر دهد. خداوند عز و جل می فرماید: «نباید بر مادر و فرزندش به خاطر یکدیگر زیانی وارد شود و نه بر پدر و فرزندش (از ناحیه یکدیگر ضرری وارد آید) و بر وارث (او نیز) لازم است مثل این کار را انجام دهد» ضرری به فرزند وارد نشود و نیز به مادرش در رابطه با شیردهی اش ضرری

نرسد و مادر حق ندارد که بیش از دو سال کامل شیر دهد و اگر زن و شوهر بخواهند با توافق یکدیگر پیش از دو سال فرزند را از شیر بگیرند کار نیکویی است و فصال همان فطام است. (یعنی از شیر گرفتن).»

امیر مؤمنان (علیه السلام) درباره فرموده خداوند عز و جل: «و بر وارث (او نیز) لازم است مثل این کار را انجام دهد» فرمود: «خداوند عز و جل از این که به فرزند ضرری وارد شود و یا به مادرش برای شیردهی ضرری برسد نهی کرده است و مادر حق ندارد که بیش از دو سال کامل شیر دهد و اگر مرد و زن هر دو با توافق یکدیگر بخواهند فرزند را از شیر بگیرند همان گونه که خداوند عز و جل فرموده است، این اختیار با آن هاست و فصال همان فطام است (یعنی از شیر گرفتن) و برای وارث نیز شایسته نیست که به زن آسیبی برساند و بگوید که نمی گذارم فرزندش نزد او برود.

امام باقر (علیه السلام) درباره فرموده خداوند عز و جل که: «و بر وارث (او نیز) لازم است مثل این کار را انجام دهد»، فرمود: این در مورد نفقه است.»

از امام صادق (علیه السلام) درباره فرموده خداوند متعال که: «و بر وارث (او نیز) لازم است مثل این کار را انجام دهد»، سؤال شد حضرت فرمود: «برای وارث شایسته نیست که به زن ضرری رساند و بگوید نمی گذارم فرزندش نزد او برود و نیز به فرزندش ضرری بزند اگر برای وارثان چیزی نزد فرزند است و نیز شایسته نیست که بر فرزند در نفقه سخت و تنگ بگیرد.»

سعد بن سعد اشعری گوید: «از حضرت رضا (علیه السلام) درباره بچه پرسیدم که آیا بیش از دو سال به او شیر داده می شود؟ حضرت فرمود: دو سال. گفتم: اگر بیش از دو سال شود آیا در این رابطه چیزی بر پدر و مادر هست؟ حضرت فرمود: نه.»

امام صادق(علیه السلام) فرمود: «واجب در شیر دادن بیست و یک ماه است. هرچنه از بیست و یک ماه کم تر باشد شیردهنده کم گذاشته است و اگر شیردهنده می خواهد کامل شیر دهد، پس دو سال کامل.» امام صادق(علیه السلام) فرمود: «مدّت شیر دادن کودک بیست و یک ماه است هر چه کم تر باشد ستم به بچّه است.»

عامر بن عبدالله گوید: «شنیدم امام صادق(علیه السلام) می فرمود: بر سر قبر ابراهیم پسر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) درخت خرمایی بود که بر قبر سایه می انداخت، چون نخل خرما خشک شد اثر قبر از بین رفت و جای قبر گم شد.

و حضرت فرمود: ابراهیم فرزند رسول خدا(صلی الله علیه و آله) هجده ماه داشت که مُرد. خداوند دوران شیر خواری او را در بهشت تکمیل کرد.»

حق طلب اجرت شیردهی زوجه از شوهرش و یا وصی او

در جای دیگری از کتاب «جامع أحادیث الشیعة» می خوانیم: [\(1\)](#)

خداوند تعالی می فرماید:

«و اگر برای شما (فرزند را) شیر می دهند، پاداش آن ها را بپردازید و (درباره شیر دادن فرزند) به طور شایسته با یکدیگر مشاوره کنید و اگر به توافق نرسیدید زن دیگری او را شیر خواهد داد.» [\(2\)](#)

امام صادق(علیه السلام) درباره مردی که مرده و همسری همراه با فرزندش از خویش به جای گذاشته و آن زن فرزند را به خدمت کار خویش سپرده تا او را شیر دهد سپس

ص: 116

1- . بروجردی، حسین، جامع أحادیث الشیعة فی احکام الشریعة، ج 26، باب 54، ص: 819.

2- . طلاق 6/65.

آمده تا اجرت شیردهی پسر را از وصیّ میّت طلب کند، فرمود: «این زن می تواند مزد متعارف این شیردهی را بگیرد و وصیّ میّت حق ندارد فرزند را از دامن این مادر تا زمانی که فرزند بالغ شود و اموالش به او تحویل داده شود، بگیرد.»

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در مورد مردی که همسرش را طلاق می دهد در حالی که همسرش شیر می دهد، فرمود: «همسرش به شیردهی فرزندش سزاوارتر است اگر همسرش دوست داشته باشد که فرزندش را شیر دهد و نیز همان مزدی را می گیرد که به دایه داده می شود.»

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در مورد مردی که مرده و بچه ای به جا گذاشته و برای او دایه گرفته شده است حکم داد که: «مزد شیردهی فرزند از اموالی داده می شود که بچه از پدر و مادرش ارث می برد.»

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) حکم کرد که مرد باید به همسرش که فرزند مرد را شیر می دهد يك چهارم مکیالی که يك من و نیم است خوراکی و يك ظرف آب بدهد.

و در روایت چهارم از باب پیشین فرموده امام معصوم (علیه السلام) که: «زن حامله ای که طلاق داده شده تا به هنگامی که وضع حمل کند باید مخارجش داده شود و این زن به فرزندش سزاوارتر است که او را با مبلغی که زن دیگری می پذیرد، شیر دهد. خداوند عز و جل می فرماید: «نباید بر مادر و فرزندش به خاطر یکدیگر زیانی وارد شود...»⁽¹⁾

ص: 117

در ادامهٔ مباحث کتاب «جامع أحادیث الشيعة» نوشته شده: (1)

امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: «مراقب باشید که چه کسی فرزندان تان را شیر می دهد چون فرزند با شیر رشد می کند.»

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: «برای شیر دادن، زن خوبی را انتخاب کنید همان گونه که برای ازدواج همسر خوبی را انتخاب می کنید چرا که شیر دادن طبیعت ها را دگرگون می سازد.»

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: «از شیر زن نادان استفاده نکنید (او را دایه فرزند خود نکنید).

چرا که شیر بر طبیعت ها چیره می شود و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: از زن احمق نخواهید که فرزندتان را شیر دهد چرا که فرزند با شیر رشد می کند.»

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مبادا که زن احمق را دایه فرزندتان کنید چون شیر، فرزند را بر پایه طبیعت شیر می سازد.»

امام باقر (علیه السلام) فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: از دایه قرار دادن زن نادان بپرهیزید چرا که شیر خصال و اوصاف شیر دهنده را به بچه سرایت می دهد و فرزند به سمت شیر کشیده می شود. (منظور این است که فرزند در حماقت و سستی به دایه مشابَهت پیدا می کند).»

ص: 118

1- . بروجردی، حسین، جامع أحادیث الشيعة فی احکام الشریعة، ج 26، باب 56، ص: 819.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «زن احمق و زنی را که چشمش آب ریزه مداوم دارد به دایگی نگیرید چون شیر تأثیر می گذارد.»
محمد بن مروان گوید: امام باقر (علیه السلام) به من فرمود: شیر زنان نیکو صورت را برای فرزندان انتخاب کن و از زشت رویان پرهیز کن چرا که شیر تأثیر می گذارد.»

امام باقر (علیه السلام) فرمود: «بر شما باد به دایه گان نیکو و نظیف چرا که شیر تأثیر می گذارد.» (1)

9. تعاملات والدین و عقیقه و ختنه فرزند

اشاره

روایاتی از کتاب «من لایحضره الفقیه» (2)

درباره عقیقه و برداشتن کام نوزاد و نام و کنیه او و تراشیدن موی وی و سوراخ کردن گوش ها و ختنه او:

عمر بن یزید گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

«كُلُّ أَمْرٍ مُرْتَهَنٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِعَقِيَّتِهِ وَالْعَقِيَّةُ أَوْجَبُ مِنَ الْأُضْحِيَّةِ؛ (3) هر کس در قیامت گرو عقیقه ای است که برای فرزندش باید انجام می داده، و عقیقه کردن برای فرزند از قربانی در عید اضحی واجب تر است.»

شرح

مراد از عقیقه گوسپندی است که در روزهای اوّل برای نوزاد قربانی می کنند،

ص: 119

1- . بروجردی، حسین، جامع أحادیث الشيعة في احكام الشريعة، ج 26، ص: 837.

2- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، ج 3، ص: 486.

3- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 6، ص: 25 و لیس فی «یوم القیامة» و العقیقة: الذبیحة التي تذبح عن المولود، و أصل العق: الشق، و قيل للذبیحة: عقیقة لأنها يشق حلقها. (النهاية).

و مراد از گرو بودن آن ست که بسبب فرزند نفعی از ثواب به او ندهند جز این که برای وی عقیقه ای کرده باشد و خبر در کتب عامه بدین صورت آمده که فرمود:

«الغلام مرتهن بعقیقته» و ابن اثیر در نهایه اللغه گوید: معنی این خبر این ست که پدر نوزاد از شفاعت او در قیامت محروم است جز این که برای او عقیقه ای کرده باشد، و در جای دیگر گوید: «کلّ غلام رهینة بعقیقته» معنی این ست که عقیقه برای فرزند نوزاد لازم است و از جهت لزوم و عدم جدائی از آن برهن تشبیه شده است.»

و در روایت ابی خدیجه (سالم بن مکرم) از امام صادق (علیه السلام) (لفظ خبر) چنین است:

«كُلُّ إِنْسَانٍ مُرْتَهَنٌ بِالْفِطْرَةِ (1) وَ كُلُّ مَوْلُودٍ مُرْتَهَنٌ بِالْعَقِيقَةِ؛ هر انسانی گرو فطریه است و هر مولودی گرو عقیقه. (مراد از فطریه زکاة فطره است).»

عمر بن یزید گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم:

«وَ اللَّهُ مَا أَذْرِي أَ كَانَ أَبِي عَقَّ عَنِّي أَمْ لَا فَأَمْرِي (علیه السلام) فَعَقَّقْتُ عَنْ نَفْسِي وَ أَنَا شَيْخٌ؛ نمی دانم پدرم برای من عقیقه کرده است یا نه؟ امام مرا فرمود: برای خود عقیقه کن و من خود برای خویش گوسفندی عقیقه کردم در حالی که پیر و سالخورده بودم.»

و در روایت علی بن الحکم از علی بن ابی حمزه از امام هفتم (علیه السلام) آمده است که فرمود:

«الْعَقِيقَةُ وَاجِبَةٌ إِذَا وُلِدَ لِلرَّجُلِ وَ لَدَّ فَإِنْ أَحَبَّ أَنْ يُسَمِّيَهُ مِنْ يَوْمِهِ فَعَلَّ (2)؛ هنگامی

ص: 120

1- . أراد بالفطرة زكاتها، و الظاهر من الارتهان أنه يطالب و يمنع عن الثواب.

2- . لا خلاف بين الاصحاب في وقتها و هو اليوم السابع، و اختلف في حكمها و قال السيّد و ابن الجنيد: انها واجبة و ادعى السيّد عليه الإجماع، و هو ظاهر المؤلف و الكليني، و ذهب الشيخ و من تأخر عنه الى الاستحباب، و الظاهر أن المراد بقوله «العقيقة واجبة» هي سنة مؤكدة.

که انسان دارای فرزند می شود عقیده سنت است، و اگر بخواهد همان روز او را نام گذاری کند این کار مانعی ندارد.»

شرح

«فقهاء وقت عقیده را برای نوزاد آخر هفته اول معین کرده اند، و پاره ای آن را واجب شمرده اند مانند سید مرتضی و ابن جنید و شیخ طوسی، و فقهای، پس از او آن را سنت مؤکد و مستحب دانند.» عمار ساباطی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود:

«الْعَقِيْقَةُ لِأَمَةٍ لِمَنْ كَانَ غَنِيًّا وَمَنْ كَانَ فَقِيْرًا إِذَا أَيْسَرَ فَعَلَّ فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى ذَلِكَ فَلَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَإِنْ لَمْ يَعْقُ عَنْهُ حَتَّى ضَحَّى عَنْهُ فَقَدْ أَجْزَأَتْهُ الْأَرْضَ حَيَّةً وَكُلُّ مَوْلُودٍ مُرْتَهَنٌ بِعَقِيْقَتِهِ وَقَالَ فِي الْعَقِيْقَةِ يُدْبِحُ عَنْهُ كَبْشٌ فَإِنْ لَمْ يُوجَدْ كَبْشٌ أَجْزَأَهُ مَا يُجْزِي فِي الْأَرْضِ حَيَّةً وَإِلَّا فَحَمَلٌ أَعْظَمُ مَا يَكُونُ مِنْ حُمْلَانَ السَّنَةِ (1)؛ عقیده در صورتی که شخص توانگر باشد واجب است، و هر کس که تهی دست است هر گاه که توانائی یافت انجام دهد، و چنان چه هیچ گاه توانگر نشد بر او چیزی نیست و اگر عقیده نکرد تا عید اضحی شد و قربانی نمود این خود برای او کافی است و هر مولودی گرو عقیده خود است، و در عقیده فرمود گوسفندی فربه قربانی کنند، چنان چه نیافتند هر چه در اضحی

ص: 121

1- . آی و ان لم يوجد ما يجزى في الاضحية- و هو ما كان له سبعة أشهر من أولاد الضان و ما كان له سنة من أولاد المعز- فيجزي حمل هو أعظم حملان تلك السنة التي ولد فيها المولود أي من أعظمها، و الحملان- بضم المهملة- جمع حمل- بفتحيتين- و هو من أولاد الضان (مراد) أقول: العقيقة ليست بمنزلة الاضحية و انها تجزى ما كانت كما في خبر مرزم في الكافي عن الصادق (عليه السلام) قال: «العقيقة ليست بمنزلة الهدى خیرها أسمنها».

قربانی بتوان کرد آن را عقیده کنند و اگر آن میسر نشد برّه ای چاق که در همان سال به دنیا آمده کفایت می کند.»

و در روایت محمد بن مارد از امام ششم (علیه السلام) گوید از حضرتش در مورد عقیده پرسیدم فرمود:

«سَأَلْتُهُ عَنِ الْعَقِيْقَةِ فَقَالَ شَاةٌ أَوْ بَقْرَةٌ أَوْ بَدَنَةٌ ثُمَّ يُسَمِّي وَيَحْلِقُ رَأْسَ الْمَوْلُودِ يَوْمَ السَّابِعِ وَيَتَصَدَّقُ بِوِزْنِ شَعْرِهِ ذَهَبًا أَوْ فِضَّةً فَإِنْ كَانَ ذَكَرًا عَقَّ عَنْهُ ذَكَرًا وَإِنْ كَانَ أُنْثَى عَقَّ عَنْهَا أُنْثَى؛ گوسفند یا گاو یا شتر عقیده کنند، آن گاه نوزاد را نامگذاری کرده، و روز هفتم سر او را بتراشد و بوزن موی او طلا یا نقره تصدق کنند، و چنان چه نوزاد پسر بود عقیده نر ذبح کنند و اگر دختر بود ماده.»

«وَعَقَّ ابُو طَالِبٍ رَحِمَهُ اللهُ عَنْ رَسُولِ اللهِ (صلى الله عليه وآله) يَوْمَ السَّابِعِ فَدَعَا آلَ أَبِي طَالِبٍ فَقَالُوا مَا هَذِهِ فَقَالَ عَقِيْقَةُ أَحْمَدَ قَالُوا لِأَيِّ شَيْءٍ سَمَّيْتَهُ أَحْمَدَ قَالَ سَمَّيْتُهُ أَحْمَدَ لِمَحْمَدَةَ أَهْلِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَهُ وَيَجُوزُ أَنْ يُعَقَّ عَنِ الذَّكَرِ بِأُنْثَى وَعَنِ الْأُنْثَى بِذَكَرٍ (1) وَقَدْ رُوِيَ أَنَّهُ يُعَقُّ عَنِ الذَّكَرِ بِأُنْثَى وَعَنِ الْأُنْثَى بِوَأَحِدَةٍ (2) وَمَا اسْتُعْمِلَ مِنْ ذَلِكَ فَهُوَ جَائِزٌ وَالْأَبْوَانُ لَا يَأْكُلَانِ مِنَ الْعَقِيْقَةِ وَلَيْسَ ذَلِكَ بِمُحَرَّمٍ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَكَلَتْ مِنْهُ الْأُمُّ لَمْ تُرْضِعْهُ وَتُطْعَمُ الْقَابِلَةُ الرَّجُلَ مِنْهَا بِالْوَرِكِ وَإِنْ كَانَتِ الْقَابِلَةُ أُمَّ الرَّجُلِ أَوْ فِي عِيَالِهِ

ص: 122

1- . رواه في الكافي في الصحيح عن المنصور بن حازم عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «العقيقة في الغلام و الجارية سواء» وعن سماعة قال «سألته عن العقيقة فقال: في الذكر و الأنثى سواء» وفي معناه عن ابن مسكان و أبي بصير عنه (عليه السلام).

2- . لم أجده في مظانه.

فَلَيْسَ لَهَا شَيْءٌ وَإِنْ شَاءَ قَسَمَهَا أَعْضَاءَ كَمَا هِيَ وَإِنْ شَاءَ طَبَخَهَا وَقَسَمَ مَعَهَا خُبْزاً وَمَرَقاً وَلَا يُعْطِيهَا إِلَّا لِأَهْلِ الْوَلَايَةِ (1)؛

و ابو طالب (ره) برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روز هفتم میلاد آن حضرت عقیقه کرد و فرزندان خود را بدان دعوت کرد، پرسیدند این چه چیز است؟ پاسخ داد، این عقیقه احمد است، گفتند: از چه رو نام او را احمد نهادی؟

فرمود: او را احمد خواندم برای ستودن اهل آسمان و اهل زمین او را.

شرح

ابو طالب عموی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و پدرش عبد المطلب هنگام ولادت رسول خدا حیات داشته و وی او را بحلیمه سعدیه برای پرورش و شیر بدایگی داد، لذا به نظر میرسد ابو طالب مصحف عبد المطلب باشد، یا باید گفت به دستور عبد المطلب که ولی طفل بوده او را نام نهاده است، و پاره ای از علماء انساب گویند: «كان (صلی الله علیه و آله) إذا مات أبواه في حدّ الطفوليّة» یعنی در سنین کودکی پدر و مادر را از دست داد و از این کلام چنین استفاده می شود که هنگام ولادت آن حضرت عبد الله نیز حیات داشته است. در کافی کتاب عقیقه بابی است که باین مطلب پرداخته و با سند متصل از امام صادق (علیه السلام) تمام آن چه صدوق نقل کرده آورده است. و می توان برای پسر حیوان ماده و برای دختر نر عقیقه کرد.

ص: 123

1- . في الكافي ج 6، ص: 32 في الصحيح عن أبي خديجة عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «لا يأكل هو ولا أحد من عياله من العقيقة، قال: و للقبالة الثلث من العقيقة، فان كانت القبالة أم الرجل أو في عياله فليس لها منها شيء، و تجعل أعضاء، ثم يطبخها و يقسمها و لا يعطيها الا أهل الولاية، و قال: يأكل العقيقة كل أحد الا الام».

و روایت است که برای پسر دو حیوان ماده عقیقه کنند و برای دختر يك حیوان، و هر کدام که عمل شود بی اشکال است، و پدر و مادر کوشش کنند که از عقیقه نخورند هر چند حرام نیست بر آن ها، و چنان چه مادر از گوشت عقیقه خورد سعی کند فرزند را شیر ندهد، و ران گوسفند را بقباله دهند، و در صورتی که مادر بزرگ پدری نوزاد قابله باشد یا از نفقه خوران پدر کودک باشد سهم و بهره ای از عقیقه نبرد، و ولی اگر بخواهد عقیقه را نپخته تقسیم کند می تواند و اگر بخواهد آن را پخته و با نان و شوربای آن قسمت کند، و نباید به غیر اهل ولایت (یعنی طرف داران اهل البیت و شیعیان) بدهد.

و در روایت عمّار سبابی از امام صادق (علیه السلام) است که فرمود:

«إِنْ كَانَتْ الْقَابِلَةُ يَهُودِيَّةً لَا تَأْكُلُ مِنْ ذَبِيحَةِ الْمُسْلِمِينَ أُعْطِيَتْ رُبْعَ قِيَمَةِ الْكَبْشِ يُشْتَرَى ذَلِكَ مِنْهَا (1)؛ چنان چه قابله یهودیه بود و از ذبیحه مسلمین نمی خورد با يك چهارم قیمت گوسفند آن را از وی بخرند.»

«و فِي رِوَايَةِ عَمَّارٍ أَيْضًا أَنَّهُ يُعْطَى الْقَابِلَةَ رُبْعَهَا فَإِنْ لَمْ تَكُنْ قَابِلَةً فَلَأُمَّهُ تُعْطِيهَا مِنْ شَاءَتْ وَ تُطْعَمُ مِنْهَا عَشْرَةَ مَرَّةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَإِنْ زَادَ فَهُوَ أَفْضَلُ؛ و در روایت عمّار است که يك چهارم گوسفند را به قابله دهند، و اگر فرزند بدون قابله به دنیا آمد، آن يك چهارم را به مادر نوزاد دهند تا به هر کس خواهد بدهد، و یا ده تن از مسلمانان را با آن اطعام کند، و اگر بیش تر شدند بهتر است.»

ص: 124

1- . مروی فی الکافی فی ذیل، ح هکذا «و ان کانت القابله یهودیه لا تأکل ذبیحة المسلمین أعطیت قيمة ربع الكبش» یعنی تعطی ایاها و تشتري منها.

و در روایت است که «أَنَّ أَفْضَلَ مَا يُطْبَخُ بِهِ مَاءٌ وَ مِلْحٌ؛ از همه چیز بهتر آن ست که گوشت عقیقه را با آب و نمک بپزند و تقسیم کنند.»

و عمّار گفت از امام (علیه السلام) پرسیدند: پس از ذبح عقیقه آیا می توان استخوانهایش را شکست؟ فرمود: «نَعَمْ يُكْسَرُ عَظْمُهَا وَ يُقَطَّعُ لَحْمُهَا وَ تَصْنَعُ بِهَا بَعْدَ الذَّبْحِ مَا شِئْتَ (1)؛ آری بشکنند و گوشتش را قطعه قطعه کنند و هر کار خواستی می توانی با آن برای تقسیم انجام دهی.»

و ادريس بن عبد الله قمي گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: مولودی که روز هفتم بمیرد آیا برای او هم عقیقه کنند؟ فرمود: «إِنْ كَانَ مَاتَ قَبْلَ الظُّهْرِ لَمْ يُعَقَّ عَنْهُ وَ إِنْ كَانَ مَاتَ بَعْدَ الظُّهْرِ عُقِّ عَنْهُ (2)؛ اگر قبل از ظهر فوت کرده نه، و اگر بعد از ظهر از دنیا رفته برای او عقیقه کنند.»

و نیز عمّار گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَذْبَحَ الْعَقِيْقَةَ قُلْتَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَشْرِكُونَ إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ اللَّهُمَّ مِنْكَ وَ لَكَ بِسْمِ اللَّهِ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنْ فُلَانٍ بِنِ فُلَانٍ وَ تُسَمِّي الْمَوْلُودَ بِاسْمِهِ ثُمَّ تَذْبُحُ؛ چون خواستی عقیقه را سر ببری می گوئی: ای گروه مشرکان من از آن چه برای خدا انباز می گیرید بیزارم و روی خود را يك جا به سوی آن معبودی که آسمان ها و زمین را سرشت،

ص: 125

1- . يدل على جواز كسر العظم و لا ينافي قول أبي عبد الله (عليه السلام) في رواية الكاهلي المروية في الكافي «يعطى القابلة الرجل مع الورك و لا يكسر العظم» حيث انه محمول على الكراهة أو أن ما يعطى القابلة لا يكسر عظمه.

2- . كليني، محمد بن يعقوب، اصول کافی، ج 6، ص: 39، في الصحيح و عليه عمل الاصحاب.

می گردانم در حالی که رو به سوی حق و تسلیم اویم و از گروه مشرکان نیستم، و همه نیایش و عبادت و زندگی و مردنم برای خداوند پروردگار عالمیان است که انبازی ندارد، و به این دستور مأورم و از زمره مسلمانان می باشم، پروردگارا همه از جانب تو است و برای تو، بسم الله و الله اکبر، پروردگار این عقیقه را از این نوزاد قبول فرما و نام نوزاد را ببر، آن گاه عقیقه را سر می بری.»

در حدیثی دیگر از امام صادق(علیه السلام) چنین است که هنگام سر بریدن حیوان این کلمات را گویند:

«اللَّهُمَّ مِنْكَ وَ لَكَ مَا وَهَبْتَ وَ أَنْتَ أَعْظَيْتَ اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُ مِنَّا عَلَى سُنَّةِ نَبِيِّكَ وَ تَسَّ تَعِيدُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ تَسْمِي وَ تَدْبِخُ وَ تَقُولُ لَكَ سَفَكْتُ الدَّمَاءَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * اللَّهُمَّ احْسَأْ عَنَّا الشَّيْطَانَ الرَّجِيمَ؛ بار الها از سوی تو است و برای تو و تو خود آن را به ما بخشیده ای، پروردگارا از ما بپذیر بر همانسان که دستور رسول تو است و بر خداوند از شر شیطان رانده شده پناه بر، و آن گاه نام خدا بر زبان جاری ساز و حیوان را سر ببر و بگو: خداوندا برای تو قربانی شده است همتائی برای تو نیست. ستایش تنها مخصوص خداوند جهانیان است، پروردگارا شیطان از رحمت دور را، از ما بران.»

«وَ أَمَّا الْخِتَانُ فَإِنَّهُ سُنَّةٌ فِي الرِّجَالِ وَ مَكْرُمَةٌ فِي النِّسَاءِ؛ (1)

أَمَّا خْتَنُهُ نَسَبَتْ بِهِ پسران واجب و برای دختران حسن و سربلندی است.» غیاث بن ابراهیم از امام صادق(علیه السلام) از پدرش امام باقر(علیه السلام) نقل کرده که فرمود:

«قَالَ عَلِيُّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) لَا بَأْسَ أَنْ لَا تَخْتِنَ الْمَرْأَةَ فَأَمَّا الرَّجُلُ فَلَا بُدَّ مِنْهُ؛ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرموده: ختنه نکردن زنان مانعی ندارد، ولی مردان چاره از آن ندارند (یعنی بر مردان واجب است).»

ص: 126

عبد الله بن جعفر حمیری طیّ نامه ای به امام عسگری (علیه السلام) نوشت:

«أَنَّ رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِينَ (عَهِمَا) أَنْ اخْتَبِنَا أَوْلَا دَعْمَ يَوْمِ السَّابِعِ يَطْهَرُوا فَإِنَّ الْأَرْضَ تَصِجُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَوْلِ الْأَغْلَفِ (1) وَ لَيْسَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِي دَاكِ لِحَجَامِي بَلَدَنَا حَذَقٌ بِذَلِكَ وَ لَا يَخْتَبُونَهُ يَوْمَ السَّابِعِ وَ عِنْدَنَا حَجَامٌ مِنَ الْيَهُودِ فَهَلْ يَجُوزُ لِلْيَهُودِ أَنْ يَخْتَبِنَا أَوْلَادَ الْمُسْلِمِينَ أَمْ لَا فَوَقَعَ (عَلَيْهِ السَّلَام) يَوْمَ السَّابِعِ فَلَا تُخَالِفُوا السُّنَنَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ (2)؛ از پدران شما حضرت باقر و صادق (عهما) روایت کنند که فرموده اند فرزندان خود را روز هفتم میلادشان ختنه کنید تا پاکیزه گردند زیرا که زمین از بول ختنه ناکرده در رنج است و به سوی خدا مینالد، و در شهر و دیار ما حجامت گران را در فن ختنه مهارتی نیست و، لذا در روز هفتم ختنه نمی کنند، و یهودانی نزد ما هستند که در این کار مهارت دارند آیا جایز است آنان نوزادان مسلمانان را ختنه کنند یا نه؟ امام (علیه السلام) در پاسخ نامه مرقوم فرمودند: روز هفتم با سنت ها مخالفت نکنید. (یعنی مهمّ ختنه نمودن در روز هفتم است، مسلمان نبودن حجامت گر، امر مهمّی نیست.)»

مرازم بن حکیم گوید: امام صادق (علیه السلام) در دعاء ختنه کردن نوزاد فرمود:

«اللَّهُمَّ هَذِهِ سَدَّتْكَ وَ سَدَّتْهُ نَبِيَّكَ صَ لَمَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ اتَّبَاعٍ مِمَّا لَكَ وَ لِنَبِيِّكَ (3) بِمَشِيَّتِكَ وَ بَارَادَتِكَ وَ قَضَائِكَ لِأَمْرٍ أَنْتَ أَرَدْتَهُ (4) وَ قَضَاءِ حَتَمَتِهِ وَ أَمْرٍ أَنْفَ دُنْتَهُ فَادْفَعْتَهُ حَرَّ الْحَدِيدِ فِي خِتَانِهِ وَ حِجَامَتِهِ لِأَمْرٍ أَنْتَ أَعْرَفَ بِهِ مِنِّي اللَّهُمَّ فَطَهَّرْهُ مِنَ الذُّنُوبِ وَ زِدْ فِي عُمُرِهِ وَ ادْفَعْ الْآفَاتِ عَنْ بَدَنِهِ وَ الْأَوْجَاعِ عَنْ جِسْمِهِ وَ زِدْهُ مِنَ الْغِنَى وَ ادْفَعْ عَنْهُ الْفَقْرَ فَإِنَّكَ تَعْلَمُ وَ لَا نَعْلَمُ وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) أَيُّ رَجُلٍ لَمْ يَقْلُهَا عِنْدَ خِتَانِ وَ لَدِهِ فَلْيَقْلُهَا

ص: 127

1- . الأغلف غير المختون.

2- . يعني أن المهمم فيه انما هو وقوعه يوم السابع، و أما إسلام الحجام فليس بمهم.

3- . في بعض النسخ « و كتبك » بدل « و لنبيك ».

4- . في بعض النسخ « بقضائك لا مر أردته ».

عَلَيْهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَحْتَلِمَ فَإِنْ قَالَهَا كُفَيَّ حَرَّ الْحَدِيدِ مِنْ قَتْلِ أَوْ غَيْرِهِ. وَيُسْتَحَبُّ إِذَا وُلِدَ الْمُؤَلَّدُ أَنْ يُؤَدَّنَ فِي أُذُنِهِ الْأَيْمَنِ وَيُقَامَ فِي الْأَيْسَرِ وَ يُحَنَّكَ بِمَاءِ الْفُرَاتِ سَاعَةً يُؤَلَّدُ إِنْ قُدِرَ عَلَيْهِ (1)؛ شخص می گوید: بار الها این فرمان تو است و روش پیامبر تو صلوات الله علیه، و پیروی ما است از تو و رسالت بخواست و اراده ات، و انجام امری که تو آن را خواسته و ناگزیر فرموده و آن را اجرا ساخته ای، پس سوزش تیزی آهن را بدو چشانییدی در ختنه کردنش و حجامت نمودنش برای امری که تو خود از من بدان داناتری، پروردگارا وی را از پلیدی های اخلاقی و روانی پاک گردان و بر عمرش بیفزا، و آفات را از بدنش دور ساز و دردها را از پیکر وی بگردان، و بی نیازی او را افزون کن، و ناداری را از او دور بنما، آری تو میدانی و ما نمی دانیم). آن گاه امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر کس این کلمات را هنگام ختنه فرزندش نگفت، پس پیش از آن که فرزندش بالغ شود بر او بخواند، و چنان چه خواند از تیزی و برندگی اسلحه و کارد در قتل و غیر آن در امان باشد. و مستحب است که چون فرزند به دنیا آمد همان دم در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفته شود و سقش را با آب فرات اگر ممکن باشد بردارند.»

ص: 128

1- . عن السكوني عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): من ولد له مولود فليؤذن في أذنه اليمنى بأذان الصلاة وليقم في اليسرى فانها عصمة من الشيطان الرجيم». و الحنك - محرقة - باطن -- أعلى الفم، و التحنيك ما يصنع للمولود عند ولادته من وضع شىء حلو بعد مضغه أو وضع التربة الحسينية أو ماء الفرات في فمه ليصل ذلك الى جوفه. و روى الكليني عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: «يحنك المولود بماء الفرات و يقام في أذنه» و في رواية أخرى «حنكوا أولادكم بماء الفرات و بتربة الحسين (عليه السلام) فان لم يكن فبماء السماء». (كليني، محمد بن يعقوب، اصول کافی، ج 6، ص: 23)

استحباب اذان و اقامه در دو گوش نوزاد شاید بدان جهت باشد که قبل از شنیدن هر چیز ابتداء سیم های گیرنده صوت مغز او با ندای تکبیر و توحید و عقائد حقّه آشنا شود و در بزرگی هیچ چیز را بر نماز مقدّم ندارد.

هارون بن مسلم گوید: طيّّ نامه ای به امام عسگری (علیه السلام) نوشتم که دارای فرزندی گشتم و سر او را تراشیده، با درهم وزن کرده آن را تصدّق دادم، امام (علیه السلام) فرمود: «لَا يَجُوزُ وَزْنُهُ إِلَّا بِالذَّهَبِ أَوْ الْفِضَّةِ وَ كَذَا جَرَتِ السُّنَّةُ (1)؛ درست نیست با چیزی غیر از طلا و نقره وزن شود، سنت بر این جاری است.»

ظاهراً مراد آن ست که با طلا و یا نقره غیر مسلوک وزن می شود نه با مسلوک، و ممکن است پاسخ امام تصحیح عمل هارون باشد و امضای آن.

و از امام صادق (علیه السلام) سؤال کردند به چه جهت سر نوزاد را می تراشند؟ فرمود:

«تَطْهِيرُهُ مِنْ شَعْرِ الرَّحِمِ (2)؛ از موئی که در رحم مادر روئیده او را تطهیر می کنند.»

علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر (عهما) پرسید با مولودی که هفت روزش بگذرد و سر او را تراشند تا هموزنش طلا یا نقره تصدّق دهند چه کنند؟ فرمود:

ص: 129

1- . المراد بصاحب الدار صاحب الامر (علیه السلام) ظاهراً و یحتمل کونه أبا محمّد و أبا الحسن صلوات الله علیهما باعتبار کونهما محبوبین [بالعسکر] فی دار سرّ من رأى التي هي مزارهما صلوات الله علیهما، وقوله «كذا جرت السنة» كما في الاخبار من عدم ذکر الدرهم بل الفضة و الورق و هذا الخبر مبينها كما ذكره الاصحاح و ان أمکن أن يكون جوابه (علیه السلام) تقریراً لفعله مع زيادة افادة أنه لا يجوز غير الذهب و الفضة.

2- . رواه المصنّف في العلل في الصحيح عن صفوان بن يحيى عن حدثه عنه (علیه السلام).

«إِذَا مَضَى سَبْعَةُ أَيَّامٍ فَلَيْسَ عَلَيْهِ حَلْقٌ (1)؛ هر گاه هفت روز گذشت تراشیدن سر وقتش گذشته و دیگر لازم نیست.»

و در روایت سکونی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به دخترش فاطمه (س) فرمود:

«اتَّقِي أذُنِي الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ خِلَافاً لِلْيَهُودِ (2)؛ گوش حسن و حسین را علی رغم یهود سوراخ کن.» (3)

10. پدر و مادر و انتخاب نام خوب برای فرزند

اشاره

انتخاب نام زیبا و با معنای خوب برای فرزندان، و صدا زدن آنان به صورت مؤدبانه و با کرامت، موجب شخصیت دادن به فرزندان خواهد شد.

قرآن کریم می فرماید:

«وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛ (4) «و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی، پس از ایمان نام کفرآمیز بگذارید؛ و آن ها که توبه نکنند، ظالم و ستم گرند!»

در این آیه منظور از اسم، آن اسمی نیست که در فارسی زبان، روی افراد نام

ص: 130

1- . رواه الكليني في الصحيح و يدلّ على أنّه لا حلق و لا تصدق بعد السابع، و يمكن أن يكون محمولاً على نفي الكمال تحريصاً على فعله في السابع و العمل على الأول.

2- . اعلم أن المصنّف (ره) ذكر في العنوان التسمية و الكنى و لم يذكر أخبارهما فان أردت الاخبار في ذلك. كليني، محمد بن يعقوب، اصول کافی، ج 6، ص: 18.

3- . ابن بابويه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، من لا يحضره الفقيه، ج 5، ص: 163.

4- . حجرات / 11.

گذاری می شود، ولی از این باب که باید افراد را با نام خوب یاد کرد، به این آیه تبرک جستیم.

تفسیر

«و لا تَنَابِرُوا بِالْأَلْقَابِ بئسَ الإِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الإِيْمَانِ»؛ کلمه «نیز» - به فتح حرف اول و دوم - به معنای لقب است، - و به طوری که گفته اند (1) - اختصاص دارد به لقب های زشت. پس «تنابز» که باب تفاعل و طرفینی است به معنای این است که مسلمانان به یکدیگر لقب زشت از قبیل فاسق، سفیه و امثال آن بدهند.

معنای جمله «بئسَ الإِسْمُ الْفُسُوقُ»

و مراد از کلمه «اسم» در جمله «بئسَ الإِسْمُ الْفُسُوقُ» ذکر است، و از این باب است که در فارسی هم می گوئیم اسم فلانی به سخاوت در رفته، یعنی ذکرش سر زبان ها است. و بنا بر این معنای «بئس الاسم»، «بئس الذکر» است، یعنی بد ذکر است ذکر مردمی که ایمان آورده اند به فسوق، و این که آنان را به بدی یاد کنی، چون مؤمن بدان جهت که مؤمن است سزاوارتر است که همواره به خیر یاد شود، و به او طعنه زده نشود، و باید چیزی که اگر بشنود ناراحت می شود در باره اش گفته نشود، مثلاً نگویند پدرش چنین، و یا مادرش چنان بوده.

ممکن هم هست مراد از کلمه «اسم» سمت و علامت باشد، و معنای جمله این باشد که: بد علامتی است این که انسانی را بعد از ایمان به داغ فسوق علامت بگذاری، و به علامتی زشت یادش کنی، مثلاً به کسی که يك روزی گناهی کرده

ص: 131

1- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 26، ص: 154.

و بعد توبه نموده، تا آخر عمرش به او بگویند فلان کاره. و یا معنا این باشد که: این بد علامتی است که تو با بدگویی مردم برای خود قرار می دهی، و همه تو را به عنوان مردی بد زبان بشناسند که همواره افراد را به زشتی یاد می کنی. و به هر يك از این معانی باشد جمله مذکور اشاره ای به حکمت نهی دارد.

«وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛ یعنی هر کس توبه نکند و از این گونه گناهان که سابقاً کرده بوده دست بردارد، و با این که بر آن نهی نازل شده هم چنان مرتکب شود، و از آن پشیمان نگردد، و با ترك آن به سوی خدای سبحان برگشت نکند، چنین کسانی حَقاً ستم کارند، چون با این که خدای تعالی علمشان را از معاصی دانسته و از آن نهی فرموده، با این حال عمل بدی نمی دانند.

از جمله مورد بحث یعنی جمله «وَمَنْ لَمْ يَتُبْ...» این معنا هم فهمیده می شود که در زمان نزول آیه کسانی از مؤمنین بوده اند که مرتکب چنین گناهی می شدند. (1)

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ حَقًّا وَإِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَحَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ وَيُحَسِّنَ آدَبَهُ وَيُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ؛ (2) برای فرزند بر عهده پدر حقی است، و برای پدر نیز بر عهده فرزند حقی است. حق پدر بر فرزند این که پدر را در همه امور جز در معصیت خدا اطاعت کند،

ص: 132

1- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 18، ص: 482.

2- . ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، ج 19، ص: 365.

و حقّ فرزند بر پدر این که برای او نام نیکو قرار دهد، و وی را نیکو تربیت نماید، و به او قرآن تعلیم دهد.»(1)

«حقّ الولد علی الوالد أن یحسن اسمه و یحسن موضعه و یحسن أدبه؛(2)

حق پسر بر پدر آن ست که نام او را نیک و جای او را نیک و ادب او را نیک کند.»

11. توکل به خداوند و برخورد مهربانانه با فرزند

اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَسْبَ يَوْمِ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْأً كَبِيرًا»؛(3) «و فرزندانتان را از ترس فقر، نکشید! ما آن ها و شما را روزی می دهیم؛ مسلماً کشتن آن ها گناه بزرگی است!»

«بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ»؛(4) «به کدامین گناه کشته شدند؟!»

«وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ * يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»؛(5)

«در حالی که هر گاه به یکی از آن ها بشارت دهند دختر نصیب تو شده، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می شود؛ و به شدت خشمگین می گردد؛ به خاطر بشارت بدی که به او داده شده، از قوم و قبیله خود متواری می گردد؛ (و نمی داند) آیا او را با قبول ننگ نگهدارد، یا در خاک پنهانش کند؟! چه بد حکم می کنند!»

ص: 133

- 1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، مترجم: حسین انصاریان، ص: 374.
- 2- . پا ینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول(صلی الله علیه و آله)، ص: 447.
- 3- . اسراء / 31.
- 4- . تکویر / 9.
- 5- . نحل / 58 و 59.

«وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ»؛ مقصود از «اسوداد وجه» و سیاه شدن روی، به طور کنایه خشمناک شدن است، و «کظیم» به کسی گویند که اندوه و خشم خود را فرو ببرد و جمله مورد بحث حالیه است، یعنی این که گفتیم دختران را به خدا نسبت می دادند و در حالی چنین می کردند که وقتی مزده بر ایشان می آوردند که همسرت دختر آورده رویش از خشم سیاه می شد، و خشم خود را فرو می برد.

«يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ...»؛ «تواری» به معنای گشتن و پنهان گاهی جستن است، و از ماده «وراء» گرفته شده، و کلمه «هون» به معنای ذلت و خواری است، و کلمه «دس» به معنای پنهان کردن است.

حکایت دخترکشی مشرکین و نکوهش آن

و معنای آیه این است که: وقتی برای ایشان خیر می آوردند که دختردار شدید از خشم سیاه می شدند، و از بدی خبری که آورده شده و از فشار افکار عمومی که آن را بد می پنداشتند پنهان گشته، به فکر فرو می رفتند که آیا نگاهش بدارند و ذلت و خواری دختر داری را تحمل کنند و یا زنده زنده در خاک پنهانش سازند، هم چنان که عادت همه شان درباره دختران متولد شده این بود، و به طوری که گفته اند: قبل از این که همسرشان بزاید، چاله ای می کردند و آماده می ساختند، همین که می فهمیدند فرزندشان دختر است در آن چاله انداخته خاک به رویش می ریختند، تا زیر خاک جان بدهد، و این عمل را از ترس فقر، نسبت به دختران مرتکب می شدند، که مبادا در اثر نداری، کسی که کفو آنان نیست به ایشان طمع کند.

اولین باری که این رسم غلط عملی شد، در واقعه جنگ بنی تمیم با کسرای ایران بود که در آن جنگ عده ای از زنان قبیله، اسیر لشکر کسری شدند و آنان را به اسیری به دربار کسری بردند، در آن جا دختران را به عنوان کنیز نگاه داشتند و پس از مدتی که میان دو طرف صلح برقرار شد بنی تمیم اسیران خود را مطالبه کردند، دربار کسری آنان را منخیر کرد که می خواهند به قبیله خود روند و اگر نه در دربار بمانند، عده ای از دختران از رفتن به قبیله خویش خودداری نمودند، مردان قبیله غضبناک شده تصمیم گرفتند از این، پس اگر دختردار شدند زنده زنده دفشان کنند، و همین کار را کردند، قبایل دیگر نیز از آن ها یاد گرفته، کم کم این جریان در همه جا منتشر شد، و دخترکشی باب گردید.

مقصود از حکم در جمله «أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ» همان حکمی بود که می گفتند:

دختران، مال خدا و پسران مال خود ما، نه این که در واقع پسران را عزیز و دختران را خوار پنداشته باشند؛ بلکه معنای حکم مذکورشان این بود که هر چه به عقیده خودشان دوست نمی دارند مال خدا، و هر چه دوست می دارند مال خودشان باشد.

بعضی (1) گفته اند: مراد از حکم، حکم به وجوب دخترکشی، و لزوم آن است و استدلالشان این است که در نگهداری دختران، خواری و آبروریزی است. و لیکن وجه اول با آیه بعدی موافق تر است. (2)

ص: 135

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 6، ص: 367.

2- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 12، ص: 401.

روایاتی از کتاب «جامع احادیث الشیعه»⁽¹⁾ در مورد سرپرستی فرزند:

امام صادق (علیه السلام) درباره فرمایش خداوند عز و جلّ که فرمود: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ» می فرماید:

«مادام الولد فی الرضاع فهو بین الأبویین بالسویة فإذا فطم فالأب أحقّ به من الامّ فإذا مات الأب فالامّ أحقّ به من العصبه»⁽²⁾ و إن وجد الأب من یرضعه بأربعة دراهم وقالت الامّ لا أرضعه إلاّ بخمسة دراهم فإنّ له أنینزعه منها إلاّ⁽³⁾ أن رأى ذلك خیراً له وأرفق به ان یترك مع امّه؛ تا آن زمان که فرزند دوران شیرخوارگی را سپری می کند پدر و مادر نسبت به او از حقّ یکسان برخوردارند و آن هنگام که از شیر گرفته شود پدر از مادر سزاوارتر است و پس از مرگ پدر، مادر از خویشاوندان پدری سزاوارترست و در دوران شیرخوارگی، اگر پدر دایه ای پیدا کند که با چهار درهم شیر می دهد و مادر بگوید من در برابر پنج درهم شیر می دهم پدر می تواند فرزند را از مادر بستاند، ولی بهتر و سازگارتر برای فرزند این است که همراه مادرش باشد.»

امام صادق (علیه السلام) در جای دیگری فرمود:

«إذا طلق الرجل امرأته⁽⁴⁾ وهی حبلى أنفق علیها حتّى تضع حملها وإذا وضعت⁽⁵⁾

ص: 136

1- . بروجردی، حسین، جامع احادیث الشیعة فی احکام الشریعة، ج 26، باب 58، ص: 840.

2- . عصبه الرجل بنوه وقرابته لأبیه.

3- . إلاّ أن ذلك خیر له وأرفق به کا إلاّ أن یکون ذلك خیراً له صا إلاّ أن یکون خیراً له وأرفق به أن ینزعه مع امّه فقیه وأرفق به یترکه مع امه ینب.

4- . المرأة الحبلی ینب 134.

5- . رضعته خ ینب ارضعته صا.

أعطاها أجرها ولا يضارّها إلا أن يجد من هو أرخص أجراً منها فإن هي رضيت بذلك الأجر فهي أحقّ بابنها حتّى تقطمه؛ هنگامی که مرد همسر حامله اش را طلاق دهد باید نفقه او را تا پایان زمان وضع حمل پرداخت کند و پس از وضع حمل نیز مزد شیردهی او را پردازد و نباید به او آسیبی برساند مگر در موردی که دایه ای با مزد کم تر بیابد در این صورت اگر مادر تن به همان مقدار مزد داد او به فرزند خویش تا آن زمان که او را از شیرباز گیرد سزاوارتر است.»

ابوالعباس گوید: خدمت امام صادق(علیه السلام) گفتم: مرد نسبت به فرزند خویش سزاوارتر است یا مادر؟ حضرت پاسخ داد:

«لا، بل الرجل فإن قالت المرأة لزوجها الذي طلقها أنا أَرْضِعُ ابْنِي بِمِثْلِ (ما تجد كاصا) من ترضعه فهي أحقّ به؛ نه، پدر سزاوارتر است، اما اگر مادر به شوهرش که او را طلاق داده بگوید من فرزندم را با همان مبلغی که دیگران برای شیردهی می گیرند شیر می دهم در این صورت مادر سزاوارتر است.»

ایوب بن نوح گوید: برخی از یارانش برای حضرت نوشت که همسری دارم و از او نیز فرزندی و هر دو را رها کرده ام. امام(علیه السلام) مرقوم فرمود:

«المرأة أحقّ بالولد إلى أن يبلغ سبع سنين إلا أن تشاء المرأة؛ زن به فرزند سزاوارتر است تا آن که هفت ساله شود مگر این که زن بخواهد.»

ایوب بن نوح گوید: همراه بشر بن بشار نوشتم: فدایت شوم! مردی با زنی ازدواج کرد و زن از او فرزند آورد سپس مرد از زن جدا شد، چه زمانی واجب است که مرد فرزندش را بگیرد؟ امام(علیه السلام) مرقوم فرمود:

«إذا صار له سبع سنين فإن أخذه فله وإن تركه فله؛ زمانی که فرزند هفت ساله شود اگر مرد بخواهد او را می گیرد و اگر بخواهد رها می کند.»

از امام صادق (علیه السلام) درباره مردی که همسر خویش را طلاق می دهد و صاحب فرزند هستند پرسیدند که کدام يك از این زن و مرد به فرزند سزاوارترند؟ حضرت پاسخ داد:

«المرأة أحق بالولد ما لم تتزوج؛ زن تا زمانی که شوهر نکرده است به فرزندش سزاوارتر است.»

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«الأم أحق بحضانة ابنها ما لم تتزوج؛ مادر به سرپرستی فرزندش سزاوارتر است، مادامی که تزویج نکرده است.»

زن گفت: ای رسول خدا! این پسر من که شکمم جایگاه او و پستانم ظرف آب او بوده و دامنم او را در خود جای داده پدرش مرا طلاق داده و می خواهد او را از من بگیرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود:

«أنت أحق به ما لم تنكحی؛ تو تا زمانی که ازدواج نکرده ای به آن فرزند سزاوارتری.»

و در روایت چهارم از باب پنجاه و سوم فرمود امام معصوم (علیه السلام) که:

«الحبلى المطلقة أحق بولدها أن ترضعه بما تقبله امرأة أخرى يقول الله عز وجل «لا تُضَارَّ وَالِدَةُ بِوَلَدِهَا»؛ زن باردار طلاق داده شده به فرزندش سزاوارتر است که فرزند را در برابر آن چه که زن دیگری این فرزند را می پذیرد، شیر دهد؛ خداوند عز و جلّ می فرماید: نباید بر مادر و فرزندش به خاطر یکدیگر زیانی وارد شود.»⁽¹⁾

ص: 138

1- . بروجردی، حسین، جامع أحاديث الشيعة في أحكام الشريعة، ج 26، ص: 841.

اشاره

آن چه به صورت ظاهر در اطراف نوزاد می گذرد، تصویر آن خیلی شفاف و ماندگار در نوزادها، ماندگار خواهد شد، و لذا پدر و مادر و اطرافیان نوزاد، باید با دقت فراوان به این موضوع توجه داشته باشند، تا مبادا خاطره و گفتار و برخورد ناشایستی از افراد، در ذهن فرزند بجای نماند.

یادگیری در کودک

سال های نخست زندگی کودک، دوران طلایی شکوفایی توانایی های ذهنی کودک به شمار می آید.

قراردادن کودک در معرض تجارب گوناگون و آموزشهای مناسب در این دوران، سبب تسهیل و پرشتاب تر شدن رشد کودک در جنبه های گوناگون ذهنی، عاطفی، اجتماعی و جسمی می گردد. پدر و مادر باید با توجه به توانایی های ذهنی کودک در هر مرحله، او را در زمینه های مختلف یاری کنند و در جریان فعالیت فکری قرار دهند تا دنیای او از راه مشاهده، اکتشاف، تجربه و عمل، ژرفا و گسترش یابد.

رعایت اصول زیر شما را برای تأثیرگذارتر نمودن فعالیت های آموزشی کودکان یاری خواهد کرد.

1. ایجاد انگیزه

انگیزه یکی از اساسی ترین اصول و شرایط ابتدایی یادگیری است؛ چنان چه کودک انگیزه ی کافی برای یادگیری نداشته باشد، یادگیری صورت نم گیرد. برای ایجاد انگیزه می توان از روش های گوناگونی بهره برد؛ متداول ترین شیوه، جالب و

جذاب نمودن موضوع، طرح پرسش برای کودک و ارائه و انجام فعالیت از طریق بازی است.

2. شناخت توانایی ها و ناتوانی های کودک

تنظیم برنامه های آموزشی بر اساس توانایی های کودک سبب موفقیت او در یادگیری می شود. تجربه ی موفقیت، افزون بر ایجاد اعتمادبه نفس، انگیزه ای خوب و پایدار برای یادگیری های بعدی است. شناخت نقاط ضعف و ناتوانی های کودک به شما کمک خواهد کرد تا برای برطرف نمودن ناتوانی ها و کاستن از آن ها برنامه ریزی نمایید. از این رو باید شناخت دقیقی از کودک خود داشته باشید.

3. توجه به خواسته های کودک

تنظیم برنامه های آموزشی بر پایه ی علاقه و خواسته های کودک، موفقیت برنامه را تضمین می نماید، زیرا توجه به خواسته ها، یکی از عمده ترین زمینه های ایجاد انگیزه است.

از سوی دیگر، می توان از علائق کودک برای تشویق وی و تقویت یادگیری بهره برد. بدیهی است که می توان این علائق را در کودکان ایجاد نمود.

4. رعایت سلسله مراتب یادگیری

بی شک برای یادگیری هر موضوع، یا مهارت، بایستی زمینه ها و به عبارت روشن تر، پیش نیازهای آن موضوع و مهارت نیز فرا گرفته شود؛ از این رو، برای

اطمینان از موفقیت آمیز بودن فعالیت های آموزشی، باید مطمئن شوید که کودک، پیش تر، زمینه های لازم را فرا گرفته است.

5. حذف محرک های زائد از موقعیت یادگیری

دامنه ی توجه کودکان - به ویژه کودکان زیر 7 سال- در بیش تر موارد، محدود است. این سبب می شود که اشیاء و هر آن چه در هنگام آموزش در معرض دید او باشند، توجه کودک را به خود جلب نمایند؛ در نتیجه کودک به آن چه می خواهیم آموزش دهیم، توجه کافی نمی کند. برای پیش گیری از این موضوع باید محیط آموزشی، بسیار ساده و به دور از وسایل زائد باشد.

6. طولانی نبودن زمان آموزش

طول مدت آموزش باید با میزان خستگی پذیری کودک تناسب داشته باشد. روشن است، زمان آموزش برای کودکان که زود خسته می شوند، نباید طولانی باشد.

7. کودک را با تکرار و تمرین زیاد خسته نکنیم

تکرار و تمرین زیاد در آموزش یک موضوع، از جمله روش هایی است که سبب یادگیری بهتر می شود؛ برای جلوگیری از خستگی کودک، بهتر است تکرار یک موضوع یا مطلب، به شیوه های گوناگون، ولی مداوم و منظم انجام گیرد؛ یعنی یک موضوع را با بهره گیری از روش های گوناگون و جذاب با کودک تمرین کنیم.

8. طرح پرسش هایی که کودک پاسخ آن ها را می داند

در ابتدای آموزش به کودک، از پرسیدن سؤال هایی که مطمئن هستید او

پاسخ آن‌ها را نمی‌داند، پرهیز کنید؛ زیرا این امر سبب احساس شکست و ناکامی کودک می‌گردد.

بی‌شک، تجربه‌ی شکست و ناکامی در یادگیری، افزون بر ایجاد حس حقارت و عدم اعتماد به نفس، سبب لطمه زدن به فرصت‌های بعدی یادگیری نیز می‌شود؛ از این رو، برای ایجاد اعتماد به نفس و انگیزه برای یادگیری‌های بعدی، باید از کودک سؤال‌هایی شود که پاسخ آن‌ها را می‌داند.

9. بهره‌گیری از آموزش غیرمستقیم

در برابر کودک رفتارهای خوب و درستی را که می‌خواهید یاد بگیرد، انجام دهید. او از چنین رفتارهایی تقلید خواهد کرد، به ویژه از کسانی که آن‌ها را به‌عنوان الگو پذیرفته باشد.

10. در آموزش به کودکان صبور باشید

صبور بودن یکی از اساسی‌ترین و مهم‌ترین ویژگی‌های آموزش موفق است. در آموزش، عجله نکنید؛ زیرا ممکن است نتیجه‌ی معکوس داشته باشد. بردبار باشید و به کودک فرصت دهید تا خود یاد بگیرد.

11. انتظار پیش‌رفت از کودک باید متناسب با توانایی او باشد

تلاش کنید توانایی‌های کودک را بشناسید و انتظارتان را از میزان پیش‌رفت او، با واقعیت منطبق سازید. در این صورت، نه تنها از پیش‌رفت کند و یا بازدهی کم کار خود نگران نخواهید شد، بلکه قادر خواهید بود سرعت آموزش را با توانایی کودک هماهنگ نمایید. این مسأله از سوی کودک نیز دارای اهمیت است، زیرا اگر

انتظار از او بالا باشد و او نتواند خود را به آن برساند، از نظر روانی لطمه خواهد دید و اگر انتظار از او پایین تر از توانایی هایش باشد، تلاش و کوشش لازم را نخواهد کرد.

12. در انجام فعالیت ها کم تر به کودک کمک کنید

تا جایی که کودک خود می تواند کاری را انجام دهد، به او آزادی عمل بدهید و تنها در مواردی که قادر به انجام آن فعالیت نباشد - برای ایجاد انگیزه و تداوم کار- به او کمک کنید.

به عبارت دیگر، در عوض کمک کردن و یا انجام کار به جای کودک، همواره، نقش راه-نما را داشته باشید.

13. بهره گیری از آموخته ها، خارج از محیط آموزشی

موفقیت در آموزش، به میزان بهره گیری از آموخته-های کودک، بیرون از موقعیت های آموزشی بستگی دارد. از این رو، تلاش کنید آن چه را کودک فرا می گیرد، در موقعیتهای واقعی مورد استفاده قرار دهد. برای نمونه، زمانی که کودک رنگ ها را یاد گرفت، باید از آن ها در موقعیت های گوناگون، از جمله: انتخاب رنگ لباس برای پوشیدن، توصیف اشیاء یا اسباب بازی ها و... بهره ببرد.

14. انجام فعالیت ها به شکل بازی و سرگرمی

برای ایجاد انگیزه ی یادگیری، کوشش کنید فعالیت ها را به صورت بازی و سرگرمی انجام دهید و از آموزش و انجام فعالیت ها به صورت خشک و بی روح خودداری نمایید. (1)

ص: 143

1- . فخریان، فاطمه، مقاله «یادگیری در کودک»، ماهنامه «پیام زن»، شماره 242، اردیبهشت ماه 1391.

اشاره

والدین باید فرزندان خود را نسبت به تسلیم در مقابل حق تعالی و تدین و دغدغه های ایمانی، آگاه و هدایت کنند.

متأسفانه در محیط های خانوادگی بعضاً دیده می شود والدین نسبت به این موضوع بی تفاوتند و این بی تفاوتی غالباً منجر به بی تفاوتی فرزندان نسبت به امور دینی و مذهبی و احکام شرعی شده و آنگاه به طور ناخواسته، فرهنگ خانوادگی تبدیل به سکولار می شود و رفته رفته، جامعه اسلامی از اسلام ناب، فاصله گرفته و به فرهنگ ابتذال و بیگانه کشیده می شود.

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

«وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ * أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهِهَا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»؛ (1) «و ابراهیم و یعقوب (در واپسین لحظات عمر،) فرزندان خود را به این آیین، وصیت کردند؛ (و هر کدام به فرزندان خویش گفتند:) فرزندان من! خداوند این آیین پاک را برای شما برگزیده است؛ و شما، جز به آیین اسلام [تسلیم در برابر فرمان خدا] از دنیا نروید! آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید؟! در آن هنگام که به فرزندان خود گفت: پس از من، چه چیز را می پرستید؟ گفتند: خدای تو، و خدای پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خداوند یکتا را، و ما در برابر او تسلیم هستیم.»

ص: 144

«وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ...»؛ یعنی ابراهیم فرزندان خود را به «ملت و کیش» سفارش کرد.

«فَلَا تَمُوتُنَّ...»؛ نهی از مردن، با این که مردن به دست خود آدمی نیست، و تکلیف باید به امر اختیاری متوجه بشود، از این باب است، که برگشت این امر غیر اختیاری با اختیار است، چون تقدیر کلام چنین است «از این معنا حذر کنید، که مرگ شما را دریابد، در حالی که به حال اسلام نباشید»، یعنی همواره ملازم با اسلام باشید، تا مرگتان در حال اسلامتان واقع شود، و این آیه شریفه باین معنا اشاره دارد، که ملت و دین، همان دین اسلام است، هم چنان که در جای دیگر فرمود:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»؛ «دین، نزد خدا اسلام است.» (1)

«وَالِإِلَهِ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ»؛ در این آیه کلمه «أب؛ پدر» بر جد و عمو و پدر واقعی اطلاق شده، با این که غیر از تغلیب مجوز دیگری ندارد.

و این خود برای بحث آینده که آزر مشرک، پدر واقعی ابراهیم نبوده، دلیل محکمی است، که انشاء الله بحشش خواهد آمد.

«إِلَهُهَا وَاحِدًا...»؛ در جمله قبل، به طور مفصل فرمود: «معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق»، و در جمله مورد بحث دوباره، ولی خیلی کوتاه، فرمود: «معبود یگانه»، تا توهمی را که ممکن بود از عبارت مفصل قبلی به ذهن برسد، (که لا بد غیر از معبود پدران ابراهیم معبودهای دیگری نیز هست) دفع کند.

«وَوَحْنٌ لَهُ مُسْلِمُونَ»؛ این جمله بیانی است برای عبادتی که در جمله: «بعد

از من چه چیز را عبادت می کنید» از آن سؤال شده بود، و می رساند آن عبادت که فرزندان در پاسخ پدر گفتند، عبادت به هر قسم که پیش آید نیست؛ بلکه عبادت بر طریقه اسلام است.

و در این پرسش و پاسخ روی هم رفته این معنا به چشم می خورد: که دین ابراهیم اسلام بوده، و دینی هم که فرزندان وی، یعنی اسحاق و یعقوب و اسماعیل و نواده های یعقوب، یعنی بنی اسرائیل و نواده های اسماعیل یعنی بنی اسماعیل خواهند داشت، اسلام است، و لا غیر، چه اسلام آن دینی است که ابراهیم از ناحیه پروردگارش آورده، و در ترك آن دین، و دعوت به غیر آن، احدی را دلیل و حجتی نیست.

بحث روایی

چند روایت در بیان اسلام و ایمان

در کافی از سماعه از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: نسبت ایمان به اسلام، نسبت کعبه است به حرم، ممکن است کسی در حرم (که زمینی به مساحت 489/291407 کیلومتر مربع است) (1) بوده باشد، ولی در کعبه نباشد،

ص: 146

1- . کتاب «مرآت الحرمین» مساحت حرم را از مسجد الحرام سابق به چهار ناحیه از دایره حرم بدینسان معین نموده: الف. از مسجد الحرام تا اضائه 12097/5 متر. ب. روبروی آن یعنی از مسجد الحرام تا وادی نخله که سمت عراق است 13353 متر. ج. از مسجد الحرام تا عرینه 18333 متر. د. از مسجد الحرام تا تنعیم 6148 متر. که اگر دو تایی اول را با هم جمع کنیم قطر دایره حرم در بین این دو نقطه 25451/5 متر می شود و اگر دو تایی دوم را که تقریباً روبروی همدیگر با هم جمع کنیم 24481 متر می شود که قطر متوسط این دایره 24966 متر است و در نتیجه می توان به طور تقریب گفت مساحت حرم عبارتست 489291407 متر مربع که اگر در عدد میلیون تقسیم شود عبارت می شود از 489/291407 کیلومتر مربع. (صبری پاشا، ایوب، مرآت الحرمین، ص: 225)

ولی ممکن نیست کسی در کعبه (که تقریباً وسط این سرزمین است) باشد، و در حرم نباشد (پس کسی هم که ایمان دارد، حتماً مسلمان نیز هست، ولی چنان نیست که کسی که مسلمان باشد، حتماً ایمان هم داشته باشد).⁽¹⁾ و در همان کتاب باز از سماعه از امام صادق (علیه السلام) روایت آورده، که فرمود: (اسلام آن ست که بزبان شهادت دهی: که معبودی جز خدا نیست، و این که نبوت و رسالت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را تصدیق داری)، با همین دو شهادت است که خونها محفوظ می شود، و زن دهی و زن خواهی و نیز ارث جریان مییابد، و تشکیل جامعه اسلامی هم بر طبق همین ظاهر است، و اما ایمان به خدا عبارتست از هدایت یافتن، و ثبوت آثار اسلام در قلب.⁽²⁾

مؤلف: بر طبق این مضمون روایات دیگری نیز هست⁽³⁾، و این روایات بر همان بیان قبلی درباره مرتبه اول اسلام و ایمان دلالت می کند.

و نیز در همان کتاب از برقی از علی (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: اسلام عبارت است از تسلیم، و تسلیم عبارتست از یقین⁽⁴⁾.

و نیز در همان کتاب از کاهل از امام صادق (علیه السلام) روایت آورده، که فرمود: اگر مردمی خدای را- به یگانگی و بدون شریک- بپرستند، و نماز را بیای دارند، و زکات

ص: 147

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 28.

2- . همان، ج 2، ص: 25.

3- . همان، ج 2، ص: 25.

4- . همان، ج 2، ص: 45.

را بدهند، و حج خانه خدا کنند، و روزه رمضان را بگیرند، ولی به یکی از کارهای خدا و یا رسول او اعتراض کنند، و بگویند چرا بر خلاف این نکردند، با همین اعتراض مشرک می شوند، هر چند بزبان هم نیاورند، و تنها در دل بگویند، (تا آخر حدیث).⁽¹⁾

این دو حدیث به مرتبه سوم از اسلام و ایمان اشاره دارند.

و در بحار الأنوار از ارشاد دیلمی، یکی از احادیث معراج را با دو سند آورده، که از جمله مطالب آن این است که خدای سبحان بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای احمد (صلی الله علیه و آله)! هیچ میدانی کدام زندگی گواراتر، و کدام حیات جاودانه تر است؟ عرضه داشت: پروردگارا، نه، فرمود: اما عیش گوارا، آن عیشی است که صاحبش از ذکر و یاد من سست نشود، و نعمت مرا فراموش نکند، و جاهل به حق من نشود، شب و روز رضای مرا طلب کند.

و اما حیات جاودان، آن حیاتی است که یکسره و همه دقایقش به نفع صاحبش تمام شود، و آن چنان در بهره گیری از آن حریص باشد، که دنیا در نظرش خوار گردد، و کوچک شود، و در مقابل، آخرت در نظرش عظیم شود، و خواست مرا بر خواست خودش مقدم بدارد، و همه در پی بدست آوردن رضای من باشد، حق نعمتم را عظیم شمرد، رفتاری را که با او کردم به یاد آورد، شب و روز در برابر هر کار زشت و گناه مراقب من باشد، قلب خویش را از آن چه ناخوشایند من است پاك کند، شیطان و وساوس او را دشمن بدارد، و ابلیس را بر قلب خود مسلط نسازد، و در آن راه ندهد.

ص: 148

که اگر چنین کند، محبتی در دلش می افکنم که فکر و ذکرش، و فراغ و اشتغالش، و هم و غمش، و گفتگوی شهمه از نعمت های من شود، آن نعمت ها که به سایر اهل محبتم دادم، و در نتیجه چشم و گوش دلش را باز کنم، تا دیگر با قلب خود بشنود، و با قلب ببیند، و به جلال و عظمت نظر کند، و دنیا را بر او تنگ کنم، و آن چه لذت دنیایی است از نظرش بیندازم، تا حدی که آن را دشمن بدارد. و همان طور که چوپان گله را از ورطه های هلاکت دور می کند من او را از دنیا و آن چه در آن ست دور می کنم، آن وقت است که از مردم می گریزد، آن هم چه گریزی؟ و در آخر از دار فنا به دار بقاء، و از دار شیطان به دار رحمان منتقل می شود.

ای احمد! من او را بزیور هیبت و عظمت می آرایم، این است آن عیش گوارا و آن حیات جاودان، و این مقام خاص دارندگان رضا است، پس هر کس بر وفق رضای من عمل کند، مداومت و ملازمت بر سه چیز را به او بدهم، اول آن که با شکری آشنایش می کنم، که دیگر (مانند شکر دیگران) آمیخته با جهل نباشد، و قلبش را آن چنان از یاد خودم پر کنم، که دیگر جایی برای نسیان در آن نباشد و آن چنان از محبت خودم پر کنم، که دیگر جایی برای محبت مخلوقها در آن نماند.

آن وقت است که وقتی به من محبت میورزد، به او محبت میورزم، و چشم دلش را به سوی جلالم باز می کنم، و دیگر هیچ سری از اسرار خلقم را از او مخفی نمی دارم و در تاریکی های شب و روشنایی روز با او راز می گویم، آن چنان که دیگر مجالی برای سخن گفتن با مخلوقین و نشست و برخاست با آنان برایش نماند، سخن خود و ملائکه ام را بگوشش می شنویم، و با آن اسرار که از خلق خود پوشانده ام آشنایش سازم.

جامه حیا بر تنش بپوشانم، آن چنان که تمامی خلایق از او شرم بدارند، و چون در زمین راه می رود، آمرزیده برود، ظرفیت و بصیرت قلبش را بسیار کنم، و هیچ چیز از بهشت و آتش را از او مخفی ندارم، و او را با آن دلهره ها و شدائد که مردم در قیامت گرفتارش آیند، و با آن حساب سختی که از توانگران و فقراء و علماء و جهال می کشم، آشنایش می سازم، وقتی او را در قبر می خوابانند، نکیر و منکر را بر او نازل کنم، تا بازجویش کنند، در حالی که هیچ اندوهی از مردن، و هیچ ظلمتی از قبر و لحد، و هیچ همی از هول مطلع نداشته باشد.

آن گاه میزانی برایش نصب کنم، و نام های برایش بگشایم، و نامه اش را به دست راستش بدهم، او را در حالی که باز، و روشن است، بخواند و آن گاه بین خودم و او مترجمی نگذارم، این صفات دوست داران است.

ای احمد! هم خود را، هم واحد کن، و زیانت را زبانی واحد، و بدنت را بدنی زنده ساز، که تا ابد غافل نماند، چه هر کس از من غافل شود، من در امر او بی اعتنا شوم، دیگر باکی ندارم که در کدام وادی هلاک شود. (1)

و نیز در بحار الأنوار از کافی، و معانی الأخبار، و نوادر راوندی، با چند سند مختلف از امام صادق و امام کاظم (علیه السلام)، روایتی آورده که ما عبارت کافی را در این جا نقل می کنیم، و آن این است که رسول خدا به حارثة بن مالک بن نعمان انصاری برخورد کرد و از وی پرسید:

حالت چطور است ای حارثة؟ عرضه داشت: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) مؤمنی هستم حقیقی، حضرت فرمود: برای هر چیزی حقیقی و نشانه ایست، نشانه این که ایمانت حقیقی است چیست؟ عرضه داشت یا رسول الله (صلی الله علیه و آله)! دلم از دنیا کنده

ص: 150

شده، و در نتیجه شب‌ها بخواب نمی‌روم، و روزه‌های گرم را روزه می‌دارم، و گویی بعرش پروردگارم نظر می‌کنم که برای حساب افرشته شده، و گویی به اهل بهشت می‌نگرم، که در بهشت به زیارت یکدیگر می‌روند، و گویی ناله‌های اهل دوزخ را می‌شنوم، حضرت فرمود: بنده ای است که خدا قلبش را روشن ساخته، (و سپس رو کرد بحارثه و فرمود): دیده ات باز شده، قدرش را بدان، و بر آن ثابت قدم باش (1).

این دو روایت پیرامون مرتبه چهارم از اسلام و ایمان سخن می‌گویند و در خصوصیات معنای آن دو، روایاتی بسیار و متفرق هست، که مقداری از آن‌ها را در طی این کتاب ایراد می‌کنیم انشاء الله تعالی.

آیات مورد بحث هم به بیانی که می‌آید این روایات را تأیید می‌کند، این نکته را هم باید دانست که در مقابل هر مرتبه از مراتب ایمان و اسلام، مرتبه ای از کفر و شرک قرار دارد، این نیز معلوم است که هر قدر معنای اسلام و ایمان دقیق تر و راهش باریک تر شود، نجات از شرک و کفری که در مقابل آن است دشوارتر می‌شود.

این نیز واضح است که هیچ مرتبه ای از مراتب پائین اسلام و ایمان، با کفر و شرک در مرتبه بالاتر و ظهور آثار آن دو منافات ندارد (مثلاً کسی که در حد اقل از اسلام و ایمان است، ممکن است ریای در عبادت از او سر بزنند، و چنان نیست که اگر ریاکاری نمود بگوئیم: اصلاً مسلمان نیست).

و این دو نکته خود دو اصل اساسی است، که فروعاتی بر آن مترتب می‌شود، مثلاً یکی از فروعاتش این است که ممکن است در یک مورد معین باطن آیات قرآنی

ص: 151

با آن مورد منطبق بشود، ولی ظواهر آن منطبق نگردد این اجمال مطلب است، که باید آن را در نظر داشته باشی تا آن که انشاء الله به تفصیلش بررسی.

و در تفسیر قمی، در ذیل جمله «وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ»، فرموده اند: منظور از آن مزید نظر کردن به رحمت خدا است. (1) و در تفسیر مجمع البیان از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت آورده، که فرمود: خدای تعالی می فرماید:

من برای بندگان صالحم چیزها تهیه کرده ام، که نه چشمی آن را دیده و نه گوشی شنیده، و نه به قلب بشری خطور کرده است. (2)

معنای این دو روایت با بیانی که برای معنای صلاح کردیم روشن می شود (و خدا رهنمون است).

و در تفسیر عیاشی (3) در ذیل جمله «أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ...»؛ از امام باقر (علیه السلام) روایت شده، که فرمود: «این آیه درباره قائم (علیه السلام)، صادق است».

در تفسیر صافی، در ذیل همین گفتار، گفته: شاید مراد امام باقر (علیه السلام) این باشد که آیه درباره ائمه از آل محمد (علیهم السلام) باشد، چون هر قائمی از ایشان در هنگام مرگ، به قائم بعد از خود، و به همه فرزندان این سفارش می کرد، و آنان هم همین پاسخ را می دادند. (4). (5)

ص: 152

- 1- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ج 2، ص: 327.
- 2- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 8، ص: 191، ح 168.
- 3- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 61، ح 102.
- 4- . فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، تفسیر صافی، ج 1، ص: 142.
- 5- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 1، ص: 462.

15. حقوق متقابل فرزند، و پدر و مادر

حضرت علی (علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا وَإِنَّ لِلْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَحَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ وَيُحَسِّنَ آدَبَهُ وَيُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ؛ (1)

برای فرزند بر عهده پدر حقی است، و برای پدر نیز بر عهده فرزند حقی است. حق پدر بر فرزند این که پدر را در همه امور جز در معصیت خدا اطاعت کند، و حق فرزند بر پدر این که برای او نام نیکو قرار دهد، و وی را نیکو تربیت نماید، و به او قرآن تعلیم دهد.»

16. تربیت و آموزش مهارت ها و اکرام فرزند در سنین مختلف

اشاره

امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود:

«كودك را تا هفت سال بیورند، و هفت سال آموزش دهند و هفت سال به کار و فعالیت وادارند، و تا بیست و پنج سالگی قامتش بلند گردد و تا سی و پنج سالگی عقل غریزش کامل گردد و از آن، پس تجربه آموزد.» (2)

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«الْغُلَامُ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَيَتَعَلَّمُ الْكِتَابَ سَبْعَ سِنِينَ وَيَتَعَلَّمُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ سَبْعَ سِنِينَ؛ (3)

کودک خود را تا هفت سال برای بازی رها کن، و هفت سال دیگر او را تحت آموزش قرآن قرار ده، و هفت سال به آن، حلال و حرام خدا را آموزش دهید.»

ص: 153

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 546.

2- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، ج 5، ص: 178.

3- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 6، ص: 47.

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ، ثُمَّ ضُمَّهُ إِلَيْكَ سَبْعَ سِنِينَ فَادَّبَهُ بِأَدَبِكَ وَالْزَمَهُ نَفْسَكَ سَبْعًا فَإِنْ أَفْلَحَ وَإِلَّا فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا خَيْرَ فِيهِ؛ كودك خود را تا هفت سال به بازی رها کن، و هفت سال دیگر او را تحت تربیت و آموزش قرار ده، و هفت سال با خود هم دم و هم راز ساز، پس اگر در صراط حق بود و از باطل گریزان و سعادت خود را دریافت که بسیار خوب و اگر نه چنین شد امید خیری در وجودش نخواهد بود.»

جمیل بن دراج و (دیگران) از امام صادق(علیه السلام) روایت می کنند که فرمود:

«بَادِرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالْحَدِيثِ (1) قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَكُمْ إِلَيْهِمُ الْمُرْجَةُ؛ (2) پیش از آن که مرجئه در مورد فرزندان تان (جوانان تان) از شما پیشی گیرند، در آموزش حدیث به آنان شتاب کنید.»

مرجئه چه کسانی هستند؟

مرجئه نام فرقه ای است که پایان نیمه اول قرن یک هجری پدید آمد.

لغت مرجئه از مرجی به معنای تأخیر افکندن می آید؛ به این معنا که آنان کسی را که گناه کبیره مرتکب شده باشد، مخلد در آتش نمی دانستند، بلکه کار او را به خدا واگذار می کردند و به همین دلیل مرجئه نام گرفتند.

مرجئه، پس از خوارج به وجود آمدند و سؤال اصلی و اولیه شان این بود که

ص: 154

1- . في بعض النسخ «بادروا أحداثكم»].

2- . أي علموهم في شرح شباههم بل في أوائل ادراكهم و بلوغهم التميز من الحديث ما يهتدون به إلى معرفة الأئمة عليهم السلام و التشيع قبل ان يغويهم المخالفون و يدخلهم في ضلالتهم فيعسر بعد ذلك صرفهم عن ذلك، و المرجئة في مقابلة الشيعة من الارحاء بمعنى التأخير لتأخيرهم عليا(عليه السلام) عن مرتبته، و قد يطلق في مقابلة الوعيدية الا أن الأول هو المراد هنا.

آیا مرتکب گناه کبیره در آتش مخلد خواهد بود یا نه؟ به دنبال این، سؤال از حدود ایمان به میان آمد.

آنان معتقد بودند ایمان بر گفتار زبانی و گفتار زبانی بر عمل مقدم است و کسی که عملی نداشته باشد، اما ایمان داشته باشد رستگار خواهد بود.

اعتقاد آنان این بود که اگر کسی ایمان داشته باشد و گناه کند ضرری نخواهد کرد و رستگار است، چنانچه اگر کافر، عملی خوب به جا بیاورد، چون کافر است بهره ای از عمل خود نخواهد برد.

نقطه اشتراک تمامی طرف داران مرجئه، جدا کردن حوزه ایمان از عمل است، اما درباره ماهیت ایمان اختلاف هایی بین آنان وجود دارد.

بعضی ایمان را همان معرفت دانسته اند، عده ای دیگر علاوه بر معرفت خضوع قلبی را اضافه کرده اند و بعضی تصدیق (اقرار زبانی) را لازم دانسته اند.

در نظریه افراطی گری ایمان همان تصدیق است و اقرار زبانی و اصولاً معرفت خدا ربطی به تعریف ایمان ندارد.

مسأله دیگری که وجود دارد درباره داخل شدن اعتراف به حقانیت رسولان در مفهوم ایمان است که این مسأله نیز مورد اختلاف است.

یکی دیگر از مسائل اختلافی درباره همین مسأله ایمان، ارتباط درونی اجزای ایمان و مرز کفر است.

به تبع اختلاف نظر در مفهوم ایمان در مرز کفر هم اختلاف هایی به وجود آمده است؛ مثلاً اگر ما ایمان را فقط معرفت بدانیم طبیعتاً جهالت مرز کفر است.

البته باید توجه داشت با توجه به فلسفه پیدایش مرجئه، کشش اصلی به

سمت اثبات ایمان و دور شدن از تکفیر و کفر است، در این صورت شرایط برای ایمان سهل تر و برای تکفیر دشوارتر است، اشعری می گوید: مرجئه جز کسانی را که همه امت بر تکفیر آن ها اجماع دارند، کافر نمی دانند.

در کنار این مطلب، توجه به این مسأله که عضدالدین ریجی می نویسد، جمهور فقها و متکلمان احدی از اهل قبله را تکفیر نمی کنند جالب و تأمل برانگیز است.

مفهوم فسق نزد مرجئه

مرجئه با اصرار بر استقلال ایمان از عمل، مرتکب کبیره را داخل در حوزه ایمان کرده اند، برخلاف خوارج که اصرار بر کفر مرتکب کبیره دارند.

معتزله نیز حد وسط اختیار کرده و مفهوم فسق را برای حل این مسأله عنوان کرده اند، به طوری که او را تنها فاسق می خوانند، نه مومن و نه کافر. مرجئه نیز این تعبیر را درباره مرتکب کبیره به کار می برند، اما او را مومن می دانند.

البته اطلاق فسق، بین فرقه های مختلف خوارج شدت و ضعف دارد.

مسأله وعید و نظریه مرجئه

مرجئه، جدا از آن که اصرار بر آن دارند مرتکب کبیره را از خلود در جهنم معاف سازند، تمایل دارند درباره ورود موقت او نیز مفری بیابند که البته در این راه با مشکلات عدیده ای که مهم ترین آن ها ظواهر برخی آیات قرآن است رو به رو شده اند.

در این باره که آیا اصولاً وعید (عذاب) برای فساق در قرآن آمده است یا خیر،

دیدگاه های مختلفی از ناحیه مرجئه مطرح شده است که بعضا با قدری یا جبری بودن قائل مرتبط است.

در یک تقسیم کلی می توان مرجئه را از دو حیث نگریست:

الف. کسانی که درباره حضرت علی و عثمان قضاوتی نکردند و کار آنان را به خدا واگذار کردند (مرجئه در رابطه با مسائل اجتماعی)؛

ب. گروهی که قائلند ایمان تنها گفتار است و عمل در آن نقشی ندارد (مرجئه در رابطه با مسائل اعتقادی و کلامی).

از حیث دوم مرجئه خود به چند فرقه تقسیم شده اند که عبارتند از:

1. قائلین به تأخیر و جدایی عمل از ایمان و این که ایمان قابل نقص و زیادت نیست و استثنا نمی پذیرد، به این گروه مرجئه الفقهاء می گویند. عده ای از اهل کلام مثل اشاعره و ماتریدیه و ابو حنیفه و بعضی فقها در این جرگه داخل شدند پیدایش این نظریه را بین سال های 73 تا 83 هجری قمری دانسته اند.

2. قائلین به این که ایمان مجرد معرفت بوده و معصیت به ایمان ضرری نمی رساند. جهمیه و غیلانیه و شمیره از این گروهند. به این عده «مرجئه غالی» می گویند.

3. قائلان به این که ایمان فقط قول زبانی است و حتی معرفت در آن نقشی ندارد. این نظریه را به کرامیه نسبت داده اند.

برای مرجئه تقسیمات دیگری هم ذکر کرده اند؛ مثل یونسیه، عبیدیه، عنسانیه، بوثوبانیه، توفیه و صالحیه که به اعتبار مشایخ این فرقه ها نامگذاری شده اند.

درباره حیث اول می توان به صورت کلی تر چنین گفت: مرجئه گروهی بودند

که در رابطه با امور مشتبه، قضاوتش را به روز قیامت واگذار می کنند تا خداوند درباره آن امور تصمیم بگیرد.

این اعتقاد در صور مختلفی ظهور کرد که یک نمونه آن را ما ذکر کردیم.

مکتب اعتقادی مرجئه برای امویان که از ارتکاب گناهان بزرگ در نهان و آشکار پروایی نداشتند، پناهگاه و ماوای خوبی بود.

گفته شد مرجئه کار مرتکبین گناهان کبیره را به خدا واگذار می کردند.

آنان را در آتش مخلد نمی دانستند و برای این سخن، آیه 106 سوره توبه را دلیل بر ادعای خود می آوردند؛

«وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لَأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»؛ «و گروهی دیگر، به فرمان خدا واگذار شده اند (و کارشان با خداست)؛ یا آن ها را مجازات می کند، و یا توبه آنان را می پذیرد (، هر طور که شایسته باشند)؛ و خداوند دانا و حکیم است!»

نظر کلی آنان در این باب این است که وقتی شخصی با روشی مورد قبول مسلمین (اجماع، مراجعه به شورای اهل حل و عقد یا نص خلیفه پیشین) به خلافت رسید باید امر او را اطاعت کرد و اطاعت فرمان او را واجب شمرد.

مرجئه عصمت را در تعیین امام شرط نمی دانند و اصولاً وارد در بحث امامت مفضول و فاضل نمی شوند.

همان طور که قبلاً گفتیم اینان مستقیم و یا غیر مستقیم در ارتباط با خلفای اموی به طرح عقاید خویش می پرداختند.

این سلسله از عقایدشان، بسیار مقبول دستگاه های حکومتگر نیمه دوم قرن اول هجری و اوایل نیمه دوم هجری بوده است.

در زمینه خلافت علی بن ابیطالب (علیه السلام)، ضمن قبول امامت و خلافت آن حضرت و مشروع دانستن آن، قاطعانه معتقدند آن حضرت از خلافت و امامت مسلمین، سهمی بیش از خلیفه چهارم بودن، ندارد.

در میان مسلمین، رهبران مرجئه تنها ابو ثوبان مرجی بنیانگذار فرقه ثوبانیه است که اعتقاد دارد غیر قریشی نیز می تواند امام باشد و بر آن است که هر کس اقامه کتاب و سنت کند، می تواند امام باشد.

او معتقد است که امامت به اجماع اثبات می گردد، اما تقریباً همه فرق دیگر مرجئه اصل و نسب را در موضوع امامت شرط دانسته و اعتقاد دارند امام باید قریشی باشد.

اهمیت مرجئه از حیث سیاسی بیش تر با توجه به دوره حکومت بنی امیه و علی الخصوص حکومت معاویه و یزید مشخص می شود؛ معاویه که خود فرزند ابوسفیان از بزرگان قریش بود؛ فرزند کسی که اسلام نیاورد، مگر زمانی که از جان خود بیمناک شد.

معاویه کسی بود که نسبت به اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) - که هنوز در زمان خلافت او زنده بودند - هیچ فضیلتی نداشت تا به او اولویتی برای خلافت ببخشند.

او کسی بود که هیچ تقیدی به شعائر الهی چه در زندگی شخصی و چه در اداره حکومت نداشت.

از مهم ترین کارهایی که او با این سابقه نه چندان روشن برای موجه جلوه دادن قدرت خود انجام داد، تبدیل خلافت به سلطنت بود.

سلطنت دارای یک خصیصه اصلی است و آن این که در سلطنت مردم

می باید کاملاً نسبت به سلطان مطیع باشند و کوچک ترین اعتراضی به شیوه عمل سلطان ننمایند و سلوک سلطان را عین حق بدانند.

این خواسته با توجه به این که هنوز بیش از سه دهه از وفات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نگذشته بود و با فرهنگ نبوی تقابل آشکار داشت، براحتی محقق نمی شد.

معاویه برای تحقق بخشیدن سلطنت نیازمند پشتوانه ای تئوریک داشت و این پشتوانه از طریق تفکر ارجائی قابل حصول بود.

با توجه به چگونگی شکل گیری اندیشه مرجئه از حیث تاریخی دست پنهان امویان را در آن می بینیم.

اندیشه مرجئه در ابتدا به این شکل به وجود آمد که گویی گروهی از مسلمانان نمی خواهند خدشه ای بر جامه تقوی و اعتقاد آنان وارد شود.

این عده درباره قتل عثمان گفتند برخی یاران عثمان می گویند او مظلوم کشته شده است؛ ما تصدیق می کنیم.

عده ای می گویند علی و یاران او برحقند و ما همگی آن ها را بر حق می دانیم.

ما نه آنان را محکوم می کنیم و نه حمایت.

اما همگی آن ها را به خداوند وا می گذاریم تا خود در مورد آن ها داوری کند.

پیش زمینه این سخن این است که سبب قتل عثمان؛ علی (علیه السلام) و یاران او هستند.

یعنی امری را که توسط معاویه و یارانش به علی (علیه السلام) نسبت دادند و حضرت علی (علیه السلام) و یارانش هیچ گاه آن را نپذیرفتند، از پیش برای مرجئه پذیرفته شده است.

آن ها، پس از پذیرفتن این مطلب می گویند ما نمی دانیم علی (علیه السلام) که عثمان را کشت بر حق بوده است و یا این که عثمان مظلوم کشته شده است.

تقویت اندیشه مرجئه در زمان خلافت معاویه و یزید سبب شد که مخالفت علنی اعمال خلیفه با شرایع اسلام به این شکل توجیه شود که اولاً مرتکب کبائر از دایره اسلام خارج نیست و بنابراین خلیفه زمان که مرتکب کبائر شده، هنوز مومن است و از این جهت منعی در ادامه خلافت او نیست.

در ثانی در امور سیاسی، خلیفه خود می داند چه کند و ما از درستی و نادرستی اعمال او مطلع نیستیم و قضاوت در مورد اعمال او به خداوند در روز جزا مربوط می شود.

خلیفه اموی به صرف این که مرتکب اعمالی شده باشد که مسلمین آن را گناه می دانند، از عضویت در امت اسلامی محروم نمی شود.

بنابراین، قیام علیه امویان مشروع نبود و مرجئه مقدم بر هر چیز، گروهی بودند که از امویان بر مبنای احکام دین پشتیبانی می کردند.

نتیجه چنین اندیشه ای این بود که نخبگان جامعه به زهد و انزوای سیاسی روی آوردند و از اعتراضات سیاسی پرهیز کنند و زمینه سلطنت بنی امیه فراهم تر شود.

البته بعدها در حکومت بنی امیه بین مرجئه و حکومت اختلافات و حتی نزاع هایی به وجود آمد که علت آن از حوصله این مقاله خارج است.⁽¹⁾

و یعقوب بن سالم از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که فرمود:

«كودك هفت سال بازی می کند و هفت سال [خواندن و] نوشتن فرامی گیرد و هفت سال حلال و حرام می آموزد.»⁽²⁾

ص: 161

1- . جهت مطالعه بیشتر تر. ک: مطهری، مرتضی، حماسه حسینی؛ شهیدی، سیدجعفر، قیام امام حسین (علیه السلام) و جعفری، محمد تقی، امام حسین شهید فرهنگ پیشرو انسانیت.

2- . بروجردی، حسین، جامع احادیث الشیعة فی احکام الشریعة، ج 22، ص: 513.

روایت در کتاب «جامع أحادیث الشیعه» آمده است (1):

در وصیت امیر مؤمنان (علیه السلام) به امام حسن مجتبی (علیه السلام) آمده:

«... بنی اِنِّی لَمَّا رَأَيْتُنِیْ قَدْ بَلَغْتُ سِنَّاً وَرَأَيْتُنِیْ اِزْدَادُ وَهِنًا بَادَرْتُ بِوَصِيَّتِيْ اِلَيْكَ وَاوْرَدْتُ خِصَالًا مِنْهَا قَبْلَ اَنْ يَّعْجَلَ بِيْ اَجَلِيْ دُونَ اَنْ اُفْضِيَ اِلَيْكَ بِمَا فِيْ نَفْسِيْ اَوْ اَنْ اُنْقَضَ فِيْ رَأْيِيْ كَمَا نَقَصْتَ فِيْ جِسْمِيْ اَوْ يَسْبِقُنِيْ اِلَيْكَ بَعْضُ غَلْبَاتِ الْهَوَى اَوْ فِتْنِ الدُّنْيَا فَتَكُونَ كَالصَّعْبِ التَّفْوْرِ وَاِنَّمَا قَلْبُ الْحَدَثِ كَالْاَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا اَلْقِيَ فِيْهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَهُ فَبَادَرْتُكَ بِالْاَدْبِ قَبْلَ اَنْ يَّقْسُوَ قَلْبَكَ وَيَشْتَغَلَ لُبُّكَ الْخَبْرُ؛ اِيْ پَسْرِ عَزِيْزِمِ هِنْكَامِيْ كِه دِيْدِمِ سَالِيَانِيْ اَز مَن گَزْدَشْتِ وَ تَوَانَايِيْ اَم رُو بِه كَاسْتِي رَفْتِ بِه نُوَشْتَنِ وَصِيَّتِ بَرَايِ تُو شْتَابِ كَرْدَمِ وَ قَطْعَه هَايِيْ اَز وَصِيَّتَمِ رَا بَرَايِ تُو بَرِ شَمْرَدَمِ پِيْشِ اَز اَن كِه اَجَلَمِ فَرَا رَسَدِ وَ رَا زَهَايِ دَرُوْنَمِ رَا بِه تُو مَنْتَقَلِ نَكْرَدِه بَاشَمِ وَ يَا دَر فِكْرَمِ كَاسْتِي پَدِيْدِ اَيْدِ اَن كُوْنِه كِه دَر بَدَنَمِ پَدِيْدِ اَمْدِه وَ يَا هَوَاهَايِ مَسْلَطُ نَفْسَانِيْ وَ يَا فِتْنَه هَايِ دُنْيَا بَر تُو هَجُوْمِ اَوْرَدِ وَ تُو چُوْنِ كَسِي شُوِي كِه تَن نَمِي دِهْدِ وَ چَمُوْشِي مِي كَنْدِ وَ قَلْبِ نُوچُوَانِ چُوْنِ زَمِيْنِ كَاشْتِه نَشْدِه اَمَادِه پَدِيْرَشِ هَر بَدْرِي اَسْتِ كِه دَر اَن پَاشِيْدِه شُوْدِ، پَسِ دَر تَرْبِيْتِ تُو شْتَابِ كَرْدَمِ پِيْشِ اَز اَن كِه دَلِ تُو سَخْتِ شُوْدِ وَ عَقْلِ تُو بِه چِيْزِ دِيْگَرِي مَشْغُوْلِ گَرْدَد...»

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«أَكْرَمُوا اَوْلَادَكُمْ وَاَحْسِنُوا اَدْبَهُمْ يَغْفِرْ لَكُمْ؛ فَرَزَنْدَانِ تَانِ رَا گَرَامِي دَارِيْدِ وَ نِيْكَو اَدْبِ كَنِيْدِ، اَمْرَزِيْدِه مِي شُوِيْد.»

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در جای ديگري فرمود:

ص: 162

«لأن يؤدّب أحدكم ولده خیر له من أن يتصدّق بنصف صاع كلّ يوم؛ اینکه یکی از شما فرزندش را ادب نماید برای او بهتر از این است که هر روز نیم صاع (یک کیلو و نیم) صدقه دهد.»

آن حضرت (صلی الله علیه و آله) به برخی از اطفال نگاه می کرد و می فرمود:

«ویل لأولاد آخر الزّمان من آبائهم فقيل يا رسول الله من آبائهم المشركين فقال لا من آبائهم المؤمنین لا یعلمونهم شیئاً من الفرائض وإذا تعلّموا أولادهم منعوهم ورضوا عنهم بعرض يسير من الدّنيا فأنا منهم بری ء وهم منی بُرّاء؛ وای بر فرزندان آخر الزمان از دست پدران شان! سؤال شد: ای رسول خدا! از دست پدران مشرک شان. حضرت فرمود: نه از دست پدران مؤمن شان که چیزی از واجبات را به آنان نمی آموزند و هنگامی هم که فرزندان شان بیاموزند پدران آنان را منع می کنند و تنها به داشتن متاع کمی از دنیا از آنان راضی می شوند. من از این پدران و آنان از من بیزارند.»

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود:

«علّموا صبیانکم الصّلاة وخذوهم بها إذا بلغوا الحلم؛ به فرزندان تان نماز را بیاموزید و هنگامی که محتلم می شوند آنان را به نماز بگیریید. (درباره نماز مؤاخذه کنید).»

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«علّموا أولادکم السّباحة والرّماية؛ به فرزندان تان شنا و تیراندازی بیاموزید.»

عبداللّه بن فضاله گوید: از امام صادق و امام باقر (عهما) شنیدم که می فرمودند:

«إذا بلغ الغلام ثلاث سنين يقال له قل لا إله إلا الله سبع مرّات ثم یترك حتّى تتمّ له ثلاث سنين وسبعة أشهر وعشرون يوماً فيقال له قل محمّد رسول الله سبع مرّات ویترك حتّى يتمّ له أربع سنين ثمّ يقال له قل سبع مرّات صلّ الله علی محمّد وآله

ثم يترك حتى يتم له خمس سنين ثم يقال له أيهما يمينك وأيهما شمالك فإذا عرف ذلك حوّل وجهه إلى القبلة ويقال له اسجد ثم يترك حتى يتم له سبع سنين فإذا تم له سبع سنين قيل له اغسل وجهك وكفّيك فإذا غسلهما قيل له صلّ ثم يترك حتى يتم له تسع سنين فإذا تمت له تسع سنين علّم الوضوء وضرب عليه وأمر بالصلاة وضرب عليها فإذا تعلّم الوضوء والصلاة غفر الله عزّ وجلّ (له و فقيه) لوالديه إن شاء الله؛ هنگامی که پسر سه ساله شود به او گفته می شود: بگو لا اله الا الله هفت بار، سپس رها می گردد تا سه سال و هفت ماه و بیست روزش کامل گردد، پس به او گفته می شود که بگو: محمد رسول خداست، هفت بار. باز رها می شود تا چهار سالش کامل گردد سپس به او گفته می شود که هفت بار بگو صلی الله علی محمد وآله (درود خدا بر محمد و خاندان او باد) سپس رها می گردد تا پنج سالش کامل گردد، پس از آن به او گفته می شود: دست راست و چپت کدام است و چون دست راست و چپش را شناخت چهره اش را به سوی قبله می گرداند و به او گفته می شود سجده کن. سپس رها می شود تا هفت سالش کامل شود و چون هفت سال او تمام گشت به او گفته می شود صورت و دو دستت را بشوی و چون این دو را شست به او گفته می شود نماز بخوان سپس رها می شود تا نه سالش کامل گردد و چون نه سالش تمام شد وضو به او می آموزند و برای وضو او را تنبیه می کنند و دستور نماز خواندن به او داده می شود و برای نماز تنبیه می گردد و چون وضو و نماز را آموخت خداوند او و پدر و مادرش را می آمرزد ان شاء الله.»

وفی رواية السّکونی (2) قوله (علیه السلام) ابلغوا معلّمکم إن ضربکم فوق ثلاث ضربات فی الأدب اقتص منه. (1)

ص: 164

1- . بروجردی، حسین، جامع أحادیث الشيعة فی احکام الشريعة، ج 26، ص: 850.

حکم شرعی تنبیه و تأدیب بدنی کودک

حکم شرعی تنبیه و تأدیب بدنی کودک (1)

به هیچ عنوان شرع توصیه به زدن و آسیب زدن به کودک نمی کند، بلکه لازم است درک صحیحی از رفتارهای کودکان و نوجوانان داشته باشیم و با کرامت و بزرگی با آن ها باید صحبت کنیم و اگر هم خطایی می بینیم به درستی او را راهنمایی کنیم.

استفتاء و پاسخ چند تن از آیات عظام

طبق ماده 49 قانون مجازات اسلامی، اطفال نابالغ از مسوولیت کیفری مبرا هستند یعنی مورد تنبیه و مجازات قرار نمی گیرند و طبق تبصره 2 همین ماده هرگاه برای تربیت اطفال بزهکار تنبیه بدنی آنان ضرورت پیدا کند تنبیه بایستی به میزان و مصلحت باشد. طبق نظر برخی از صاحب نظران حقوقی این ماده قانونی اعمال خشونت بر کودک را مجاز دانسته است. با توجه به آن که دین مبین اسلام همواره بر رفتار محبت آمیز با کودکان تاکید دارد و فرزندان را امانت هایی نزد والدین توصیف کرده است، نظر حضرت عالی در خصوص اعمال تنبیه بدنی کودکان چیست و آیا اعمال تنبیه بدنی، شخصیت انسانی کودکان را زیر سؤال نمی برند؟ هم چنین بفرمایید تنبیه کودکان به میزان و مصلحت در شرع چه مفهومی دارد؟

ص: 165

1- . صانعی، ابوزر، مقاله «روش های تأدیب کودک از نظر فقه و روان شناسی»، دوفصل نامه علمی - پژوهشی «مطالعات فقه تربیتی»، شماره 8، دوره 4، پاییز و زمستان 1396، ص: 91 الی 114.

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (حفظه):

باسمه تعالی، تنبیه بدنی کودکان در عصر و زمان ما عوارض و پیامدهای نامطلوبی دارد و، لذا حتی الامکان باید از آن صرف نظر کرد و از طرق دیگر، نظیر تشویق ها یا محرومیت از برخی امکانات و مسافرت ها و تفریحات با آن ها برخورد کرد.

حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی (حفظه):

بسم الله الرحمن الرحيم، تأدیب فرزندان بر پدر لازم است لکن در حدودی که شارع مقدس اجازه داده و دستور شرع به اتفاق همه مراجع تقلید دامت برکاتهم این است که تنبیه باید به نحوی باشد که موجب دیه نشود.

حضرت آیت الله العظمی نوری همدانی (حفظه):

بسمه تعالی، بعد از سلامدر فرض سؤال آن چه را که اسلام در موارد خاص خودش تجویز فرموده تأدیب است و با شرایط آن انجام می گیرد و خشونت به حساب نمی آید بلکه یک نوع برنامه ی بازدارنده است که واقعا در جهت اصلاح امر طفل می باشد و، لذا آن را کاملا محدود کرده است که از آن نباید تجاوز بکنند.»

سؤال: آیا تأدیب و زدن فرزندان توسط والدین تا چه مقدار جایز است؟

حضرت آیت الله خامنه ای (حفظه):

تا حدی که موجب دیه نشود، مانع ندارد.

حضرت آیت الله مکارم شیرازی (حفظه):

در عصر و زمان ما تنبیه بدنی مناسب نیست. حتی الامکان از راه و روشهای دیگر برای تأدیب استفاده کنید.

حضرت آیت الله سیستانی (حفظه):

اگر مانع نباشد، آهسته اشکال ندارد.

حضرت آیت الله فاضل لنکرانی (ره):

تا مقداری که موجب دیه نشود، توسط پدر جایز است.

حضرت آیت الله صافی گلپایگانی (حفظه):

برای تربیت در موارد لزوم به مقداری که موجب دیه نشود، اشکال ندارد.

حضرت آیت الله بهجت(ره):

تا حدی که ایجاب دیه نرسد.

حضرت آیت الله تبریزی(ره):

در صورتی که تأدیب متوقف بر زدن باشد به مقداری که تربیت بر آن منحصرأ متوقف است، باید انجام شود و به مجروح کردن و امثال آن نباید منجر شود.

در صورتی که تأدیب متوقف بر زدن باشد به مقداری که تربیت بر آن منحصرأ متوقف است، باید انجام شود و به مجروح کردن و امثال آن نباید منجر شود.

□

ص: 167

17. نقش ارتباط و تعامل صحیح در تأدیب فرزند

1. روایاتی که زدن را در کنار تأدیب مطرح می کنند از نظر سند، صحیحه نمی باشد، و به حد تواتر هم نمی رسد.
2. روایات مذکور از یک وحدت مفهومی نیز برخوردار نمی باشد.
3. در بعضی از این روایات، نهی از زدن شده است و در مقابل، امر به محدود ساختن فرزند شده است.
4. در هیچ آیه و روایتی در امر تربیت فرزند، توصیه به ضرب نشده است.
5. در روایاتی که راوی به دنبال گرفتن مجوز برای زدن وسیع می باشد، امام(علیه السلام) سعی بر محدود کردن ضرب دارند.
6. عنصر زمان و مکان در مقام افتاء، بسیار تأثیر گذار است و در این زمان که فاصله زیادی با زمان صدر اسلام و فرهنگ جاهلیت در جزیره العرب دارد زدن فرزند جایگاه تربیتی در جامعه ندارد.
7. زدن در لغت و واژه تأدیب، لازم و ضروری نیست و، لذا دلیلی بر استفاده عنصر ضرب و زدن در کلمه تأدیب، وجود ندارد.
8. از روایات و فتوای مراجع استفاده می شود که والدین حق زدن که موجب دیه و حد شود ندارند.
9. دلیل متقنی بر جواز زدن در جهت تربیت فرزند، در فرهنگ امروز جامعه نداریم و اگر ادعای اجماع فقهاء و دانشمندان شود، با وجود روایات غیر صحیحی که داشتیم، این اجماع را حمل بر اجماع مدرکی می کنیم و اعتبار ندارد.

10. دلیل متقنی بر مجازات والدین در صورت تأدیب و زدنی که موجب حد و دیه نشود، نداریم.

18. وظیفه والدین و بستر خواب فرزندان

اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ* وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلُمَ فَلْيَسِّتْ تَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»؛ (1) «ای کسانی که ایمان آورده اید! بردگان شما، و هم چنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده اند، در سه وقت باید از شما اجازه بگیرند: پیش از نماز صبح، و نیم روز هنگامی که لباس های (معمولی) خود را بیرون می آورید، و بعد از نماز عشا؛ این سه وقت خصوصی برای شماست؛ اما بعد از این سه وقت، گاهی بر شما و بر آنان نیست (که بدون اذن وارد شوند) و بر گرد یکدیگر بگردید (و با صفا و صمیمیت به یکدیگر خدمت نمایید). این گونه خداوند آیات را برای شما بیان می کند، و خداوند دانا و حکیم است! و هنگامی که اطفال شما به سن بلوغ رسند باید اجازه بگیرند، همان گونه که اشخاصی که پیش از آنان بودند اجازه می گرفتند؛ این چنین خداوند آیاتش را برای شما بیان می کند، و خدا دانا و حکیم است!»

ص: 169

ثلاث: کوفیان- به جز حفص- به نصب و دیگران به رفع خوانده اند. رفع بنا بر این است که خبر مبتدای محذوف باشد و نصب بنا بر این است که خبر از مبتدای محذوف باشد.

مقصود

قبلاً احکام مربوط به زن و مرد را بیان کرد. اکنون درباره يك مسأله مهم، مربوط به آمد و رفت غلامان و اطفال در خانه ها می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْسَ تَأْذِنُكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ»؛ «ای مردم مؤمن غلامان و کنیزان و اطفال نابالغ خود را امر کنید که وقتی می خواهند وارد اطاق خلوت شما شوند، از شما اذن بگیرند.»

برخی گفته اند: تنها غلامان باید اذن بگیرند نه کنیزان. از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) نیز چنین روایت شده است. مقصود از کودک، بچه ای است که عورت را تمیز می دهد. جبائی می گوید:

اذن گرفتن در همه حال واجب است مگر برای بردگان و کودکان که فقط در سه وقت واجب است.

«مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ»؛ یکی پیش از نماز صبح زیرا در این حال ممکن

است انسان برهنه به خوابگاه رفته باشد یا این که به حالی باشد که نخواهد کسی او را ببیند.

«وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ»؛ دیگر به هنگام خواب نیم روز که لباس را از تن بیرون آورده اید.

«وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ»؛ و نیز بعد از نماز عشاء که مرد با همسر خود خلوت می کند. فرمان خدا این است که در این سه وقت که موقع خلوت و استراحت است، کودکان و غلامان اجازه بگیرند، پس از تفصیل این سه وقت، اکنون درباره آن به طور اجمال می فرماید.

«ثَلَاثَ عَوْرَاتٍ لَكُمْ»؛ این سه وقت برای شما عورتند. علت این که وقت را عورت نامیده، این است که انسان در این اوقات لباس را از تن بیرون می کند و عورتش ظاهر می شود.

سدی می گوید: بعضی از اصحاب دوست می داشتند که در این سه وقت با همسران خود در آمیزند و با غسل به مسجد بروند و نماز بخوانند. خداوند امر کرد که غلامان و اطفال در این سه وقت اجازه بگیرند.

«لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ»؛ پس از این سه وقت، بر شما مؤمنین و بر غلامان و کودکان گناهی نیست که بدون اجازه داخل شوند.

«طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ»؛ این ها خدمت گزاران شمایند و چاره ای ندارند جز این که در اوقات دیگر بدون اجازه بر شما وارد شوند و بر آن ها دشوار است که همیشه از شما اجازه بگیرند.

در جای دیگر می فرماید: «وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ»؛ (1)

«پسرکانی که در بهشت جاودانیند خدمت گزار آنانند.»

«بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ»؛ این بردگان بر شما موالی طواف می کنند و خدمت گزار شمایند.

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»؛ همان طوری که در این آیه دستورات خود را برای شما بیان کرد، دلایل احکام خود را برای شما بیان می دارد.

«وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسِّرْ لَهُمْ تَأْذِينَ كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنَ الْقَبْلِ مِنْ قَبْلِهِمْ»؛ هر گاه کودکان نابالغ شما به سن بلوغ رسیدند، باید در همه اوقات از شما اجازه بگیرند. همان طوری که سایر بزرگ سالان آزاد اجازه می گرفتند.

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»؛ خداوند همان طور که دستور خود را در این آیه برای شما بیان کرد، دستورات دیگر خود را نیز بیان می کند و خداوند دانا و حکیم است. سعید بن مسیب گوید: منظور این است که انسان باید از مادر خود اجازه بگیرد. (2)

آداب ورود به جایگاه خصوصی پدر و مادر

همان گونه که قبلاً هم گفته ایم مهم ترین مسأله ای که در این سوره، تعقیب شده مسأله عفت عمومی و مبارزه با هر گونه آلودگی جنسی است که در ابعاد مختلف مورد بررسی قرار گرفته، آیات مورد بحث نیز به یکی از اموری که با این مسأله ارتباط دارد پرداخته و خصوصیات آن را تشریح می کند و آن مسأله اذن گرفتن

ص: 172

1- . واقعه / 17.

2- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 17، ص: 168.

کودکان بالغ و نابالغ به هنگام ورود به اطاق هایی است که مردان و همسران شان ممکن است در آن خلوت کرده باشند.

نخست می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید باید مملوک های شما (بردگانتان) و هم چنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده اند در سه وقت از شما اجازه بگیرند»؛ «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ».

«قبل از نماز فجر و در نیم روز هنگامی که لباس های (معمولی) خود را بیرون می آورید، و بعد از نماز عشاء»؛ «مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ».

«ظهیره» چنان که راغب در مفردات و فیروزآبادی در قاموس می گویند:

به معنی نیم روز و حدود ظهر است که مردم در این موقع معمولاً لباس های رویی خود را در می آورند و گاه مرد و زن با هم خلوت می کنند.

«این سه وقت، سه وقت پنهانی و خصوصی برای شما است»؛ «ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ».

«عورة» در اصل از ماده «عار» به معنی «عیب» است و از آن جا که آشکار شدن آلت جنسی مایه عیب و عار است در لغت عرب به آن عورت اطلاق شده.

کلمه «عورة» گاه به معنی شکاف در دیوار و لباس و مانند آن نیز آمده است و گاه به معنی مطلق عیب می باشد، و به هر حال اطلاق کلمه عورت بر این اوقات سه گانه به خاطر آن است که مردم در این اوقات خود را زیاد مقید به پوشانیدن خویش مانند سایر اوقات نمی کنند و يك حالت خصوصی دارند.

بدیهی است این دستور متوجه اولیای اطفال است که آن‌ها را وادار به انجام این برنامه کنند، چرا که آن‌ها هنوز به حد بلوغ نرسیده‌اند تا مشمول تکالیف الهی باشند، و به همین دلیل مخاطب در این جا اولیاء هستند.

ضمناً اطلاق آیه هم شامل کودکان پسر و هم کودکان دختر می‌شود، و کلمه «الذین» که برای جمع مذکر است مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست، زیرا در بسیاری از موارد این تعبیر به عنوان تغلیب بر مجموع اطلاق می‌گردد همان گونه که در آیه و جوب روزه تعبیر به «الذین» شده و منظور عموم مسلمانان است. (1)

ذکر این نکته نیز لازم است که آیه از کودکانی سخن می‌گوید که به حد تمیز رسیده‌اند و مسائل جنسی و عورت و غیر آن را تشخیص می‌دهند، زیرا دستور اذن گرفتن خود دلیل بر این است که این اندازه می‌فهمند که اذن گرفتن یعنی چه؟ و تعبیر به «ثلاث عورات» شاهد دیگری بر این معنی است.

اما این که این حکم در مورد بردگان مخصوص به بردگان مرد است یا کنیزان را نیز شامل می‌شود روایات مختلفی وارد شده هر چند ظاهر عام است و شامل هر دو گروه می‌شود و به همین دلیل روایت موافق ظاهر را می‌توان ترجیح داد.

در پایان آیه می‌فرماید: «بر شما و بر آن‌ها گناهی نیست که بعد از این سه وقت بدون اذن وارد شوند، و بعضی به دیگری خدمت کنند و گرد هم (با صفا و صمیمیت) بگردند»؛ «لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ».

آری «این چنین خداوند آیات را برای شما تبیین می‌کند و خدا عالم و حکیم است»؛ «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ».

ص: 174

واژه «طوافون» در اصل از ماده «طواف» به معنی گردش دور چیزی است، و چون به صورت صیغه مبالغه آمده به معنی کثرت در این امر می باشد، و با توجه به این که بعد از آن «بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ» آمده مفهوم جمله این می شود که در غیر این سه وقت شما مجاز هستید بر گرد یکدیگر بگردید و رفت و آمد داشته باشید و به هم خدمت کنید.

و به گفته «فاضل مقداد» در «کنز العرفان» این تعبیر در حقیقت به منزله بیان دلیل برای عدم لزوم اجازه گرفتن در سائر اوقات است، چرا که اگر بخواهند مرتباً رفت و آمد داشته باشند و در هر بار اذن دخول بخواهند کار مشکل می شود (1).

در آیه بعد حکم بالغان را بیان کرده، می گوید: «هنگامی که اطفال شما به سن بلوغ رسند باید در همه اوقات اجازه بگیرند، همان گونه که اشخاصی که قبل از آن ها بودند اجازه می گرفتند»؛ «وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ».

واژه «حلم» (بر وزن «کتب») به معنی عقل آمده است و کنایه از بلوغ است که معمولاً با يك جهش عقلی و فکری توأم است، و گاه گفته اند «حلم» به معنی رؤیا و خواب دیدن است، و چون جوانان، مقارن بلوغ، صحنه هایی در خواب می بینند که سبب احتلام آن ها می شود این واژه به عنوان کنایه در معنی بلوغ به کار رفته است.

به هر حال از آیه فوق چنین استفاده می شود که حکم بالغان با اطفال نابالغ متفاوت است، زیرا کودکان نابالغ طبق آیه قبل تنها در سه وقت موظف به اجازه

ص: 175

1- . فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، کنز العرفان فی فقه القرآن، ج 2، ص: 225.

گرفتن هستند، چون زندگی آن‌ها با زندگی پدران و مادران آن قدر آمیخته است که اگر بخواهند در همه حال اجازه بگیرند مشکل خواهد بود، و از این گذشته احساسات جنسی آن‌ها هنوز به طور کامل بیدار نشده، ولی نوجوانان بالغ طبق این آیه که اذن گرفتن را به طور مطلق برای آن‌ها واجب دانسته موظفند در همه حال به هنگام ورود بر پدر و مادر اذن بطلبند. این حکم مخصوص به مکانی است که پدر و مادر در آن جا استراحت می‌کنند و گرنه وارد شدن در اطاق عمومی (اگر اطاق عمومی داشته باشند) مخصوصاً به هنگامی که دیگران هم در آن جا حاضرند، و هیچ گونه مانع و رادعی در کار نیست اجازه گرفتن لزومی ندارد.

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله «كَمَا اسَّ تَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» اشاره به بزرگ سالان است که در همه حال به هنگام وارد شدن در اطاق موظف به اجازه گرفتن از پدران و مادران بودند، در این آیه افرادی را که تازه به حد بلوغ رسیده اند همردیف بزرگ سالان قرار داده که موظف به استیذان بودند.

در پایان آیه برای تأکید و توجه بیش تر می‌فرماید: «این گونه خداوند آیاتش را برای شما تبیین می‌کند و خداوند عالم و حکیم است»؛ «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ».

این همان تعبیری است که در ذیل آیه قبل بود بدون هیچ گونه تغییر، جز این که در آن آیه «الآیات» بود و در این جا «آیاته» که از نظر معنی تفاوت چندانی ندارد.

1. فلسفه استیذان و مفاسد عدم توجه به آن

برای ریشه کن ساختن يك مفسده اجتماعي مانند اعمال منافی عفت تنها توسل به اجرای حدود و تازیانه زدن منحرفان کافی نیست، در هیچ يك از مسائل اجتماعي چنین برخوردی نتیجه مطلوب را نخواهد داد؛ بلکه باید مجموعه ای ترتیب داد از آموزش فکری و فرهنگی آمیخته با آداب اخلاقی و عاطفی، و هم چنین آموزشهای صحیح اسلامی، و ایجاد يك محیط اجتماعي سالم، سپس مجازات را به عنوان يك عامل در کنار این عوامل در نظر گرفت.

به همین دلیل در این سوره نور که در واقع سوره عفت است از مجازات تازیانه مردان و زنان زناکار شروع می کند، و به مسائل دیگر مانند فراهم آوردن وسائل ازدواج سالم، رعایت حجاب اسلامی، نهی از چشم چرانی، تحریم متهم ساختن افراد به آلودگی ناموسی، و بالآخره اجازه گرفتن فرزندان به هنگام ورود به خلوتگاه پدران و مادران، گسترش می دهد.

این نشان می دهد که اسلام از هیچ يك از ریزه کاری های مربوط به این مسأله غفلت نکرده است.

خدمت کاران موظفند به هنگام ورود در اطاقی که دو همسر قرار دارند اجازه بگیرند.

کودکان بالغ نیز موظفند در هر وقت بدون اجازه وارد نشوند، حتی کودکان نابالغ که مرتباً نزد پدر و مادر هستند نیز آموزش داده شوند که لا اقل در سه وقت

(قبل از نماز صبح و بعد از نماز عشاء و هنگام ظهر که پدران و مادران به استراحت می پردازند) بدون اجازه وارد نشوند.

این يك نوع ادب اسلامی است هر چند متأسفانه امروز کم تر رعایت می شود و با این که قرآن صریحاً آن را در آیات فوق بیان کرده است، در نوشته ها و سخنرانی ها و بیان احکام نیز کم تر دیده می شود که پیرامون این حکم اسلامی و فلسفه آن بحث شود، و معلوم نیست به چه دلیل این حکم قطعی قرآن مورد غفلت و بی توجهی قرار گرفته؟! گر چه ظاهر آیه و جوب رعایت این حکم است حتی اگر فرضاً آن را مستحب بدانیم باز باید از آن سخن گفته شود، و جزئیات آن مورد بحث قرار گیرد.

بر خلاف آن چه بعضی از ساده اندیشان فکر می کنند که کودکان سر از این مسائل در نمی آورند و خدمت کاران نیز در این امور باریک نمی شوند ثابت شده است که کودکان (تا چه رسد به بزرگ سالان) روی این مسأله فوق العاده حساسیت دارند، و گاه می شود سهل انگاری پدران و مادران و بر خورد کودکان به منظره هایی که نمی بایست آن را ببینند سرچشمه انحرافات اخلاقی و گاه بیماری های روانی شده است.

ما خود با افرادی بر خورد کردیم که به اعتراف خودشان بر اثر بی توجهی پدران و مادران به این امر و مشاهده آنان در حال آمیزش جنسی یا مقدمات آن به مرحله ای از تحریک جنسی و عقده روانی رسیده بودند که عداوت شدید پدر و مادر در سر حد قتل! در دل آن ها پیدا شده بود، و خود آن ها نیز شاید تا مرز انتحار پیش رفته بودند! این جا است که ارزش و عظمت این حکم اسلامی آشکار می شود که

مسائلی را که دانشمندان امروز به آن رسیده اند از چهارده قرن پیش در احکام خود پیش-بینی کرده است.

و نیز در همین جا لازم می دانیم به پدران و مادران توصیه کنیم که این مسائل را جدی بگیرند، و فرزندان خود را عادت به گرفتن اجازه ورود بدهند، و هم چنین از کارهای دیگری که سبب تحریک فرزندان می گردد از جمله خوابیدن زن و مرد در اطاقی که بچه های ممیز می خوابند تا آن جا که امکان دارد پرهیز کنند، و بدانند این امور از نظر تربیتی فوق العاده در سرنوشت آن ها مؤثر است.

جالب این که در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود:

«ایاکم و ان یجامع الرجل امرأته و الصبی فی المهد ینظر الیهما؛ (1) مبدا در حالی که کودکی در گهواره به شما می نگرد آمیزش جنسی کنید!» (2)

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«يُقَرَّقُ بَيْنَ الْغُلَمَاءِ وَالنِّسَاءِ فِي الْمَضَاجِعِ إِذَا بَلَغُوا عَشْرَ سِنِينَ؛ (3) هنگام خوابیدن، فرزندان که سن آنان به ده سالگی رسیده است، بسترشان را از بانوان جدا کنید.»

2. زمان جدایی محل خواب کودک از والدین چه سنی است؟

در هر مرحله از زندگی کودک، والدین با چالش هایی رو به رو هستند که هر کدام آن را به شیوه خود حل می کنند؛ از شیر گرفتن، آموزش دستشویی رفتن و

ص: 179

1- . مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج 103، ص: 295.

2- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 14، ص: 539.

3- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 6، ص: 47.

بالاخره جدا خواباندن کودک، برای بسیاری از پدر و مادرها یک مشکل بزرگ تلقی می شود.

جدایی محل خواب کودک از والدین تا قبل از یک سالگی و به خصوص 6 ماهگی به هیچ وجه توصیه نمی شود، زیرا کودک در این سنین بسیار آسیب پذیر و به تغذیه در شبانه روز نیازمند است.

بودن نوزاد در کنار والدینش سبب می شود که احساس امنیت در کودک شکل بگیرد، تا قبل از 6 ماهگی امکان ابتلا به سندروم مرگ نهایی نوزاد در بین ساعات 22 تا 10 صبح وجود دارد، در این عارضه کودک در خواب دچار مشکل تنفسی می شود که این موضوع مرگ نوزاد را به همراه دارد، البته احتمال ابتلا به سندروم مرگ نهایی نوزاد حدود یک در هر 2 هزار مورد است.

کودکان باید در سنین زیر یک سالگی کنار والدینشان بخوابند، به دلیل این که مادران بسیار حساس و حتی در خواب هوشیار هستند بنابراین اگر مشکلی برای نوزادان پیش بیاید، سریع به کمک آن ها می شتابند. به طور کلی نوزاد بهتر است در سال اول از زندگی خود، در اتاق والدین اما در تخت خواب جداگانه بخوابد.

در سنین یک تا دو سالگی والدین باید با پذیرش این مسأله از سوی کودک اتاق خود را از وی جدا کنند در غیر این صورت تخت کودک باید مستقل از تخت والدینش باشد.

پس از 2 سالگی روحیه خودمختاری در کودک شکل می گیرد که مادر باید همیشه آماده باشد و نسبت به گریه و بی تابی وی واکنش نشان دهد تا کودک احساس امنیت و اعتماد پیدا کند.

پس از 2 سالگی جداسازی اتاق خواب کودکان از والدینش ضروری است زیرا با این کار کودک مفهوم حریم خصوصی و فضای شخصی را می آموزد، هم چنین از آن جایی که کودک، پس از 2 سالگی می تواند به راحتی راه برود و صحبت کند اگر نیازی داشته باشد می تواند آن را برای والدینش بازگو کند.

3. چند سؤال و پاسخ پیرامون نحوه خواب کودک

شایع ترین سؤالات والدین در خصوص جدایی محل خواب کودک از خود عبارتند از:

1. یک کودک دو ساله به هیچ وجه نباید اجازه داشته باشد که در تخت یا اتاق والدین بخوابد؟

بله. بعد از دو سالگی به طور منطقی و علمی، توجهی برای خواباندن فرزند در کنار والدین وجود ندارد اما گاهی وابستگی مادر به فرزند شدید است و نمی تواند او را از خود جدا کند زیرا در آغوش گرفتن فرزند به او احساس آرامش و اطمینان می دهد و دوست دارد تا سال ها فرزندش در کنارش باشد. در این حالت لازم است با مادر صحبت شود و هر چه سریع تر جدایی صورت بگیرد. در اغلب موارد جدایی به دلیل وابستگی شدید مادر به فرزند انجام نمی شود، ولی به هر حال مادری هم که از لحاظ عاطفی توجه و محبت کافی به فرزندش دارد، می تواند در پایان دو سالگی جدا خواباندن کودک را شروع کند.

معمولاً والدین کودک را کنار خودشان می خوابانند و بعد او را به تخت و اتاق خود منتقل می کنند. چه کنیم که کودک خودش خوابیدن را بیاموزد؟

بهترین راه این است که فرزندمان را عادت دهیم خودش در تختش تنها

بخواهد. این که او را بخوابانیم و بعد در تخت بگذاریم، کار صحیحی نیست. باید از ابتدا فرزند را طوری بار بیاوریم که بداند در مورد این مسأله جدی و قاطع هستیم. البته مادر می تواند تا زمانی که کودک به خواب رود در اتاق او بماند. عادت های دیگر مانند خواباندن در بغل یا روی پا یا در اختیار گذاشتن قسمتی از مو یا بدن مادر در دست کودک تا زمانی که به خواب برود، صحیح نیست. در مورد کودکی که چنین عادتی پیدا کرده، بهتر است مادر عروسک پشمالو در اختیارش قرار دهد تا کودک عادت کند عروسک یا بالشش را بغل بگیرد تا به خواب برود. وقتی این عادت از بین رفت، به راحتی با بردن کودک به اتاقش و ماندن مادر در کنار او، به خواب می رود.

2. آیا مادر می تواند کنار فرزندش در اتاق او بخوابد تا به خواب برود؟

خیر. مادر نباید به تخت کودک برود یا در اتاق او روی زمین بخوابد زیرا این کارها هم تفاوتی با خوابیدن کودک در اتاق والدین ندارد. باید کودک حس کند مادر حضور دارد، ولی این حضور به معنی خوابیدن کنار او نیست. مادر می تواند برای فرزندش کتاب بخواند یا قصه بگوید تا کودک در حالی که عروسک به بغل دارد، به خواب برود.

اگر مادری کودکش را تا حداکثر دو سالگی از خود جدا نکرد و کودک به خوابیدن کنار مادر عادت داشت، چطور می توان جدا خواباندن کودک را آغاز کرد؟

برای جدا خواباندن کودک در مورد کودکان سه سال به بالا خیلی خوب است که از جدول ستاره استفاده کنیم. یعنی به کودکمان بگوییم هر روز صبح که بلند می شوی اگر در تخت خوابت بودی، یک برچسب جایزه می گیری و مثلاً هر سه

برچسب یک جایزه بزرگ دارد. استفاده از روش های تشویقی در جدا خواباندن کودک مؤثر هستند.

مراقب تغییر رفتارها باشید

اگر درخواست های کودک برای خوابیدن در کنار والدین به صورت مکرر و پشت سر هم تکرار شود بدون شک عاملی موجب نا آرامی کودک شده است. انواع ترس، کابوس و... می تواند میل کودک به برگشتن به اتاق والدین را بیش تر کند. هم چنین تماشای بعضی برنامه ها و فیلم هایی که برای سن کودکان مناسب نیست، باعث می شود هنگام خواب شبانه دچار نگرانی و پریشانی شوند، به همین دلیل والدین باید نسبت به بروز هر نشانه ای هوشیار باشند و بعد از برطرف شدن عوامل تهدید کننده، از فرزندشان انتظار اطاعت از قانون را داشته باشند.

3. برای جدا خواباندن کودک بالای 5 سال چه کنیم؟

برای جدا خواباندن کودک ابتدا فاصله او را از تخت تان بیش تر کنید و بعد او را به اتاقش منتقل کنید.

او را تشویق کنید و با هر بار خوابیدن در اتاقش به او جایزه بدهید. به کودک خود وعده بدهید هر روز صبح که از خواب بلند می شود اگر در تخت خواب خودش باشد یک هدیه دریافت می کند.

در مقابل اصرار کودک به خوابیدن در اتاق شما باید مقاومت کرده و سعی کنید با سرگرمی های مختلف او را به اتاقش ببرید.

اگر قانونی وضع می شود باید در خانه اجرا شود اما پیش از هر چیز دقت کنید که این قانون چه تاثیر روانی روی کودک دارد. در بعضی خانواده ها سابقه مشکلات

روانی وجود دارد و بنابراین احتمال بروز این مشکل در کودک هم هست و با جدا کردن او این حالت در او تشدید می شود. (1)

4. چگونه محل خواب کودک را جدا کنیم؟

محل خواب کودک در آینده او نقش بسزایی دارد. در این جا چند دلیل مهم و ضروری برای جدا کردن محل خواب کودک از والدین ذکر می کنیم؛ هم چنین در مثال هایی تفاوت کودکانی که بسترشان از والدین در سن پایین تر جدا شده است را با کودکانی که تا سنین بیش تری در نزد والدین می خوابند را بررسی می کنیم.

به طور کلی کودک را از پایان یک سالگی باید از بستر پدر و مادر جدا کرد و او را در اتاق خود به تنهایی خوابانید. هر چند انجام این کار چندان راحت نیست و معمولاً والدین با انجام این کار مشکلات جدی دارند. هم چنین بسیاری از پرسش های مراجعان در مراکز مشاوره و روان شناسی در مورد چگونگی جدا کردن محل خواب کودک از پدر و مادر است. والدین معمولاً نمی دانند که چگونه می توانند کودک را قانع کنند. کودکان معمولاً می ترسند و یا کابوس می بینند و یا بهانه های الکی و پی در پی برای تنها نخوابیدن می آورند. در این جا چند دلیل مهم را برای جدا کردن محل خواب کودک از محل خواب پدر و مادر ذکر می کنیم:

1. اعتماد به نفس کودک در جدا کردن محل خواب او از والدین شکل می گیرد؛

تحقیقات متعدد روان شناسی که برای گروه های مختلف در صورت

ص: 184

1- . جهت مطالعه بیش تر ر.ک: مجله اینترنتی «بانوی ایران».

گرفته است، حکایت از آن می‌کند که کودکان تنها خواب، دارای اعتماد به نفس بالاتری هستند این کودکان قابلیت بیش تری برای شکوفا کردن استعدادها و توانایی‌های خود در بزرگسالی نشان می‌دهند. هم‌چنین کودکان مذکور، کم‌تر از هم‌نوعان و هم‌سالان خود می‌ترسند و این خود می‌تواند دلیل محکم و مهمی برای جدا خواباندن کودک باشد. کودکی که توانایی جدا خوابیدن را دارد، بیش از سایر هم‌سالان، از استقلال برخوردار است. هر چند ممکن است کودک در ابتدا کابوس ببیند و یا بهانه‌های مکرری را برای بازگشتن به بستر شما فراهم کند، اما بهتر است در این مورد با اصول کاربردی روان‌شناسی مقابله کنید. برای کودک توضیح دهید و شرایط را به طور شرطی سازی جوری مهیا کنید که کودک به مرور زمان تنها در بستر خودش بخوابد.

2. رابطه جنسی والدین با وجود فرزند و الزام جدا کردن محل خواب کودک؛

مشکلاتی که والدین به طور مکرر از آن شکایت می‌کنند سرد مزاجی، پس از زایمان است. هر چند به طور کلی سرد مزاجی علل متفاوتی دارد، اما یکی از علل آن می‌تواند وجود فرزند در بستر پدر و مادر باشد. خانم‌ها بیش‌تر نگران این قضیه هستند، چرا که ممکن است در حین رابطه جنسی و یا معاشقه‌های اولیه، فرزندشان بیدار شود. هم‌چنین تحقیقات نشان می‌دهد بیش از آن که ما می‌پنداشتیم کودکان حافظه فعال دارند و داشتن رابطه جنسی در اتاقی که کودک در آن قرار دارد با این تفکر که او متوجه نمی‌شود، اصلاً کار درستی نیست. لازم است برای پیش‌گیری از سرد مزاجی و یا کاهش رابطه جنسی زوجین، کودک در بستر خودش بخوابد تا والدین بتوانند در زمان‌های لازم و متناوب، به رابطه جنسی بپردازند.

3. کیفیت خواب کودکان با محل خواب کودک رابطه دارد؛

بر خلاف آن چه که به نظر می‌رسد، کودکانی که به تنهایی می‌خوابند در آینده کیفیت خواب بالاتری را تجربه می‌کنند و هم چنین مشکلات کم‌تری را در مسائل خواب خواهند داشت. هر چند ممکن است در ابتدا و در سنین کوچکی، خوابیدن در بستر پدر و مادر، احساس امنیت و آرامش بیش‌تری را به کودک بدهد، اما در سنین بالاتر این امر معکوس است. تحقیقات نشان می‌دهد کودکان دو تا شش ساله که در بستری جدا می‌خوابند، کم‌تر به مشکلات مرتبط با خواب مبتلا می‌شوند.

4. با جدا کردن جای خواب کودک، حریم‌ها را به کودک بیاموزید؛

جدا شدن محل خواب کودک از والدین، یک پیام روشن را به او می‌دهد. این پیام آن است که هرکس جایگاه خودش را دارد و هر کس باید در حریم خود بخوابد. کودک ناخودآگاه یاد می‌گیرد که به حریم دیگران احترام بگذارد. هم‌چنین کودک فرا می‌گیرد که حریم شخصی خود را می‌تواند داشته باشد.

نتیجه‌گیری در مورد محل خواب کودک

جدا سازی محل خواب کودک، نقش بسیار پر رنگی در اعتماد به نفس، عدم شکل‌گیری وابستگی ناسالم، بهبود روابط اجتماعی و عزت نفس می‌شود. فراموش نکنید که تنها خوابیدن فرزند نه تنها بی‌رحمی و نامادری نیست بلکه بسیار برای رشد سالم فرزندان ضروری است.

اگر کودک شما بیش از یک سال سن دارد، ولی تاکنون محل خواب کودک را جدا نکرده‌اید، لازم است هر چه سریعتر دست به کار شوید. روان‌شناسان کودک،

تأکید می کند که کودک را تنها می توان تا سن یک سالگی در اتاق پدر و مادر نگه داشت. آن هم به دلیل این که مشکلات جدی جسمی و تنفسی ممکن است برای کودک ایفا شود و کودک از منظر جسمی ضعیف تر از آن است که بستری کاملاً جدا داشته باشد. هم چنین در کارگاه مهارت های فرزندپروری نیز به این موضوع تأکید زیادی می شود.

هر چند ممکن است کودکان، بهانه گیری های زیاد برای جدا خوابیدن داشته باشند اما همان طور که در بالا تر ذکر شد، اعتماد به نفس کودک، حریم کودک، رابطه جنسی والدین، و همینطور کیفیت خواب بالاتر کودک در سال های آینده، به این موضوع پیوند خورده است. (1) سن جدا کردن محل خواب کودک

دکتر هلاکویی (2) معتقد است که سن جدا کردن محل خواب کودک خیلی زودتر از آن چه که در جامعه ما ایرانی ها عرف است، باید انجام بگیرد. ایشان زمان تقریبی این امر را حدود 5 ماهگی نوزاد می داند که بچه باید برای همیشه رختخوابش از رختخواب پدر و مادر و تمام افراد دیگر جدا شود. در زیر به گزیده ای سخنان دکتر هلاکویی می پردازیم:

کودک انسان بعد از 5 ماهگی قرار است که از اتاق خواب پدر و مادر بیرون

ص: 187

-
- 1- . عابدینی، سمیه، مقاله «چگونه محل خواب کودک را جدا کنیم؟»، پایگاه اینترنتی: <https://www.drravanshenas.com>.
 - 2- . «فرهنگ هُلاکوئی نایینی» معروف به دکتر هلاکویی (زاده 10 شهریور 1323 در شیراز)، روان شناس، روان درمانگر، مشاور ازدواج و خانواده، جامعه شناس، اقتصاددان، استاد دانشگاه و شخصیت رادیویی است.

برود و بعد از این سن دیگر هیچ فرزندی حق خوابیدن در رختخواب پدر یا مادر یا برادر یا خواهر یا دوست یا دایی یا خاله یا... خود را ندارد و به هیچ عنوان این بدن ها در هنگام خواب نباید با یکدیگر تماس داشته باشند و به غیر از زن و شوهر کلیه اعضای خانواده هنگام خواب در رختخواب جداگانه خود به خواب بروند.

مخصوصاً که می دانیم بین سن 3 تا 7 سالگی فرزندان ما کاملاً زمینه و مایه های جنسی ارتباط با پدر و مادر از جنس مخالف خود را دارند و به طور مثال خوابیدن مادر در کنار پسر 4 ساله اش یا پدر در کنار دختر 4 ساله اش با وجودی که هیچ گاه ارتباط فیزیکی یا روانی خاصی در هنگام خواب صورت نمی گیرد، ولی هم چنان با توجه به ذهن کودک آسیب بسیار شدیدی برای او به همراه دارد.

قاعده چنین است وقتی کودک به 16 پوند یعنی 7 تا 8 کیلوگرم رسید که حدود 4 تا 5 ماهگی است باید یکی از وعده های غذایی کودک حذف بشه که مطمئناً در شب خواهد بود و به او کمک کنند که 4 یا 5 ساعتی بخوابه و به مرور یک وعده دیگر را حذف کنند که او بتونه 6 یا 7 ساعت بخوابه چون هم مادر و هم بقیه به این خواب احتیاج دارند.

تنها زمانی که پدر و مادر باید گریه کودک را احتمالاً تا 3 شب به میزان حداکثر 15 دقیقه تحمل کنند همین زمان است یعنی حدود 4 تا 5 ماهگی زمانی که یک وعده غذای کودک در شب حذف میشه و از جانب دیگه خواب او به 5 تا 7 ساعت افزایش پیدا کنه و اگر از حدود 3 ماهگی کمی آب به شیر اضافه کنیم فرصتی فراهم میشه که بتونه این تصمیم رو بپذیره.

بسیار نیز مهم است که در حدود همین زمان ها یعنی بعد از یکی دو هفته که

توانستید یکی از وعده های غذایی اونو در شب حذف کنید که او تا 5 تا 7 ساعت خوابید بهتر از اتاق خواب شما بیرون بره و فرزند منو شما دیگه به رختخواب و اتاق خواب پدر و مادر راه پیدا نکنه البته تو این دوران در آغوش شما می تونه به خواب بره، ولی بعد از این که خوابش نسبتاً عمیق شد بهتر است اونو به جای خودش منتقل کنیم.

بچه ها اگر بعد از 6 ماهگی در رختخواب پدر و مادر باشند تقریباً بیرون کردن آن ها غیر ممکن خواهد بود و می دانیم بعد از 8 و حتما 9 ماهگی تا 12 ماهگی همه بچه ها به دلیل دگرگونی های روانی و مخصوصاً غریبه ها با مسائل تازه ای در جهت خواب روبرو می شوند.

لذا در این دوران باید پدر و مادر در هنگام مشکل فرزند سریعاً خودشونو به اتاق خواب کودک برسوند اما نه در رختخواب او بخوابند و نه هیچ قسمت از دست یا مویشان یا گوششون رو به بچه بدهند و میتونیم آهسته او را نوازش کنیم اونم نه مداوم بلکه به صورت آهسته زدن به پشتش تا فرزند بخوابه و به هیچ عنوان چراغ رو روشن نکنیم و با کسی حرف نزنیم تا او به نتیجه ای برسه که باید بخوابه.

بسیاری از اوقات این مشکل می تونه سال ها ادامه پیدا کنه و خواب کودک رو دچار اشکال کنه. این احتمال وجود داره با توجه به این که کودک بعد از 12 یا 14 ماهگی توانایی راه رفتن داره خودشو به اتاق خواب شما برسونه و بخواد پیش شما بخوابه باید با وجود خستگی بلند شید و کمکش کنید و اونو به اتاقش برگردونید و لازم بود کنارش بمونید تا بخوابه و با مهربانی و مصمم و استوار روی تصمیمتون بایستید و به اون این پیامو بدین که الان وقته خوابه و وقت بیداری یا بازی نیست اگر

در این زمینه به او کمک کنید عادت به خواب رو پیدا میکنه و یکسره میخوابه و به شما هم فرصت میده که راحت بخوابید.

کودکان از نظر خواب سه دسته اند:

1. کودکان راحت و ساده: پدر و مادر با خواب کودک مسأله و مشکلی پیدا نمی کنند.

2. کودکان نیمه سخت: کودکانی که اگر پدر و مادر قوانین مربوط به پرورش و تربیت کودک را در موردشان رعایت کنند و نظم رو در خانه برقرار کنند و به کودک در این زمینه آسیبی نزنند کودک توان اینو پیدا میکنه که شب بتونه بخوابه.

3. کودکان سخت یا مشکل: متأسفانه بین 10 تا 20 درصد بچه ها بد خوابند و تقریباً همه کوشش های ما بی نتیجه است و در این زمان برخی پزشکان توصیه برخی آرام بخش ها رو می کنند تا کودک به نوعی این دوران بحرانی رو پشت سر بگذاره و به آرامشی برسه و متأسفانه این بچه ها در نوجوانی و جوانی هم میتوانند در این زمینه مسائل و مشکلاتی پیدا کنند.

بچه ها از چه سنی باید تنها بخوابند؟

یکی از مسائل مهمی که ذهن بیش تر والدین جوان را مشغول می کند، این است که باید فرزندشان رادر اتاق خودش بخواباند یا این که او را از همان ابتدا به خوابیدن در اتاقش عادت دهند. نگرانی از این که مبادا برای کودک مشکلی پیش آید و مادر متوجه نشود، باعث می شود بسیاری از مادران کودکشان را در تخت خودش بخوابانند...

با بزرگ شدن کودک و عادت کردن به این شیوه، خواباندن او به تنهایی در

اتاق خودش مسأله ای بغرنج می شود. دکتر کتایون خوشابی، روان پزشک کودک، در این رابطه گفت و گویی کرده است.

* خانم دکتر! آیا خواباندن کودک در اتاق والدین کار صحیحی است؟

به طور کلی در یک سال اول بهتر است شیرخواران در معرض دید والدین باشند. به همین دلیل توصیه می کنیم حتی اگر اتاق جدایی برای فرزند در نظر گرفته می شود، در معرض دید والدین باشد. از آن جا که این امکان معمولاً وجود ندارد، بهتر است در یک سال اول شیرخوار در اتاق والدین اما در تخت جدا خوابانده شود.

* چرا تا این حد به در معرض دید بودن شیرخوار در سال اول تاکید دارید؟

به دلیل این که احتمال نشانگان مرگ ناگهانی شیرخواران که علت دقیق آن کاملاً مشخص نشده است، وجود دارد. حضور کودک در کنار والدین، به مادر و پدر امکان می دهد که تنفس و وضعیت خوابیدنش را هنگام خواب بررسی کنند.

* آیا بعد از یک سالگی باید اتاق خواب کودک را جدا کرد؟

بعد از یک سال، به خصوص در مورد کودکانی که شیر مادر نمی خورند، بهتر است جای خواب آن ها را جدا کرد اما در مورد شیرخواران شیر مادرخوار، ممکن است جداکردن فرزند از مادر هنگام خواب کار راحتی نباشد زیرا مادر مجبور می شود با هر بار گریه کودک، بلند شود و او را به تخت خود بیاورد یا در کنار تختش بنشیند و او را دوباره به تخت بازگرداند.

اگر مادری بتواند این زحمت را بپذیرد، بهتر است از پایان سال اول محل خواب شیرخوار جدا شود. استثنائاً در مورد کودکان شیر مادرخوار، حداکثر زمانی

که شیرخوار می تواند در اتاق خواب والدین بخوابد، تادوسالگی است اما در این صورت هم باید محل خواب و تختخواب شیرخوار جدا باشد.

* پس یک کودک دو ساله به هیچ وجه نباید اجازه داشته باشد که در تخت یا اتاق والدین بخوابد؟

بله. بعد از دو سالگی به طور منطقی و علمی، توجهی برای خواباندن فرزند در کنار والدین وجود ندارد اما گاهی وابستگی مادر به فرزند شدید است و نمی تواند او را از خود جدا کند زیرا در آغوش گرفتن فرزند به او احساس آرامش و اطمینان می دهد و دوست دارد تا سال ها فرزندش در کنارش باشد.

در این حالت لازم است با مادر صحبت شود و هر چه سریع تر جدایی صورت بگیرد. در اغلب موارد جدایی به دلیل وابستگی شدید مادر به فرزند انجام نمی شود، ولی به هر حال مادری هم که از لحاظ عاطفی توجه و محبت کافی به فرزندش دارد، می تواند در پایان دو سالگی محل خواب فرزندش را جدا کند.

* معمولاً والدین کودک را کنار خودشان می خوابانند و بعد او را به تخت و اتاق خود منتقل می کنند. چه کنیم که کودک خودش خوابیدن را بیاموزد؟

بهترین راه این است که فرزندمان را عادت دهیم خودش در تختش تنها بخوابد. این که او را بخوابانیم و بعد در تخت بگذاریم، کار صحیحی نیست. باید از ابتدا فرزند را به طوری بار بیاوریم که بداند در مورد این مسأله جدی و قاطع هستیم. البته مادر می تواند تا زمانی که کودک به خواب رود در اتاق او بماند.

عادت های دیگر مانند خواباندن در بغل یا روی پا یا در اختیار گذاشتن قسمتی از مو یا بدن مادر در دست کودک تا زمانی که به خواب برود، صحیح

ص: 192

نیست. در مورد کودکی که چنین عادتی پیدا کرده، بهتر است مادر عروسک پشمالو در اختیارش قرار دهد تا کودک عادت کند؛ عروسک یا بالشش را بغل بگیرد تا به خواب برود. وقتی این عادت از بین رفت، به راحتی با بردن کودک به اتاقش و ماندن مادر در کنار او، به خواب می رود.

* آیا مادر می تواند کنار فرزندش در اتاق او بخوابد تا به خواب برود؟

خیر. مادر نباید به تخت کودک برود یا در اتاق او روی زمین بخوابد زیرا این کارها هم تفاوتی با خوابیدن کودک در اتاق والدین ندارد. باید کودک حس کند مادر حضور دارد، ولی این حضور به معنی خوابیدن کنار او نیست. مادر می تواند برای فرزندش کتاب بخواند یا قصه بگوید تا کودک در حالی که عروسک به بغل دارد، به خواب برود.

* اگر مادری کودکش را تا حداکثر دو سالگی از خود جدا نکرد و کودک به خوابیدن کنار مادر عادت داشت، چطور می توان این عادت را در او از بین برد؟

در مورد کودکان سه سال به بالا خیلی خوب است که از جدول ستاره استفاده کنیم. یعنی به کودکمان بگوییم هر روز صبح که بلند می شوی اگر در تخت خوابت بودی، یک برچسب جایزه می گیری و مثلاً هر سه برچسب یک جایزه بزرگ دارد. استفاده از روش های تشویقی در این مورد مؤثر هستند. (1)

19. مطالب مهم و اساسی در موضوع خواب فرزندان

1. آن چه که از روایات متواتر استفاده می شود این است که غیر از زن و شوهر حتی محارم هم، حرام است به صورت برهنه زیر یک لحاف بخوابند.

ص: 193

2. منع خوابیدن تحت لحاف واحد و تعزیر های مطرح شده در روایات، مربوط به جائی ست که بین افراد، لباس کافی و مناسب، حائل نباشد.

3. در صورتی که افراد برهنه هم نباشند، از باب «اجتنبوا مواضع التهمة و خوف ریه» اجتناب از این کار، موافق احتیاط است.

4. بر والدین است به احتیاط واجب که رخت خواب فرزندان و افراد ممیز را، به جهت خوف ریه، از یکدیگر جدا کنند، و در صورت اضطرار، بحد ضرورت و با رعایت های لازم، بلامانع است.

5. هیچ دلیل متقنی بر وجوب جدا کردن اتاق خواب کودکان و فرزندان، دلالت ندارد اما پدر و مادر واجب است هنگام خلوت و زناشوئی، محل و یا زمانی را انتخاب کنند که کودکان و فرزندان و افراد دیگر رفت و آمد نداشته باشند و در صورتی که فرزندان بالغ بخواهند در این مواقع، وارد بر والدین شوند واجب است قبلاً اجازه بگیرند.

20. جمع بین صلاتین و عدم سخت گیری در فرزندان

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«إِنَّا نَأْمُرُ الصَّبِيَّانَ أَنْ يَجْمَعُوا بَيْنَ الصَّلَاتَيْنِ الْأُولَى وَالْعَصْرِ وَبَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ الْآخِرَةِ مَا دَامُوا عَلَى وُضوءٍ قَبْلَ أَنْ يَشُدَّ تَغْلُوا؛ دستور ما برای فرزندان (غیر مکلف) این ست که نمازهای ظهر و عصر، و هم چنین مغرب و عشاء را در صورت داشتن طهارت (به خاطر سهولت و راحتی آنان) پی در پی بخوانند.»

در کتاب «جامع أحاديث الشيعة» (1) احادیث زیر ذکر شده است:

سعد بن سعد اشعری گوید: از حضرت رضا (علیه السلام) درباره مردی که بعضی از فرزندان نزد او محبوب تر از بعضی دیگر است و در نتیجه برخی را بر برخی مقدم می دارد، پرسیدم. حضرت فرمود: «نعم قد فعل ذلك ابو عبدالله (علیه السلام) نحل (2) محمداً وفعل ذلك ابو الحسن (علیه السلام) نحل أحمد شيئاً فقلت أنا به حتى حزته (3) له فقلت جعلت فداك الرجل تكون بناته أحب إليه من بنیه فقال البنات والبنون في ذلك سواء إنما هو بقدر ما ينزلهم الله عز وجل منه؛ آری این کار را امام صادق (علیه السلام) کرد، حضرت به محمد چیزی را بخشید و باز امام هفتم (علیه السلام) چنین کرد او نیز به احمد چیزی را داد و بخشید و من عهده دار آن چیز شدم و برایش تلاش کردم تا آن را برای احمد به دست آوردم. گفتم: فدایت شوم! فردی دخترانش برایش محبوب تر از پسرانش هستند؟ حضرت فرمود: پسران و دختران در این جهت یکسانند تنها این به اندازه منزلتی است که خداوند عز و جل به فرزندان در ارتباط با پدر می دهد.»

رفاعة بن موسى گوید: از امام موسی کاظم (علیه السلام) پرسیدم: مردی چند پسر دارد. مادر آنان يك نفر نیست (از چند زن چند پسر دارد) آیا می تواند یکی را بر دیگری ترجیح دهد؟ حضرت فرمود:

«نعم لا بأس به قد كان ابي عليه السلام يفضّلني على عبدالله؛ آری اشکال ندارد. پدرم مرا به عبدالله برتری می داد.»

ص: 195

1- . بروجردی، حسین، جامع أحاديث الشيعة في احكام الشريعة، ج 26، ص: 873.

2- . النحل: إعطاء شيء بلا عوض.

3- . أي جمعته له.

اسماعیل بن عبدالخالق گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که در مورد مردی که بعضی از فرزندان را به بعضی از مالش مخصوص می گرداند، می فرمود:

«لا بأس بذلك؛ این اشکال ندارد.»

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مردی که دو پسر داشت و یکی را بوسید و دیگری را نبوسید نگاه کرد و به او فرمود:

«فهلأ واسیت بینهما؛ چرا مواسات را میان این دو رعایت نکردی؟»

پیامبر (صلی الله علیه و آله) اکرم در جای دیگری فرمود:

«اعدلوا بین أولادکم فی السرّ كما تحبّون أن يعدلوا بینکم فی البرّ واللّطف؛ میان فرزندان تان در نهان عدالت را رعایت کنید همان گونه که دوست دارید آنان میان خودتان در نیکی و لطف عدالت کنند.»

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«قال والدی (علیه السلام) واللّٰهُ اِنّی لأصانع بعض ولدی وأجلسه علی فخذی وأكثر له المحبّة وأكثر له الشّکر وانّ الحقّ لغيره من ولدی ولكن محافظة علیہ منه ومن غیره لئلا یصنعوا به ما فعل بیوسف وإخوته وما أنزل اللّٰهُ سورة یوسف إلاّ أمثالاً لکی لا یحسد بعضنا بعضاً كما حسد بیوسف إخوته وبغوا علیہ فجعلها حجّة (رحمة خ) علی من تولّانا ودان بحبّنا وجحد أعدائنا علی من نصب (1) لنا الحرب والعداوة؛ پدرم فرمود: به خدا سوگند با بعضی از فرزندانم به ظاهر و تصنّعی کاری را انجام می دهم، او را روی پایم می نشانم و به او زیاد محبّت می کنم و زیاد از او سپاس گزاری می نمایم با این که حق برای فرزند دیگرم هست، ولی برای حفظ این فرزندم از دست آن فرزند و از دست دیگران تا با او کاری که با

ص: 196

1- . النَّصْب: المعاداة النَّاصِب: هو الذی یتظاهر بعداوة أهل البيت علیهم السلام مجمع.

یوسف و برادرانش شد، نکنند و خداوند سوره یوسف را نازل فرموده مگر به عنوان نمونه این که بعضی از ما به بعضی حسادت نکنند آن گونه که برادران یوسف به یوسف حسادت ورزیدند و به او ستم کردند و خداوند این سوره را حجت بر کسانی قرار داده که ما را دوست دارند و محبت ما را پذیرفته اند و دشمنان ما را نمی پذیرند علیه کسانی که جنگ و دشمنی برای ما به پا کرده اند.»

22. بوسیدن فرزندان، از روی محبت

در روایات کتاب «جامع أحادیث الشیعه» (1) آمده

است:

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) من قبل ولده كتب الله عز وجل له حسنة ومن فرّحه فرّحه الله يوم القيامة ومن علمه القرآن دعى بالأبوين فيكسيان حلتين يضىء من نورهما وجوه أهل الجنة؛ هر کس فرزندش را ببوسد خداوند عز و جل برایش حسنه ای می نویسد و هر کس او را شاد سازد خداوند در روز قیامت وی را شاد کند و هر کس به فرزندش قرآن بیاموزد پدر و مادر او را می آورند و دو لباس بر تن آنان می کنند که از نور آن دو لباس چهره های بهشتیان نورانی می شود.» پیامبر (صلى الله عليه وآله) فرمود:

«قبلوا أولادكم فإنّ لكم بكلّ قبلة درجة في الجنة ما بين كلّ درجتين خمسمائة عام؛ فرزندان تان را ببوسید چون برای شما در برابر هر بوسه ای يك درجه بهشت است و فاصله بين هر دو درجه ای پانصد سال است.»

ص: 197

1- . بروجردی، حسین، جامع أحادیث الشیعة فی احکام الشریعة، ج 26، ص: 864.

«كان لعليّ بن ابي طالب(عليه السلام) ابن وبنت فقَبِلَ الابن بين يدي البنت فقالت أتحبّه يا أبة قال بلى قالت ظننت أنّك لا تحبّ أحداً من دون الله فبكى ثم قال الحُبّ لله والشّفقة للأولاد؛ امير مؤمنان علي(عليه السلام) پسر و دختری داشت. حضرت پسر را در پیش روی دختر بوسید. دختر گفت: آیا ای پدر او را دوست داری؟ حضرت فرمود: بلی. دختر گفت: گمان می کردم که تو کسی جز خدا را دوست نداری. حضرت گریست و سپس فرمود: «محبّت برای خداست و شفقت (دلسوزی) برای فرزندان است.»

امام صادق(عليه السلام) فرمود:

«جاء رجل إلى النبی(صلى الله عليه وآله) فقال ما قبّلت صبياً قطّ فلما، ولی قال رسول الله(صلى الله عليه وآله) هذا رجل عندي أنّه من أهل النار؛ مردی نزد پیامبر آمد و گفت: بچه ای را هرگز نبوسیده ام. چون آن مرد رفت، رسول خدا(صلى الله عليه وآله) فرمود: این مردی است که نزد من از اهل جهنّم است.»

«قيل إنّ رسول الله(صلى الله عليه وآله) كان يقبّل الحسن بن عليّ(عهما) فقال الأقرع بن حابس إنّ لى عشرة من الولد ما قبّلت أحداً منهم فقال رسول الله(صلى الله عليه وآله) من لا يرحم لا يرحم؛ گفته شده: رسول خدا(صلى الله عليه وآله) امام حسن(عليه السلام) را می بوسید، اقرع بن حابس گوید: من ده فرزند دارم که احدی از آنان را نبوسیده ام رسول خدا(صلى الله عليه وآله) فرمود: هرکس که رحم نکند به او رحم نمی شود.»

امير مؤمنان(عليه السلام) فرمود:

«قُبلة الولد رحمة وقُبلة المرأة شهوة وقُبلة الوالدين عبادة وقُبلة الرجل أخاه دين وزاد عنه الحسن البصرى وقُبلة الإمام العادل طاعة؛ بوسیدن فرزند رحمت است و بوسیدن زن شهوت است و بوسیدن پدر و مادر عبادت است و بوسیدن فرد برادرش را

دین است و حسن بصری این جمله را از امیر مؤمنان (علیه السلام) افزوده است: و بوسیدن امام عادل طاعت است.»

«قيل لَمَّا كان العباس وزينب ولدى عليّ (عليه السلام) صغيرين قال عليّ (عليه السلام) للعبّاس قل واحد فقال قل اثنان قال أستحي أن أقول باللسان الذى قلت واحد اثنان فقَبِل عليّ (عليه السلام) عينيه ثمّ التفت إلى زينب وكانت على يساره والعباس عن يمينه فقالت يا أبتاه أتحبنا قال نعم يا بنى أولادنا أكبادنا فقالت يا أبتاه حَبان لا يجتمعان فى قلب المؤمن حبّ الله وحبّ الأولاد وإن كان لابد لنا فالله ففقه لنا والحبّ لله خالصاً فازداد عليّ (عليه السلام) بهما حباً وقيل بل القائل الحسين (عليه السلام)؛ گفته شده چون عبّاس و زينب دو فرزند امیر مؤمنان (علیه السلام) خردسال بودند امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به عبّاس گفت: بگو يك. عبّاس گفت: يك. حضرت فرمود: بگو: دو. عبّاس گفت: من شرم دارم که با زبانی که يك گفته ام بگويم دو. حضرت علی (علیه السلام) دو چشم عبّاس را بوسید. سپس حضرت به زينب رو کرد و زينب سمت چپ حضرت و عبّاس سمت راست او بود. زينب گفت: ای پدر! آیا ما را دوست داری؟ حضرت فرمود: آری ای فرزندانم! فرزندان ما جگرگوشه های ما هستند. زينب گفت: ای پدر! دو محبّت در دل مؤمن جمع نمی شود. حبّ خدا و حبّ فرزندان و اگر چاره ای نیست، پس شفقت (ترحم) برای ما و محبّت ویژه خداست، پس امیر مؤمنان (علیه السلام) محبّش به این دو افزون گشت و گفته شده که گوینده این سخن امام حسین (علیه السلام) است.»

23. تعامل و رفتار بچه گانه با بچه ها

در جای دیگری از کتاب «جامع أحاديث الشيعة»⁽¹⁾ روایات زیر آمده است:

ص: 199

1- . بروجردی، حسین، جامع أحاديث الشيعة فى احكام الشريعة، ج 26، ص: 868.

امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود:

«من كان له ولد صبياً (1)؛ هر کس که فرزندی دارد برای او بچه شود.»

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«من كان عنده صبّی فلیتصاب له؛ هر کس که نزد او بچه ای است باید که برای او بچگی کند.»

«یعلی عامری» می گوید: «آنکه خرج من عند رسول الله (صلی الله علیه و آله) إلى طعام دعی إليه فإذا هو بحسین (علیه السلام) يلعب مع الصّبیان فاستقبله التّبیّ (صلی الله علیه و آله) أمام القوم ثمّ بسط یدیه فطفر الصّبّی هیهنا مرّة وهیهنا مرّة وجعل رسول الله (صلی الله علیه و آله) یضاحکه حتّی أخذہ فجعل إحدى یدیه تحت ذقنه والآخری تحت قفائه ووضع فاه علی فیه وقبّله ثم قال حسین متّی وأنا من حسین أحبّ الله من أحبّ حسیناً حسین سبط (2) من الأسباط؛ کسانی که نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودند برای صرف غذایی که رسول خدا بدان دعوت شده بود بیرون رفتند که حضرت حسین (علیه السلام) با بچه ها بازی می کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) در برابر مردم رو به امام حسین (علیه السلام) کرد و دو دستش را باز کرد و امام حسین (علیه السلام) یک بار این جا و یک بار آن جا پرید و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با او می خندید تا او را گرفت و یک دست زیر چانه امام حسین (علیه السلام) و دست دیگر پشت سرش گذاشت و دهان بر دهان امام حسین نهاد و او را بوسید سپس فرمود: حسین از من و من از حسینم خداوند دوست دارد هر کس که حسین را دوست می دارد حسین سبطی (3) از اسباط است.»

ص: 200

1- . أي حنّ إلى الصبوة فعل فعل الصّبّی .

2- . السّبط ولد الإبن والإبنة وفي الحديث الحسن والحسین سبطا رسول الله (صلی الله علیه و آله) ومعناه أي طائفتان وقطعتان منه اللسان ج 7، ص: 310.

3- . سبط به معنای نوه (فرزند فرزند) و به معنای امّت و قبیله می آید.

پیامبر(صلی الله علیه و آله) برای امام حسن و امام حسین روی زمین خوابید و آن دو را سوار کرد، دو دست و دو پای آن بر عکس یکدیگر قرار گرفت (بچه ها روبروی هم بر دوش پیامبر قرار گرفتند) و حضرت فرمود:

«نِعْمَ الْجَمَلُ جَمَلِكُمْ؛ شتر شما چه شتر خوبی است.»

24. حلم و بردباری و تعامل و ارتباط با فرزند

و نیز در کتاب «جامع أحاديث الشيعة»⁽¹⁾

این احادیث آمده است:

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود:

«لا تضربوا أطفالكم على بكاؤهم فإن بكاؤهم أربعة أشهر شهادة أن لا إله إلا الله وأربعة أشهر الصلوة على النبي (وآله توحيد) (صلی الله علیه و آله) وأربعة أشهر الدعاء لوالديه؛ بچه های تان را به خاطر گریه آنان نزنید چون گریه آنان چهار ماه شهادت به لا اله الا الله است و چهار ماه درود بر پیامبر و خاندان اوست و چهار ماه دعا برای پدر و مادرش محسوب می شود.»

محمد بن مسلم گوید: «خدمت امام صادق(علیه السلام) نشسته بودم که یونس بن یعقوب وارد شد دیدم که ناله می کند. حضرت صادق(علیه السلام) به او فرمود:

«مالي أراك تانّ قال طفل لي تأذيت به الليل أجمع فقال له ابو عبد الله(عليه السلام) يا يونس حدثني ابي محمد ابن علي عن آبائه(عليهم السلام) عن جدّي رسول الله(صلی الله علیه و آله) أن جبرئيل نزل عليه ورسول الله وعلّي صلوات الله عليهما يانان فقال جبرئيل(عليه السلام) يا حبيب الله مالي أراك تانّ فقال رسول الله(صلی الله علیه و آله) طفلان لنا تأذينا ببكائهما فقال جبرئيل مه يا محمد فإنّه

ص: 201

1- . بروجردی، حسین، جامع أحاديث الشيعة في احكام الشريعة، ج 26، ص: 871.

سبيعت لهؤلاء القوم شيعة إذا بكى أحدهم فبكاؤه لا إله إلا الله إلى أن يأتي عليه سبع سنين فإذا جاز السبع فبكاؤه استغفار لوالديه إلى أن يأتي على الحد فإذا جاز الحد فما أتى من حسنة فلوالديه وما أتى من سيئة فلا عليهما؛ چرا می بینم ناله می کنی؟ گفت: کودکی دارم که همه شب را برای او در اذیت بودم. امام صادق (علیه السلام) به او فرمود: ای یونس! پدرم امام باقر (علیه السلام) از پدرانش (علیهم السلام) از جدّم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برایم روایت کرد که جبرئیل بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل گشت در حالی که رسول خدا و علی (عهما) ناله می کردند. جبرئیل گفت: ای حبیب خدا! چرا می بینم که ناله می کنی؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: دو کودک داریم که از گریه آنان در اذیت هستیم. جبرئیل فرمود: نگو ای محمّد خداوند شیعیانی برای این گروه بر می انگیزد که اگر یکی از آنان گریه کند، گریه اش لا اله الا الله است تا آن که هفت سال بر او بگذرد و چون هفت سالگی گذشت گریه اش استغفار برای پدر و مادرش محسوب می شود تا آن که به حدّ (بلوغ) برسد چون از حدّ (بلوغ) گذشت هر نیکی که انجام دهد برای پدر و مادرش خواهد بود و هر بدی که کند بر آن دو نیست.»

25. تربیت فرزند دیگران همانند فرزند خود

در این باب روایات ذیل وارد شده است:

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «أَدَّبِ الْيَتِيمَ بِمَا تُؤَدَّبُ مِنْهُ (1) وَلَدَكَ وَاصْرَبْهُ مِمَّا تَصْرَبُ مِنْهُ وَلَدَكَ؛ (2) یتیم (وبلکه هر بچه ای) را چنان چه در اختیار توست بگونه ادب و تربیت کن که فرزند خودت را تربیت می کنی.»

ص: 202

1- . في بعض النسخ: «مما تؤدب».

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 6، ص: 47

این جاست که وظیفه معلم ها و دبیران و آموزگاران، بسیار مهم و از حساسیت زیادی برخوردار است؛ روایات زیر اشاره به این موضوع دارند؛

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) در چند روایت فرمود:

«من نشر علما فله مثل أجر من عمل به؛ (1) کسی که علمی را بپراکند و نشر دهد، پاداش کسی را دارد که به آن عمل کرده است.»

«تصدّقوا علیٰ اخیکم بعلم یرشده، و رأی یرسّده؛ (2) به برادر خود علمی صدقه دهید که راهنمای او شود، و اظهار نظری که او را در راه حق و عمل به آن، استوار دارد.»

«یا علی! ثلاث من حقایق الایمان: الانفاق من الاقتار، و انصاف الناس من نفسک، و بذل العلم للمتعلّم؛ (3) ای علی! سه چیز از حقایق ایمان است: بخشندگی در عین تنگ دستی، داد مردمان را از خود دادن، و آموختن علم به جوینده علم.»

«من کتم علما نافعاً، ألجمه الله یوم القیامة بلجام من نار؛ (4) هر کس دانشی سودمند را پنهان دارد، خدا در روز بازپسین دهانبندی آتشین بر دهان او نهد.»

امام علی (علیه السلام) نیز در چند روایت فرمود:

«ضادّوا الجهل بالعلم؛ (5) به وسیله علم با جهل و نادانی مبارزه کنید.»

«ما أخذ الله میثاقاً من أهل الجهل بطلب تبیان العلم، حتی أخذ میثاقاً من أهل العلم به بیان العلم للجهّال، لأنّ العلم قبل الجهل؛ (6) خدا از نادانان، از آن، پس پیمان

ص: 203

1- . نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 3، ص: 185.

2- . ابن فهد حلّی، احمد بن محمد، عدة الداعی، ص: 63.

3- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، الخصال، ج 1، ص: 125.

4- . مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج 2، ص: 78.

5- . آمدی، عبدالواحد ابن محمّد تمیمی، غرر الحکم و درر الکلم، ص: 205.

6- . مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج 2، ص: 23.

دانش طلبی گرفت که از دانایان پیمان گرفته بود دانش و علم را به دیگران بیاموزند، زیرا که دانایی و علم مقدم بر نادانی و جهل است.»

«تزاوروا و تذاکروا الحدیث، إن لا تفعلوا یدرس؛ (1)»

به دیدار يك دیگر بروید و با هم درباره «احادیث» سخن گوید، اگر چنین نکنید احادیث کهنه و مندرس می شود.»

امام جواد(علیه السلام) می فرماید:

«العلماء في أنفسهم خناة إن كتموا النصيحة، إن رأوا تائها ضالاً لا يهدونه، أو ميّتا لا يحيونه، فبئس ما يصنعون، لأنّ الله - تبارك و تعالی - أخذ عليهم الميثاق في الكتاب، أن يأمروا بالمعروف و بما أمروا به، و أن ينهوا عما نهوا عنه، و أن يتعاونوا على البرّ و التقوى، و لا يتعاونوا على الإثم و العدوان؛ (2) دانشمندان، چون از پند دادن خودداری کنند، خیانت ورزیده اند، اگر گمراهی را ببینند و او را راهنمایی نکنند، یا مرده دلی را ببینند و او را زنده نسازند، بد کرده اند، زیرا که خدای متعال، در قرآن، از ایشان پیمان گرفته است که به نیکی و به آن چه بدان فرمان رفته است فرمان دهند، و از آن چه از آن ممنوع شده اند دیگران را باز دارند، و این که در نیکی و پرهیزگاری مددکاری دیگر باشند، و در گناه و دشمنی مددکار نباشند.»

امام صادق(علیه السلام) در تفسیر این آیه شریفه «و مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»؛ «از آن چه به آنان روزی کرده ایم به دیگران می بخشند» می فرماید:

«مِمَّا عَلَّمْنَاهُمْ يَبُؤْنَ؛ (3) یعنی از علمی که به عالمان دادیم به دیگران می آموزند.»

امام باقر(علیه السلام) می فرماید:

ص: 204

1- . نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 3، ص: 182.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 8، ص: 54.

3- . مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج 70، ص: 267.

«إِنَّ الَّذِي تَعَلَّمَ الْعِلْمَ مِنْكُمْ، لَهُ مِثْلُ أَجْرِ الَّذِي يَعَلِّمُهُ، وَ لَهُ الْفَضْلُ عَلَيْهِ. تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ مِنْ حَمَلَةِ الْعِلْمِ، وَعَلَّمُوا إِخْوَانَكُمْ كَمَا عَلَّمَكُمْ الْعُلَمَاءُ؛(1)»

آن کس از شما که دانش بیاموزد، پاداشی دارد هم چون پاداش کسی که به او می آموزد، و البته آموزگار را بر او برتری است. دانش را از دارندگان دانش فرا گیرید، و همان گونه که دانشمندان به شما آموخته اند شما نیز به برادران خود بیاموزید.»

امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

«اكتب و بثّ علمك في إخوانك، فإنّ متّ فأورث كتبك بنيك، فإنّه يأتي على الناس زمان هرج لا يأنسون فيه إلا بكتبهم؛(2) علم خویش را بنویس و میان برادرانت انتشار ده، و هنگامی که مرگت فرا رسید کتاب های خود را به ارث برای فرزندان باقی گذار، زیرا که زمانی پر آشوب خواهد آمد که مردم به چیز دیگری جز کتاب نتوانند انس یافت.»

آن حضرت(علیه السلام) در جای دیگری می فرماید:

«لكلّ شيء زكاة، و زكاة العلم أن يعلّمه أهله؛(3) هر چیزی را زکاتی است، و زکات علم آموختن علم است به اهل آن.»

هم چنین از آن حضرت(علیه السلام) چنین روایت شده است:

«على كلّ جزء من أجزاءك زكاة واجبة لله عزّ و جلّ.. و زكاة اللسان التّصح للمسلمين، و التّيقيظ للغافلين؛(4) خدای بزرگ بر هر عضوی از اعضای بدن تو زکاتی واجب کرده است... زکات زبان اندرز گفتن به مسلمانان است و بیدار کردن غافلان.»

ص: 205

1- . صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد(علیهم السلام)، ص: 4.

2- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 18، ص: 56.

3- [3] ابن فهد حلّی، احمد بن محمد، عدة الداعی، ص: 63.

4- . مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج 96، ص: 7.

و نیز در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است:

«تزاوروا، فإنَّ في زيارتكم إحياء لقلوبكم، و ذكرنا لاحاديثنا. و أحاديثنا تعطف بعضكم على بعض، فإن أخذتم بها رشدتم و نجوتم، و إن تركتموها ظللتكم و هلكتم، فخذوا بها و أنا بنجاتكم زعيم؛(1) از يك ديگر دیدار کنید که در این دیدار دل های شما زنده می شود، و از اخبار و احادیث ما یاد می کنید. احادیث ما شما را نسبت به يك ديگر مهربان خواهد کرد، اگر به آن ها عمل کنید به آگاهی و رشد می رسید و رستگار می شوید، و اگر آن ها را فرو گذارید گمراه می گردید و هلاک می شوید. به آن ها عمل کنید که من پایندان رستگاری شما خواهم بود.»

امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می فرماید:

«رحم الله عبداً أحيا أمرنا. (قال راوي الحديث:) فقلت له: و كيف يحيي أمركم؟ قال: يتعلم علومنا و يعلمها الناس، فإنَّ الناس لو علموا محاسن كلامنا لا تبتعوننا؛(2)

خدا بیامرزد کسی را که امر ما را زنده کند. (راوی حدیث گوید:) به امام گفتیم: چگونه امر شما زنده می شود؟ گفت: «به آموختن علوم ما و تعلیم دادن آن به مردمان، چه اگر مردمان از آن تعالیم والا که در سخنان ماست آگاه گردند، پیرو ما خواهند گشت.»

26. تشویق جوانان به ازدواج و عدم نگرانی از فقر:

اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * وَ لَيْسَ تَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ

ص: 206

1- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 18، ص: 61.

2- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، معانی الاخبار، ج 1، ص: 174.

«مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، هم چنین غلامان و کنیزان صالح و درست کارتان را؛ اگر فقیر و تنگ دست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز می سازد؛ خداوند گشایش دهنده و آگاه است! و کسانی که امکانی برای ازدواج نمی یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز گرداند.»

تفسیر

ترغیب به ازدواج آسان

از آغاز این سوره تا به این جا طرق حساب شده مختلفی برای پیش گیری از آلودگی های جنسی مطرح شده است، که هر يك از آن ها تأثیر به سزایی در پیش گیری یا مبارزه با این آلودگی ها دارد.

در آیات مورد بحث به یکی دیگر از مهم ترین طرق مبارزه با فحشاء که ازدواج ساده و آسان، و بی ریا و بی تکلف است، اشاره شده، زیرا این نکته مسلم است که برای بر چیدن بساط گناه، باید از طریق اشباع صحیح و مشروع غرائز وارد شد، و به تعبیر دیگر هیچ گونه «مبارزه منفی» بدون «مبارزه مثبت» مؤثر نخواهد افتاد.

لذا در نخستین آیه مورد بحث می فرماید: «مردان و زنان بی همسر را همسر دهید، و هم چنین غلامان و کنیزان صالح و درست کارتان را»؛ «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ».

«ایامی» جمع «ایم» (بر وزن قیم) در اصل به معنی زنی است که شوهر ندارد،

ص: 207

سپس به مردی که همسر ندارد نیز گفته شده است، و به این ترتیب تمام زنان و مردان مجرد در مفهوم این آیه داخلند خواه بکر باشند یا بیوه.

تعبیر «انکحوا» (آن‌ها را همسر دهید) با این که ازدواج يك امر اختیاری و بسته به میل طرفین است، مفهومی است که مقدمات ازدواج آن‌ها را فراهم سازید، از طریق کمکهای مالی در صورت نیاز، پیدا کردن همسر مناسب، تشویق به مسأله ازدواج، و بالاخره پا در میانی برای حل مشکلاتی که معمولاً در این موارد بدون وساطت دیگران انجام پذیر نیست، خلاصه مفهوم آیه به قدری وسیع است که هر گونه قدمی و سخنی و درمی در این راه را شامل می‌شود.

بدون شك اصل تعاون اسلامی ایجاب می‌کند که مسلمانان در همه زمینه‌ها به یکدیگر کمک کنند، ولی تصریح به این امر در مورد ازدواج دلیل بر اهمیت ویژه آن است.

اهمیت این مسأله تا به آن پایه است که در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم:

«افضل الشفاعات ان تشفع بين اثنتين في نكاح حتى يجمع الله بينهما؛ بهترین شفاعت آن است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجی‌گری کنی، تا این امر به سامان برسد!»⁽¹⁾

در حدیث دیگری از امام کاظم موسی بن جعفر (علیه السلام) می‌خوانیم:

«ثلاثة يستظلون بظل عرش الله يوم القيامة، يوم لا ظل الا ظله، رجل زوج اخاه المسلم او اخدمه، او كتم له سرا؛ سه طایفه اند که در روز قیامت در سایه عرش خدا قرار

ص: 208

1- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 14، ص: 27.

دارند، روزی که سایه ای جز سایه او نیست: کسی که وسائل تزویج برادر مسلمانش را فراهم سازد، و کسی که به هنگام نیاز به خدمت، خدمت کننده ای برای او فراهم کند و کسی که اسرار برادر مسلمانش را پنهان دارد.»(1)

و بالأخره در حدیثی از پیامبر(صلی الله علیه و آله) می خوانیم:

«کان له بكل خطوة خطاها، او بكل كلمة تكلم بها في ذلك، عمل سنة قيام ليلها و صيام نهارها؛(2)

هر گامی انسان در این راه بر دارد و هر کلمه ای بگوید، ثواب يك سال عبادت در نامه عمل او می نویسند.»

و از آن جا که يك عذر تقریباً عمومی و بهانه همگانی برای فرار از زیر بار ازدواج و تشکیل خانواده مسأله فقر و نداشتن امکانات مالی است قرآن به پاسخ آن پرداخته می فرماید: از فقر و تنگ دستی آن ها نگران نباشید و در ازدواجشان بکوشید چرا که «اگر فقیر و تنگ دست باشند خداوند آن ها را از فضل خود بی نیاز می سازد»؛ «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ».

و خداوند قادر بر چنین کاری هست، چرا که «خداوند واسع و علیم است»؛ «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ».

قدرتش آن چنان وسیع است که پهنه عالم هستی را فرا می گیرد، و علم او چنان گسترده است که از نیت همه کس مخصوصاً آن ها که به نیت حفظ عفت و پاکدامنی اقدام به ازدواج می کنند آگاه است، و همه را مشمول فضل و کرم خود قرار خواهد داد.

ص: 209

1- . همان.

2- . همان.

از آن جا که گاه با تمام تلاش و کوشش که خود انسان و دیگران می کنند، وسیله ازدواج فراهم نمی گردد و خواه و ناخواه انسان مجبور است مدتی را با محرومیت بگذرانند، مبدا کسانی در این مرحله قرار دارند گمان کنند که آلودگی جنسی برای آن ها مجاز است، و ضرورت چنین ایجاب می کند، لذا بلافاصله در آیه بعد دستور پارسایی را هر چند مشکل باشد به آن ها داده می گوید:

«و آن ها که وسیله ازدواج ندارند باید عفت پیشه کنند، تا خداوند آنان را به فضلش بی نیاز سازد.»⁽¹⁾

27. نکاتی مؤثر در موضوع ازدواج

1. داشتن یک جامعه مفید و مؤثر، با همه عده و عده، لازم است.
2. پیشگیری از جامعه پیر و فرسوده و ناتوان، واجب است.
3. جلوگیری از فساد و به حرام افتادن جوانان و جامعه، واجب است.
4. ازدواج به خودی خود و به عنوان یک دستور الهی و یک سنت نبوی، مستحب مؤکد است.
5. در صورت بلوغ فرزند و نیاز آن به ازدواج و خوف فساد و فتنه، و توان والدین جهت تزویج وی، بر والدین و فرزند، امر تزویج و تمکین بر این امر الهی و سنت نبوی واجب است، و آیه «تعاونوا علی البر والتقوا، ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان»، دال بر این تکلیف الهی است.
6. آیه 32 از سوره نور، و آیه 33 از آن سوره، هیچ تنافی و تعاندی با هم ندارند.

ص: 210

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 14، ص: 457.

7. روایات این باب، همگی حکایت از موارد مذکور دارد.

28. تعامل و قدردانی فرزند از پدر و مادر

اشاره

قرآن مجید می فرماید:

«وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ»؛ (1)

«و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش او را با ناتوانی روی ناتوانی حمل کرد (به هنگام بارداری هر روز رنج و ناراحتی تازه ای را متحمل می شد)، و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می یابد؛ (آری به او توصیه کردم) که برای من و برای پدر و مادرت شکر بجا آور که بازگشت (همه شما) به سوی من است!»

تفسیر

در این دو آیه، بحث از نعمت وجود پدر و مادر و زحمات و خدمات و حقوق آن ها است و قرار دادن شکر پدر و مادر در کنار شکر «الله».

به علاوه تأکیدی بر خالص بودن اندرزهای لقمان به فرزندش نیز محسوب می شود چرا که پدر و مادر با این علاقه وافر و خلوص نیت ممکن نیست جز خیر و صلاح فرزند را در اندرزهایشان بازگو کنند.

نخست می فرماید: «ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم»؛ «وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ».

آن گاه به زحمات فوق العاده مادر اشاره کرده می گوید: «مادرش او را حمل کرد

ص: 211

در حالی که هر روز ضعف و سستی تازه ای بر ضعف او افزوده می شد؛ «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَيَّ وَهْنًا» (1).

این مسأله از نظر علمی ثابت شده، و تجربه نیز نشان داده که مادران در دوران بارداری گرفتار وهن و سستی می شوند، چرا که شیره جان و مغز استخوان شان را به پرورش جنین خود اختصاص می دهند، و از تمام مواد حیاتی وجود خود بهترینش را تقدیم او می دارند.

به همین دلیل، مادران در دوران بارداری گرفتار کمبود انواع ویتامین ها می شوند که اگر جبران نگردد ناراحتی هایی برای آن ها به وجود می آورد، حتی این مطلب در دوران رضاع و شیر دادن نیز ادامه می یابد، چرا که «شیر، شیره جان مادر است»؛ لذا به دنبال آن می افزاید: «پایان دوران شیرخوارگی او دو سال است»؛ «وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ».

همان گونه که در جای دیگر قرآن نیز اشاره شده است: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ»؛ (2) «مادران فرزندان شان را دو سال تمام شیر می دهند.»

البته منظور دوران کامل شیرخوارگی است هر چند ممکن است گاهی کم تر از آن انجام شود.

به هر حال مادر در این 33 ماه (دوران حمل و دوران شیرخوارگی) بزرگ ترین

ص: 212

-
- 1- . جمله «وَهْنًا عَلَيَّ وَهْنًا» ممکن است «حال» باشد برای «ام» به تقدیر کلمه «ذات» و در تقدیر چنین بود «حملته امه ذات وهن علی وهن». این احتمال نیز داده شده که مفعول مطلق بوده باشد برای فعل مقدری از ماده «وهن» و در تقدیر چنین بوده «تهن وَهْنًا عَلَيَّ وَهْنًا».
 - 2- . بقره / 233.

فداکاری را هم از نظر روحی و عاطفی، و هم از نظر جسمی، و هم از جهت خدمات در مورد فرزندش انجام می دهد.

جالب این که در آغاز توصیه درباره هر دو می کند، ولی به هنگام بیان زحمات و خدمات تکیه روی زحمات مادر می نماید تا انسان را متوجه ایثارگری ها و حق عظیم او می سازد. سپس می گوید: «توصیه کردم که هم شکر مرا به جای آور و هم شکر پدر و مادرت را»؛ «أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ».

شکر مرا به جا آور که خالق و منعم اصلی توام و چنین پدر و مادر مهربانی به تو داده ام و هم شکر پدر و مادرت را که واسطه این فیض و عهده دار انتقال نعمت های من به تو می باشند. و چقدر جالب و پر معنی است که شکر پدر و مادر درست در کنار شکر خدا قرار گرفته.

و در پایان آیه با لحنی که خالی از تهدید و عتاب نیست می فرماید: «بازگشت همه شما به سوی من است»؛ «الْيَوْمَ الْمَصِير».

آری اگر در این جا کوتاهی کنید در آن جا تمام این حقوق و زحمات و خدمات مورد بررسی قرار می گیرد و موبه مو حساب می شود، باید از عهده حساب الهی در مورد شکر نعمت هایش، و هم چنین در مورد شکر نعمت وجود پدر و مادر و عواطف پاك و بی آلايش آن ها بر آید.

بعضی از مفسران در این جا به نکته ای توجه کرده اند که در قرآن مجید تأکید بر رعایت حقوق پدر و مادر کرارا آمده است، اما سفارش نسبت به فرزندان کم تر دیده می شود (جز در مورد نهی از کشتن فرزندان که يك عادت شوم و زشت استثنایی در عصر جاهلیت بوده است).

این به خاطر آن است که پدر و مادر به حکم عواطف نیرومندشان کم تر ممکن است فرزندان را به دست فراموشی بسپارند، در حالی که زیاد دیده شده است که فرزندان، پدر و مادر را مخصوصاً به هنگام پیری و از کار افتادگی فراموش می کنند، و این دردناک ترین حالت برای آن ها و بدترین ناشکری برای فرزندان محسوب می شود (1). (2)

29. اطاعت از والدین به جز در شرک به خدا

اشاره

امام علی (علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ (3) حق پدر بر فرزند این است که فرزند در همه امور، از پدر اطاعت کند مگر در معصیت الهی.»

و قرآن کریم می فرماید:

«وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ (4) «و هر گاه آن دو، تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری (بلکه می دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن، ولی با آن دو، در دنیا به

ص: 214

1- . قطب، سید، فی ظلال القرآن، ج 6، ص: 484.

2- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 17، ص: 40.

3- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، ص: 546.

4- . لقمان / 15.

طرز شایسته ای رفتار کن؛ و از راه کسانی پیروی کن که توبه کنان به سوی من آمده اند؛ سپس بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آن چه عمل می کردید آگاه می کنم.»

تفسیر

«وَإِنْ جَاهِدَاكَ»؛ و اگر پدر و مادرت کوشیدند. «عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي»؛ تا شریک قرار دهی خدای دیگری را با من.

«مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»؛ آن چه را که نیست برای توبه او دانش زیرا اگر برای خدا شریکی بود به آن دانش می داشتی و بصحت آن آگاهی یافته- دلیل می آوردی- و آن چه را که بصحة آن نتوانی معتقد شوی، پس باطل بوده و بالنتیجه دعوی شریک و همتایی برای پروردگار باطل خواهد بود.

«فَلَا تُطِعُهُمَا»؛ پس در این باره اطاعت آنان نکنی.

«وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا»؛ و در کارهای این جهان به آنان کمک داده مدد کاری نمایی اما در امور دین و ایمان به خداوند مخالفت با ایشان واجب بوده زیرا آنان کافرند.

«وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ»؛ و راه آن که به طاعت من توجه نموده و قلب و فکر خویش را به سوی من قرار داده، پیروی کن. و آنان که مطیع من هستند پیامبر و مؤمنانند.

«ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ»؛ پس به سوی فرمان من بازگشت شما بوده.

«فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ پس خبر می دهم شما را به آن چه در جهان دنیا عمل نمودید و پاداش آن را به شما خواهم داد.

در تفسیر آمده که روزی مولای لقمان به او گفت: گوسفندی را ذبح نموده و دو چیز از بهترین جاهای بدن او را بیاور، پس لقمان گوسفندی را کشته و دل و زبانش را برای مولای خود آورد، مولایش سؤال کرد این چیست که آوردی پاسخ داد که این دو از نیکوترین عضو بدن است اگر نیکو باشند و بدترین عضو بشمار میآیند اگر فاسد باشند.

روزی مولای او بمحل تطهیر رفته طول داد، لقمان از بیرون او را صدا زده به او گفت نشستن بسیار و طول دادن در محل تطهیر کبد را دردمند و ایجاد مرض بواسیر می کند و حرارت بدن را بقسمت بالای بدن رسانیده و موجب درد سر و ناراحتی های دیگر مغزی میگردد برای تخلی سبک بنشین و سبک برخیز.

گویند: لقمان حکمت ها و پندهای خود در لوحی نوشته و بدرب باغستان شهر آویخت تا مردم از او استفاده کنند.

«عبد الله بن دینار» گوید: لقمان از سفری مراجعت کرد و در راه بغلام خود برخورد، لقمان از او سؤالاتی نموده و گفت:

پدرم حالش چگونه است؟

غلام: پدرت مرده.

لقمان: در کارهای خود مستقل و صاحب اختیار خویشتن شدم.

لقمان: زنم حالش چگونه است؟

غلام: مرده.

لقمان: تجدید فراش و زوجه تازه ای اختیار می کنم.

ص: 216

لقمان: خواهرم حالش چگونه است؟

غلام: مرده.

لقمان: عورتم پوشیده شده- و از مسئولیتی که در حفظ آن داشتم آزاد شدم

لقمان: برادرم چگونه است؟

غلام: مرده.

لقمان: پشتم شکست و تنها شدم.

روزی بلقمان گفتند، بدترین مردم کیست؟ لقمان پاسخ داد آن که در حضور مردم بی باکانه گناه کند و از این که جامعه او را گناه کار بداند پروایی نداشته باشد.

از او سؤال نمودند، چرا صورتت سیاه و قیافه ات نیکو نیست؟ پاسخ داد از نقش عیب جوئی کنی و یا از نقاش.

گویند روزی لقمان بحضور داود پیامبر(صلی الله علیه و آله) رسید و او را مشغول بافتن زره دید، اما ندانست چیست، خواست از او سؤال کند، ولی حکمتش اجازه نداد، قدری صبر کرد تا زره ساخته شد و آن گاه داود آن را پوشیده گفت چه خوب لباسی برای جنگ است، لقمان فهمید که او زره و برای حفظ بدن در میدان جنگ استفاده می شود سپس گفت سکوت حکمتی است و فاعل آن اندک می باشد داود کلام او را شنیده فراست نمود و بلقمان گفت نام حکیم سزاوار تو است.

در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده که روزی لقمان به فرزند خویش پند داده میگفت: ای فرزندم، دنیا دریای بیکرانی بوده و دانشمندی در آن هلاک شدند، پس تو کشتی برای خود انتخاب کن و آن ایمان به خداوند هستی است. و بادبان آن را توکل به خدا قرار ده و وسائل لازمه سفر را پرهیزکاری از گناه بدان، پس اگر نجات

ص: 217

یافتی بدانکه رحمت خدا شامل تو شده و اگر در آن غرق شدی حتماً از گناهان تو خواهد بود.

«سلیمان بن داود منقری» از حماد بن عیسی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که حضرت فرمود، لقمانبه فرزند خویش وصیت کرد و گفت فرزندم در مسافرتها چند چیز را با خود همراه داشته باش: شمشیر، کفش، دستار (عمامه)، لباس لازمه، مشک آب، نخ خیاطی، سوزن، ادویه لازمه ای که به کار خود و همراهان بیاید، و با همراهان سفر در هر کاری رفیق باش به جز گناه پروردگار.

ای فرزندم وقتی با جمعی مسافرت می روی حتماً در کارهای خود و ایشان با آنان مشورت کن، همیشه گشاده رو مت بسم باش، در آن چه را که به همراه خویش آوردی کریم بوده به آنان انفاق نما، هنگامی که تو را خواندند اجابت کن، و اگر کمک خواستند یاری نما، سکوت را رعایت نموده، بسیار نماز بگذار، سخاوتمند باش در وسیله سواری و آب و نان خود، در موارد لازمه برای ایشان شهادت به حق ده، اگر با تو مشورتی داشتند نظر صحیح خود را در اختیارشان بگذار.

در هیچ کاری فکر نکرده اقدام نکن، در هیچ مشورتی فکر نکرده جواب نده؛ بلکه بسیار فکر کن تا جواب دقیق و نظر صحیح خود را به او اعلام نمایی.

و در حال قیام و نشستن و خوردن و نماز فکر خویش را به کار انداخته بدقت اندیشه نما تا مشورتی که با تو شده نیکو پاسخ گویی زیرا کسی که نصیحتش را درباره مشورت کننده خالص نگرداند خداوند فکر و بینش را از او سلب نماید. اگر دوستان حرکت کردند تو نیز با آنان حرکت کن، اگر به کاری اقدام نموده تو نیز همکاری نما، بسخن آن که بزرگ تر از تو است گوش فرا ده، همیشه در مقام جواب

گویی بدوستانت مثبت باش نه منفی زیرا منفی بودن ناپسند و عجز را ثابت می کند، اگر جاده را گم کردید کناری فرود آئید تا آگاه شوید، اگر در تصمیم خود تردید یافتید توقف کنید تا تصمیم بگیرید، در راه اگر يك نفر را تنها دیدید هرگز از او راه گم شده را سؤال نکرده و راهنمای خود قرار ندهید شاید او دزد بیابانی و یا شیطان باشد که بگمراهی هدایت می کند، اگر دو نفر را دیدید از آن نیز دوری کنید مگر آن چه را که من نمی بینم شما ببینید (بآنان اطمینان پیدا کنید) زیرا انسان با دو چشم خود می تواند حق را دیده و تشخیص دهد.

ای فرزندم آن گاه که زمان نماز رسید هرگز برای کاری نماز خود را تأخیر نیانداز؛ بلکه اول او را انجام داده و سپس به کارهای دیگر اقدام فرما زیرا نماز قرض است و در وقتش باید اداء شود، حتماً در جماعت حاضر شده نماز را اداء کن اگر چه بسیار سخت و در میدان جنگ باشد، هرگز به روی مرکب نخواب زیرا ممکن است بنابودی کشیده شود و این از حکمت بیرون است، در جایی بخواب که بتوانی با آسایش خوابیده و خطری متوجه تو نگردد، آن گاه که بمنزل رسیدی اول به کار و غذای مرکب خود رسیدگی کن و سپس به کار خویشتن، منزلگاه خود را در جایی انتخاب کنید که خوش منظره بوده و امکان تغذیه بیش تر باشد، آن گاه که در جایی فرود آمدید اول دو رکعت نماز بخوانید و به هنگام حرکت نیز اول دو رکعت نماز خوانده و سپس حرکت نمائید و بر ساکنین آن سلام کنید زیرا در هر مکانی ملائکه ای ساکنند، برای تخلی مکان دوری را انتخاب کنید، اگر بتوانی از غذا اول تصدق ده و سپس تناول کن، تا زمانی که سواره ای کتاب خدا را تلاوت کن و تا هنگامی که به کاری مشغولی تسبیح پروردگار گو و گرنه به دعا مشغول باش،

هرگز تمامی شب را تا بصبح در مسافرت نباشی به هنگام قطع مسافت با آوازه اقدام ننموده و صدای خود را بلند ننمایی.

امام صادق (علیه السلام) فرمود به خدا سوگند که به خاطر نژاد فامیلی و یا دارایی و یا بزرگی هیكل و زیبایی بلقمان حکمت ندادند؛ بلکه او انسانی بود که در انجام دستورات خدا جدی و از گناهان اجتناب داشت- و باین خاطر صاحب حکمت شد- همیشه آرام بوده فکری عمیق داشته و تیز بین بود، بروزها هرگز نمی خوابید و در مجلس جمعی هرگز تکیه نمی داد، حضور مردم آب دهن نمی ریخت و عمر خود را بیهوده صرف چیزی نمی کرد، از فرط خویشتن داری هرگز کسی او را به هنگام تطهیر یا انجام غسل ندید، بمنظور حفظ دین (از ترس گناه) هرگز نخندید و غضبناک نشد و با کسی شوخی ننمود، برای حطام دنیا آن گاه که رو نمود خوشحال نشده و زمانی که پشت کرد اندوه گین نگردید، اولاد زیادی داشت و اکثرش پیش از او مردند اما برای هیچ کدام گریه نکرد، هرگز از کنار دو نفری که در نزاع یا کشتار بودند نگذشت جز آن که اصلاح نمود، هرگز سخنی نپذیرفته جز آن که اول تفسیر و مأخذش را سؤال نمود، همیشه در مجالس دانشمندان دین و فقیهان شرکت نموده بنزد قضات و ملوک میرفت و بر گرفتاری آنان تأسف می خورد و نسبت به فرمانروایانی که عزت خود را از خدا دانسته و باین مطلب اطمینان داشتند ترحم نموده و دعا می کرد، آن چه را که موجب تقویت و مبارزه با هوای نفس بوده تعلیم می گرفت و از سلاطین زمان خود فاصله می گرفت، جان خود را با تفکر و عبرتها مداوا مینمود، و به آن چه را که در هدفش مفید بوده دل می بست و از آن چه قاصدش نبود چشم می پوشید.

این‌ها وسیله شد که بلقمان حکمت عنایت گردید. (1)

30. بی احترامی به پدر و مادر ممنوع

اشاره

قرآن می‌فرماید:

«وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا أَتَعِدَانِنِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَكْفِرَانِ اللَّهَ وَرَبَّهُمَا لَقَدْ جَاءَهُمْ بَيِّنَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»؛ (2)

«و کسی که به پدر و مادرش می‌گوید: «اف بر شما! آیا به من وعده می‌دهید که من روز قیامت مبعوث می‌شوم؟! در حالی که پیش از من اقوام زیادی بودند (و هرگز مبعوث نشدند)! و آن دو پیوسته فریاد می‌کشند و خدا را به یاری می‌طلبند که: وای بر تو، ایمان بیاور که وعده خدا حق است اما او پیوسته می‌گوید: «این‌ها چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست!»

تفسیر

«وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا أَتَعِدَانِنِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي»؛ بعد از آن که وضع انسان تائب و تسلیم به خدا، و درخواست او برای خلوص و اخلاص و نیکی به والدین، و اصلاح اولادش را ذکر کرد، در مقابل این انسان، انسان دیگری را یادآور شده که به خدا و رسولش و معاد، کفر می‌ورزد، و چون پدر و مادرش او را به سوی ایمان دعوت نموده از معاد می‌ترسانند عاق پدر و مادر می‌شود.

پس این که فرمود: «وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا» ظاهرش این است که مبتدایی است در معنای جمع که خبرش جمله «أُولَئِكَ الَّذِينَ» است. و کلمه «اف»

ص: 221

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 19، ص: 175.

2- . احقاف / 17.

يك كلمه است، ولی دو معنا را اظهار می دارد، یکی خستگی و یکی هم خشم. و جمله «أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ» استفهامی است توییحی، و معنایش این است که: آیا مرا تهدید می کنی که يك بار دیگر از قبرم بیرونم کنند، و برای، پس دادن حساب حاضرم سازند، و خلاصه آیا مرا به معاد تهدید می کنی؟ در حالی که «وَقَدْ خَلَّتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي» امت هایی که قبل از من بودند و هلاك شدند، احدی از آنان زنده و مبعوث نشد.

و این استفهام در حقیقت به پندار آنان حجتی بوده بر نفی معاد، به این بیان که اگر در این میان احیاء و بعثی می بود، باید بعضی از افرادی که تاکنون مرده اند زنده شده باشند، با این که مردگان تا امروز بشر، در این قرنهای طولانی که نمی توان آغازش را دقیقاً معین کرد، آن قدر زیاد بودند که از حد شمار بیرونند، و از هیچ يك آن ها خبر و اثری نشده، ولی این نابخردان اینقدر نفهمیده اند که اگر بعضی از مردگان گذشته زنده می شدند، در دنیا زنده می شدند، و تهدید و وعید خدای سبحان این نیست؛ بلکه زنده شدن در آخرت و برخاستن در نشاه دیگر است نه در دنیا.

«وَهُمَا يَسْتَعِثَانِ اللَّهَ وَيَلْتَكِ آمِنٌ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ»؛ كلمه «يَسْتَعِثَانِ» از مصدر استعاثه است، که به معنای طلب غوث (پناه) از خدا است. و معنای جمله این است که:

در حالی که پدر و مادرش از خدا طلب می کنند که پناهشان دهد، و در اقامه حجت و متمایل کردن دل فرزند به سوی ایمان کمکشان فرماید، به فرزندشان می گویند: وای بر تو! به خدا و به آن چه رسولش آورده که یکی از آن ها وعده به معاد

است ایمان بیاور، و مطمئن باش که وعده خدا به معاد که به وسیلهٔ رسولانش داده، وعده ای است حق.

از این جا روشن می شود که مراد آن پدر و مادر از این که گفتند «ایمان بیاور» این بوده که به خدا و رسولش در آن چه رسول از ناحیه خدا آورده ایمان بیاور. و این که گفت: «إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» این بوده که فرزندشانه معاد ایمان بیاورد، و نیز جمله قبلی را که گفتند "ایمان بیاور" تعلیل کند و به فرزند می فهماند این که گفتیم ایمان بیاور به منظور انذار و تخویف بوده.

«فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»؛ اشاره با کلمه «هذا» به همان وعده و انذاری است که پدر و مادرش کردند، و یا به همه آن دعوت‌هایی است که نمودند. و معنایش این است که: این انسان که مورد بحث بود به والدین خود می گوید: این وعده‌هایی که می دهید، و این تهدیدهایی که مرا با آن می ترسانید، و یا همه این دعوت‌هایی که می کنید چیزی جز خرافات مردم وحشی قرون گذشته نیست. (1)

بیان صاحب تفسیر شریف «مجمع البیان»

«وَالَّذِي قَالَ لِيُؤْتِنَا»؛ آن کس که هر گاه پدر و مادرش او را به ایمان دعوت کنند به آنان گوید:

«أَفْ لَكُمَا»؛ این جمله، جمله اظهار تنفر است، و منظور از آن اظهار خشم و نفرت است، و به معنی «بعدا لکما» (یعنی دور باشید یا شما را نبینم) و بعضی

ص: 223

1- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 18، ص: 311.

هم گفته اند: یعنی: کثافت، بوگنددار، همان گونه که به هنگام استشمام نمودن بوی گند از آن اظهار تنفر و انزجار کنند.

«أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ»؛ آیا به من وعده می دهید که از قبر بیرون آمده زنده شده بر انگیزته خواهم شد.

«وَقَدْ خَلَّتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي»؛ با این که امت های پیش از من رفته اند و مرده اند، ولی از قبر بیرون نیامدند، و بزنگی بازنگشتند، و بعضی گفته اند یعنی: قرنهای بر این مذهب گذشته است که انکار بعث و زنده شدن مردگان می شوند.

«وَهُمَا يَسَّ تَغِيثَانَ اللَّهِ»؛ یعنی: پدر و مادرش بدرگاه خداوند استغاثه میکنند، و از خدا دست گیری می خواهند تا نسبتبه فرزندشان لطف کند تا ایمان آورد، و به فرزند خود می گویند:

«وَيْلَكَ آمِنْ»؛ وای بر تو به روز قیامت و به آن چه که محمد(صلی الله علیه و آله) می گوید ایمان بیاور.

«إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ»؛ که وعده الهی در مورد برانگیختن مردگان، و حشر و نشر و ثواب و عقاب.

«فَيَقُولُ: مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»؛ یعنی: این قرآن و آن چه که مرا به سوی آن فرا میخوانید جز افسانه های پیشینیان چیزی نیست، و این ها هیچ حقیقتی ندارند.

و از ابن عباس و ابی العالیه و سدی و مجاهد نقل شده است که این آیه درباره عبد الرحمن به ابی بکر نازل شده است که پدر و مادرش او را وادار به اسلام

کردند، و بسیار بر او اصرار نمودند، گفت: برای من عبد الله بن جدعان و بزرگان قریش را زنده کنید تا درباره آن چه که می گویند از آنان بپرسم؟ (1).

از قتاده و حسن و زجاج نقل شده است که آیه عمومیت دارد و شامل هر کافری که با پدر و مادر خود بد رفتار است می شود، و می گویند: به دلیل آن که به دنبال این آیه می گوید:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ»؛ یعنی در زمره امت هایی شایسته عذاب گردیده اند.

«قَدْ حَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ»؛ و پیش از آنان از جنیان و انسان ها گذشته و حال و عقائدشان همانند آنان بود.

قتاده می گوید: حسن گفته است جنیان مرگ و میر ندارند. (2)

و قرآن نیز می فرماید:

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا* وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا»؛ (3) «و پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستید! و به پدر و مادر نیکی کنید! هر گاه یکی از آن دو، یا هر دوی آن ها، نزد توبه سن پیری رسند، کم ترین اهانتی به آن ها روا مدار! و بر آن ها فریاد مزن! و گفتار لطیف و سنجیده

ص: 225

1- ابن عباس، عبدالله بن عباس، صحیفة علی بن ابی طلحة عن ابن عباس فی تفسیر القرآن، ص: 312.

2- طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 22، ص: 402.

3- اسراء / 23 و 24.

و بزرگوارانه به آن ها بگو! و بال های تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر! و بگو: پروردگارا! همان گونه که آن ها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده!»

تفسیر

جمله «أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» نفی و استثناء و کلمه «أَن» مصدریه است، ممکن هم هست بگوئیم «لا تعبدوا» نهی و استثناء و کلمه «أَن» مصدریه و یا مفسره است و به هر حال مجموع مستثنی و مستثنی منه به دو جمله تقسیم می شود، نظیر این که بگوئیم «او را پرستید» و «غیر او را نپرستید» و به وجه دیگر، برگشت هر دو جمله به يك حکم است، و آن این که «باید او را با اخلاص پرستید».

و این جمله چه برگشت به دو جمله کند و چه به يك جمله، در هر حال چیزی است که قضای الهی متعلق بدان شده است، البته قضای تشریحی خدا که متعلق به احکام و مسائل تشریحی می شود، و معنای يك طرفی کردن و حکم قاطع مولوی نمودن را می رساند، و این قضاء همان طور که شامل اوامر خدا می شود شامل نواهی او نیز می گردد، همان طور که احکام مثبت را يك طرفی می کند احکام منفیه را نیز يك طرفی می کند، به همین جهت فرمود: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ»، زیرا اگر فرموده بود: «وَأْمُرْ بِكُ ان لا تعبدوا...» صحیح نبود، چون که معنایش این می شد که «خدا امر کرده جز او را نپرستید» و حال آن که نهی کرده از این که غیر او را نپرستند و محتاج به نوعی تأویل و تجوز می شد.

مسأله «امر به اخلاص در پرستش» بزرگ ترین اوامر دینی، و اخلاص در عبادت از واجب ترین واجبات شرعی است، هم چنان که در مقابل، شرك ورزیدن

به خدای عز و جل بزرگ ترین گناه است، و به همین جهت فرمود: «خدا نمی آمرزد این گناه را که بدو شرك بورزند، و پائین تر از آن را از هر که بخواهد می آمرزد».

و ما اگر يك يك معاصی را تحلیل و تجزیه کنیم خواهیم دید که برگشت تمامی گناهان به شرك است، زیرا اگر انسان غیر خدا یعنی شیطان های جنی و انسی و یا هوای نفس و یا جهل را اطاعت نکند هرگز اقدام به هیچ معصیتی نمی کند، و هیچ امر و نهی را از خدا نافرمانی نمی کند، پس هر گناهی اطاعت از غیر خدا است، و اطاعت هم خود يك نوع عبادت است، هم چنان که در آیات زیر اطاعت شیطان را پرستش وی خوانده و فرمود: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ»؛ (1) و نیز فرمود: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (2).

حتی کافری که منکر صانع است نیز مشرك است، زیرا با این که فطرت ساده اش حکم می کند بر این که برای عالم صانعی است مع ذلك امر تدبیر عالم را به دست ماده و یا طبیعت و یا دهر می داند.

و چون مسأله همان طور که گفتیم مسأله مهمی بود، لذا آن را قبل از سایر احکام ذکر کرد، با این که آن احکام هم هر يك در جای خود بسیار اهمیت دارند، مانند حقوق والدین و ندادن حقوق واجب مالی و اسراف و تبذیر و فرزندکشی و زنا و قتل نفس و خوردن مال یتیم و عهدشکنی و کم فروشی و پیروی غیر علم و تکبر ورزیدن، و با این که مسأله اخلاص در عبادت را بر این ها مقدم داشت در آخر و بعد از شمردن این ها مجدداً همین اخلاص را خاطر نشان ساخته و از شرك نهی فرمود.

ص: 227

1- «مگر با شما عهد نکردم که شیطان را پرستش نکنید؟» (یس / 60)

2- «آیا می بینی کسی را که هوای خود را معبود خود کرد...» (جاثیه / 23)

«و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»؛ این جمله عطف است بر جمله قبلی و معنایش چنین است «پروردگارت چنین حکم رانده که: تحسنوا بالوالدین احسانا» و احسان در فعل، مقابل بدی و آزار است.

نیکی کردن به والدین، از مهم ترین واجبات بعد از توحید

معلوم می شود مسأله احسان به پدر و مادر بعد از مسأله توحید خدا واجب ترین واجبات است هم چنان که مسأله عقوق بعد از شرك ورزیدن به خدا از بزرگ ترین گناهان کبیره است، و به همین جهت این مسأله را بعد از مسأله توحید و قبل از سایر احکام اسم برده و این نکته را نه تنها در این آیات متذکر شده؛ بلکه در موارد متعددی از کلام خود همین ترتیب را به کار بسته.

در سوره انعام پیرامون تفسیر آیه 151 که شبیه به آیه مورد بحث است گذشت که گفتیم رابطه عاطفی میان پدر و مادر از يك طرف و میان فرزندان از طرف دیگر از بزرگ ترین روابط اجتماعی است که قوام و استواری جامعه انسانی بدان ها است، و همین وسیله ای است طبیعی که زن و شوهر را به حال اجتماع نگهداشته و نمی گذارد از هم جدا شوند، بنا بر این از نظر سنت اجتماعی و به حکم فطرت، لازم است آدمی پدر و مادر خود را احترام کند و به ایشان احسان نماید زیرا که اگر این حکم در اجتماع جریان نیابد و فرزندان با پدر و مادر خود معامله يك بیگانه را بکنند قطعاً آن عاطفه از بین رفته و شیرازه اجتماع به کلی از هم گسیخته می گردد.

«إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»؛ کلمه «اما» مرکب است از «ان» شرطیه و «مای» زائده، و اگر این

ما، زائده نبود جائز نبود که نون تأکید ثقیله در آخر فعل شرط که «یبلغ» باشد، در آید، اثر ماء زائده این است که چنین کاری را تجویز می کند.

کلمه «کبر» به معنای بزرگ سالی است، و کلمه «اف» مانند کلمه «آخ» در فارسی، انزجار را می رساند، و کلمه «نهر» به معنای رنجاندن است که یا با داد زدن به روی کسی انجام می گیرد و یا با درشت حرف زدن، اگر حکم را اختصاص به دوران پیری پدر و مادر داده از این جهت بوده که پدر و مادر، در آن دوران سخت ترین حالات را دارند، و بیش تر احساس احتیاج به کمک فرزند می نمایند، زیرا از بسیاری از واجبات زندگی خود ناتوانند، و همین معنا یکی از آمال پدر و مادر است که همواره از فرزندان خود آرزو می کنند، آری روزگاری که پرستاری از فرزند را می کردند و روزگار دیگری که مشقات آنان را تحمل می نمودند، و باز در روزگاری که زحمت تربیت آن ها را به دوش می کشیدند، در همه این ادوار که فرزند از تأمین واجبات خود عاجز بود آن ها این آرزو را در سر می پروراندند که در روزگار پیری از دست گیری فرزند برخوردار شوند.

پس آیه شریفه نمی خواهد حکم را منحصر در دوران پیری پدر و مادر کند؛ بلکه می خواهد وجوب احترام پدر و مادر و رعایت احترام تام در معاشرت و سخن گفتن با ایشان را بفهماند، حال چه در هنگام احتیاجشان به مساعدت فرزند و چه در هر حال دیگر، و معنای آیه روشن است.

«وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا»؛ کلمه «خفض جناح» (پر و بال گستردن) کنایه است از مبالغه در تواضع و خضوع زبانی و عملی، و این معنا از همان صحنه ای گرفته شده که جوجه بال و پر خود را

باز می‌کند تا مهر و محبت مادر را تحریک نموده و او را به فراهم ساختن غذا وادار سازد، و به همین جهت کلمه جناح را مقید به ذلت کرده و فرمود: «جَنَاحُ الدُّلِّ» و معنای آیه این است که:

«انسان باید در معاشرت و گفتگوی با پدر و مادر طوری روبرو شود که پدر و مادر تواضع و خضوع او را احساس کنند، و بفهمند که او خود را در برابر ایشان خوار می‌دارد، و نسبت به ایشان مهر و رحمت دارد».

این در صورتی است که «ذل» به معنای خواری باشد، و اگر به معنای مطاوعه باشد از گستردن بال مرغان جوجه دار مأخوذ شده که از در مهر و محبت بال خود را برای جوجه های خود باز می‌کنند تا آن‌ها را زیر پر خود جمع آوری نمایند، و از سرما و شکار شدن حفظ کنند.

و در این که فرمود: «و بگو پروردگارا ایشان را رحم کن آن چنان که ایشان مرا در کوچکیم تربیت کردند» دوران کوچکی و ناتوانی فرزند را به یادش می‌آورد، و به او خاطرنشان می‌سازد، در این دوره که پدر و مادر ناتوان شده تو به یاد دوره ناتوانی خود باش و از خدا بخواه که خدای سبحان ایشان را رحم کند، آن چنان که ایشان تو را رحم نموده و در کوچکیت تربیت کردند.

در مجمع البیان می‌گوید: این آیه دلالت دارد بر این که دعای فرزند برای پدر و مادرش که از دنیا رفته اند مسموع است، زیرا اگر مسموع نبود و برای آن‌ها اثری نداشت معنا نداشت که در این آیه امر به دعا کند؛⁽¹⁾

لیکن آیه بیش از این دلالت ندارد که دعای فرزند در مظنه اجابت است و چنین دعائی بی‌خاصیت نیست،

ص: 230

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 6، ص: 410.

زیرا هم گفتیم که ممکن است به اجابت رسد و هم این که ادبی است دینی که فرزند از آن استفاده می برد، و لو در موردی مستجاب نشود، و پدر و مادر از آن بهره مند نگردند، علاوه بر این، مرحوم طبرسی دعا را مختص به حال بعد از مرگ پدر و مادر دانسته، و حال آن که آیه شریفه مطلق است. (1)

31. لزوم صداقت و عدم نیرنگ و خدعه با پدر و مادر

اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ * إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَآ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّآبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * افْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ * قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِن كُنْتُمْ فَاعِلِينَ * قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ * أَرْسِدْ لَهُ مَعَنَا عَدَا يَرْتَع وَيَلْعَب وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ * قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنَّ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّبُّ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ * قَالُوا لَئِن أَكَلَهُ الذَّبُّ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَّخَاسِرُونَ * فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ * وَجَاؤُ آبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ * قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذَّبُّ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ * وَجَاؤُ عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ» (2) «در (داستان) یوسف و برادرانش، نشانه های (هدایت) برای سؤال کنندگان بود! هنگامی که (برادران) گفتند: یوسف و

ص: 231

1- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 13، ص: 108.

2- . یوسف / 7 الی 18.

برادرش [بنیامین] نزد پدر، از ما محبوب ترند؛ در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم! مسلماً پدر ما، در گمراهی آشکاری است! یوسف را بکشید؛ یا او را به سرزمین دوردستی بيفکنید؛ تا توجه پدر، فقط به شما باشد؛ و بعد از آن، (از گناه خود توبه می کنید؛ و) افراد صالحی خواهید بود! یکی از آن ها گفت: یوسف را نکشید! و اگر می خواهید کاری انجام دهید، او را در نهانگاه چاه بيفکنید؛ تا بعضی از قافله ها او را برگیرند (و با خود به مکان دوری ببرند)! (و برای انجام این کار، برادران نزد پدر آمدند و) گفتند: پدر جان! چرا تو درباره (برادرمان) یوسف، به ما اطمینان نمی کنی؟! در حالی که ما خیرخواه او هستیم! فردا او را با ما (به خارج شهر) بفرست، تا غذای کافی بخورد و تفریح کند؛ و ما نگرهبان او هستیم! (پدر) گفت: من از بردن او غمگین می شوم؛ و از این می ترسم که گرگ او را بخورد، و شما از او غافل باشید! گفتند: با این که ما گروه نیرومندی هستیم، اگر گرگ او را بخورد، ما از زیان کاران خواهیم بود (و هرگز چنین چیزی) ممکن نیست! هنگامی که او را با خود بردند، و تصمیم گرفتند وی را در مخفی گاه چاه قرار دهند، (سرانجام مقصد خود را عملی ساختند؛) و به او وحی فرستادیم که آن ها را در آینده از این کارشان با خبر خواهیم ساخت؛ در حالی که آن ها نمی دانند! (برادران یوسف) شب هنگام، گریان به سراغ پدر آمدند. گفتند: ای پدر! ما رفتیم و مشغول مسابقه شدیم، و یوسف را نزد ااث خود گذاردیم؛ و گرگ او را خورد! تو هرگز سخن ما را باور نخواهی کرد، هر چند راست گو باشیم! و پیراهن او را با خونی دروغین (آغشته ساخته، نزد پدر) آوردند؛ گفت: «هوسهای نفسانی شما این کار را برایتان آراسته! من صبر جمیل (و شکیبایی خالی از ناسپاسی) خواهم داشت؛ و در برابر آن چه می گوید، از خداوند یاری می طلبم.»

نقشه نهایی که کشیده شد

از این جا جریان درگیری برادران یوسف با یوسف شروع می شود:

در آیه نخست اشاره به درس های آموزنده فراوانی که در این داستان است کرده، می گوید به یقین در سرگذشت یوسف و برادرانش، نشانه هایی برای سؤال کنندگان بود؛ «لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ».

در این که منظور از این سؤال کنندگان چه اشخاصی هستند بعضی از مفسران (مانند قرطبی در تفسیر الجامع و غیر او) گفته اند که این سؤال کنندگان جمعی از یهود مدینه بودند که در این زمینه پرسشهایی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می کردند، ولی ظاهر آیه مطلق است و می گوید: «برای همه افراد جستجوگر آیات و نشانه ها و درس هایی در این داستان نهفته است».

چه درسی از این برتر که گروهی از افراد نیرومند با نقشه های حساب شده ای که از حسادت سرچشمه گرفته برای نابودی يك فرد ظاهراً ضعیف و تنها، تمام کوشش خود را به کار گیرند، اما با همین کار بدون توجه او را بر تخت قدرت بنشانند و فرمانروای کشور پهناوری کنند، و در پایان همگی در برابر او سر تعظیم فرود آورند، این نشان می دهد وقتی خدا کاری را اراده کند می تواند آن را، حتی به دست مخالفین آن کار، پیاده کند، تا روشن شود که يك انسان پاك و باایمان تنها نیست و اگر تمام جهان به نابودی او کمر بندند اما خدا نخواهد تار مویی از سر او کم نخواهند کرد!

یعقوب دوازده پسر داشت، که دو نفر از آن ها «یوسف» و «بنیامین» از يك مادر بودند، که «راحیل» نامداشت، یعقوب نسبت به این دو پسر مخصوصاً یوسف

محبت بیش تری نشان می داد، زیرا اولاً کوچک ترین فرزندان او محسوب می شدند و طبعاً نیاز به حمایت و محبت بیش تری داشتند، ثانیاً طبق بعضی از روایات مادر آن ها «راحیل» از دنیا رفته بود، و به این جهت نیز به محبت بیش تری محتاج بودند، از آن گذشته مخصوصاً در یوسف، آثار نبوغ و فوق العادگی نمایان بود، مجموع این جهات سبب شد که یعقوب آشکارا نسبت به آن ها ابراز علاقه بیش تری کند.

برادران حسود بدون توجه به این جهات از این موضوع سخت ناراحت شدند، به خصوص که شاید بر اثر جدایی مادرها، رقابتی نیز در میانشان طبعاً وجود داشت، لذا دور هم نشستند «و گفتند یوسف و برادرش نزد پدر از ما محبوب ترند، با این که ما جمعیتی نیرومند و کارساز هستیم» و زندگی پدر را به خوبی اداره می کنیم، و به همین دلیل باید علاقه او به ما بیش از این فرزندان خردسال باشد که کاری از آن ها ساخته نیست؛ «إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ» (1).

و به این ترتیب با قضاوت يك جانبه خود پدر را محکوم ساختند و گفتند:

«به طور قطع پدر ما در گمراهی آشکاری است!» «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ».

آتش حقد و حسد به آن ها اجازه نمی داد که در تمام جوانب کار بیندیشند دلایل اظهار علاقه پدر را نسبت به این دو کودک بدانند، چرا که همیشه منافع خاص هر کس حجابی بر روی افکار او می افکند، و به قضاوت هایی يك جانبه که نتیجه آن گمراهی از جاده حق و عدالت است و می دارد.

البته منظور آن ها گمراهی دینی و مذهبی نبود چرا که آیات آینده نشان

ص: 234

1- «عصبه» به معنی جماعت و گروهی است که دست به دست هم می دهند و نسبت به انجام کاری هماهنگند این کلمه معنی جمع دارد و مفردی برای آن نیست.

می دهد آن ها به بزرگی و نبوت پدر اعتقاد داشتند و تنها در زمینه طرز معاشرت به او ایراد می گرفتند.

حس حسادت، سرانجام برادران را به طرح نقشه ای وادار ساخت: گرد هم جمع شدند و دو پیشنهاد را مطرح کردند و گفتند: «یا یوسف را بکشید و یا او را به سرزمین دوردستی بیفکنید تا محبت پدر یکپارچه متوجه شما بشود!» «اَفْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ».

درست است که با این کار احساس گناه و شرمندگی و جدان خواهید کرد، چرا که با برادر کوچک خود این جنایت را روا داشته اید، ولی جبران این گناه ممکن است، توبه خواهید کرد «و پس از آن جمعیت صالحی خواهید شد!»؛ «و تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ».

این احتمال نیز در تفسیر جمله اخیر داده شده که منظور آن ها این بوده است که بعد از دور ساختن یوسف از چشم پدر، مناسبات شما با پدر به صلاح می گراید، و ناراحتی هایی که از این نظر داشتید از میان می رود، ولی تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد.

به هر حال این جمله دلیل بر آن است که آن ها احساس گناه با این عمل می کردند و در اعماق دل خود کمی از خدا ترس داشتند، و به همین دلیل پیشنهاد توبه بعد از انجام این گناه می کردند.

ولی مسأله مهم این جاست که سخن از توبه قبل از انجام جرم در واقع برای فریب و جدان و گشودن راه به سوی گناه است، و به هیچ وجه دلیل بر پشیمانی و ندامت نمی باشد.

و به تعبیر دیگر توبه واقعی آن است که بعد از گناه، حالت ندامت و شرمساری برای انسان پیدا شود، اما گفتگو از توبه قبل از گناه، توبه نیست.

توضیح این که بسیار می شود که انسان به هنگام تصمیم بر گناه یا مخالفت و جدان روبرو می گردد و یا اعتقادات مذهبی در برابر او سدی ایجاد می کند و از پیشرویش به سوی گناه ممانعت به عمل می آورد، او برای این که از این سد به آسانی بگذرد و راه خود را به سوی گناه باز کند و جدان و عقیده خود را با این سخن می فریبد، که من، پس از انجام گناه بلا فاصله در مقام جبران بر می آیم، چنان نیست که دست روی دست بگذارم و بنشینم، توبه می کنم، بدر خانه خدا می روم، اعمال صالح انجام می دهم، و سرانجام آثار گناه را می شویم!

یعنی همان گونه که نقشه شیطانی برای انجام گناه می کشد، یک نقشه شیطانی هم برای فریب و جدان و تسلط بر عقائد مذهبی خود طرح می کند، و چه بسا این نقشه شیطانی نیز مؤثر واقع می شود و آن سد محکم را با این وسیله از سر راه خود بر می دارد، برادران یوسف نیز از همین راه وارد شدند.

نکته دیگر این که آن ها گفتند، پس از دور ساختن یوسف، توجه پدر و نگاه او به سوی شما خواهد شد؛ «يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ» و نگفتند قلب پدر در اختیار شما خواهد شد (یخل لکم «قلب» اییکم)، چرا که اطمینان نداشتند پدر به زودی فرزندش یوسف را فراموش کند، همین اندازه که توجه ظاهری پدر به آن ها باشد کافی است.

این احتمال نیز وجود دارد که صورت و چشم دریچه قلب است، هنگامی که نگاه پدر متوجه آن ها شد تدریجا قلب او هم متوجه خواهد شد، ولی در میان

برادران يك نفر بود که از همه باهوش تر، و یا با وجدانتر بود، به همین دلیل با طرح قتل یوسف مخالفت کرد و هم با طرح تبعید او در يك سرزمین دور دست که بیم هلاکت در آن بود، و طرح سومی را ارائه نمود و گفت:

«اگر اصرار دارید کاری بکنید یوسف را نکشید؛ بلکه او را در قعر چاهی بیفکنید (بگونه ای که سالم بماند) تا بعضی از راهگذران و قافله ها او را بیابند و با خود ببرند» و از چشم ما و پدر دور شود؛ «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهَ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ».

نکته ها

«جب» به چه معنا است؟

1. «جب» به معنی چاهی است که آن را سنگ چین نکرده اند، و شاید غالب چاه های بیابانی همین طور است، و «غیابت» به معنی نهانگاه داخل چاه است که از نظرها غیب و پنهان است، و این تعبیر گویا اشاره به چیزی است که در چاه های بیابانی معمول است و آن این که در قعر چاه، نزدیک به سطح آب، در داخل بدنه چاه محل کوچک طاقچه مانندی درست می کنند که اگر کسی به قعر چاه برود بتواند روی آن بنشیند و ظرفی را که با خود برده پر از آب کند، بی آن که خود وارد آب شود و طبعاً از بالای چاه که نگاه کنند درست این محل پیدا نیست و به همین جهت از آن تعبیر به «غیابت» شده است. (1) و در محیط ما نیز چنین چاه هایی وجود دارد.

2. بدون شك قصد این پیشنهاد کننده آن نبوده که یوسف را آن چنان در

ص: 237

چاه سرنگون سازند که نابود شود؛ بلکه هدف این بود که در نهانگاه چاه قرار گیرد تا سالم به دست قافله ها برسد.

3. از جمله «إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» چنین استفاده می شود که این گوینده حتی این پیشنهاد را به صورت يك پیشنهاد قطعی مطرح نکرد، شاید ترجیح می داد که اصلاً نقشه ای بر ضد یوسف طرح نشود.

4. در این که نام این فرد چه بوده در میان مفسران گفتگو است، بعضی گفته اند نام او «رویین» بود، که از همه باهوش تر محسوب می شد، و بعضی «یهودا» و بعضی «لاوی» را نام برده اند.

نقش ویران گر حسد در زندگی انسان ها.

درس مهم دیگری که از این داستان می آموزیم این است که چگونه حسد می تواند آدمی را تا سر حد کشتن برادر و یا تولید درد سرهای خیلی شدید برای او پیش ببرد و چگونه اگر این آتش درونی مهار نشود، هم دیگران را به آتش می کشد و هم خود انسان را.

اصولاً هنگامی که نعمتی به دیگری می رسد و خود شخص از او محروم می ماند، چهار حالت مختلف در او پیدا می شود.

نخست این که آرزو می کند همان گونه که دیگران دارند، او هم داشته باشد، این حالت را «غبطه» می خوانند و حالتی است قابل ستایش چرا که انسان را به تلاش و کوشش سازنده ای و می دارد، و هیچ اثر مخربی در اجتماع ندارد.

دیگر این که آرزو می کند آن نعمت از دیگران سلب شود و برای این کار به تلاش و کوشش بر می خیزد این همان حالت بسیار مذموم "حسد" است، که انسان

را به تلاش و کوشش مخرب درباره دیگران وا می دارد، بی آن که تلاش سازنده ای درباره خود کند.

سوم این که آرزو می کند خودش دارای آن نعمت شود و دیگران از آن محروم بمانند، و این همان حالت "بخل" و انحصار طلبی است که انسان همه چیز را برای خود بخواهد و از محرومیت دیگران لذت ببرد.

چهارم این که دوست دارد دیگران در نعمت باشند، هر چند خودش در محرومیت به سر ببرد و حتی حاضر است آن چه را دارد در اختیار دیگران بگذارد و از منافع خود چشم بپوشد و این حالت والا را "ایثار" می گویند که یکی از مهم ترین صفات برجسته انسانی است. به هر حال حسد تنها برادران یوسف را تا سر حد کشتن برادرشان پیش نبرد؛ بلکه گاه می شود که حسد انسان را به نابودی خویش نیز وا می دارد.

به همین دلیل در احادیث اسلامی برای مبارزه با این صفت رذیله تعبیرات تکان دهنده ای دیده می شود؛ به عنوان نمونه: از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمود: خداوند موسی بن عمران (علیه السلام) را از حسد نهی کرد و به او فرمود:

«ان الحاسد ساخط لنعمی صاد لقسمی الذی قسمت بین عبادی و من یک كذلك فلست منه و لیس منی؛ شخص حسود نسبت به نعمت های من بر بندگانم خشمناک است، و از قسمت هایی که میان بندگانم قائل شده ام ممانعت می کند، هر کس چنین باشد نه او از من است و نه من از اویم.»⁽¹⁾

از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم:

ص: 239

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 307.

«آفة الدين الحسد والعجب والفخر؛ آفة دين و ايمان سه چیز است: حسد و خود پسندی و فخر فروشی.»

و در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می خوانیم:

«ان المؤمن یغبط و لا یحسد، و المنافق یحسد و لا یغبط؛ افراد با ایمان غبطه می خورند، ولی حسد نمی ورزند، ولی منافق حسد می ورزد و غبطه نمی خورد.» (1)

ابراز محبت پدر و مادر نسبت به فرزندان

این درس را نیز می توان از این بخش از داستان فراگرفت که پدر و مادر در ابراز محبت نسبت به فرزندان باید فوق العاده دقت به خرج دهد.

گرچه یعقوب بدون شك در این باره مرتکب خطایی نشد و ابراز علاقه ای که نسبت به یوسف و برادرش بنیامین می کرد روی حسابی بود که قبلاً به آن اشاره کردیم، ولی به هر حال این ماجرا نشان می دهد که حتی باید بیش از مقدار لازم در این مسأله حساس و سختگیر بود، زیرا گاه می شود يك ابراز علاقه نسبت به يك فرزند، آن چنان عقده ای در دل فرزند دیگر ایجاد می کند که او را به همه کار و می دارد، آن چنان شخصیت خود را در هم شکسته می بیند که برای نابود کردن شخصیت برادرش، حد و مرزی نمی شناسد.

حتی اگر نتواند عکس العملی از خود نشان بدهد از درون خود را می خورد و گاه گرفتار بیماری روانی می شود، فراموش نمی کنم فرزند کوچک یکی از دوستان بیمار بود و طبعاً نیاز به محبت بیش تر داشت، پدر برادر بزرگ تر را به صورت خدمت کاری

ص: 240

برای او در آورده بود چیزی نگذشت که پسر بزرگ گرفتار بیماری روانی ناشناخته ای شد، به آن دوست عزیز گفتم فکر نمی کنی سرچشمه اش این عدم عدالت در اظهار محبت بوده باشد، او که این سخن را باور نمی کرد، به يك طیب روانی ماهر مراجعه کرد، طیب به او گفت فرزند شما بیماری خاصی ندارد سرچشمه بیماریش همین است که گرفتار کمبود محبت شده و شخصیتش ضربه دیده در حالی که برادر کوچک این همه محبت دیده است، و، لذا در احادیث اسلامی می خوانیم:

روزی امام باقر (علیه السلام) فرمود: من گاهی نسبت به بعضی از فرزندانم اظهار محبت می کنم و او را بر زانوی خود می نشانم و قلم گوسفند را به او می دهم و شکر در دهانش می گذارم، در حالی که می دانم حق با دیگری است، ولی این کار را به خاطر این می کنم تا بر ضد سایر فرزندانم تحریک نشود و آن چنان که برادران یوسف به یوسف کردند، نکند(1).

«قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ (11) أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ * قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّبُّ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ * قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذُّبُّ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ»؛ (2) «(برادران نزد پدر آمدند و) گفتند پدر جان! چرا تو درباره (برادرمان) یوسف به ما اطمینان نمی کنی در حالی که ما خیر خواه او هستیم؟ او را فردا با ما (به خارج شهر) بفرست تا غذای کافی بخورد و بازی و تفریح کند و ما حافظ او هستیم. (پدر) گفت من از دوری او غمگین می شوم و از این

ص: 241

1- . مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج 74، ص: 78.

2- . یوسف / 11 الی 14.

می ترسم که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید! گفتند اگر او را گرگ بخورد با این که ما گروه نیرومندی هستیم ما از زیان کاران خواهیم بود (و هرگز چنین چیزی ممکن نیست).»

تفسیر

صحنه سازی شوم

برادران یوسف، پس از آن که طرح نهایی را برای انداختن یوسف به چاه تصویب کردند به این فکر فرو رفتند که چگونه یوسف را از پدر جدا سازند؟، لذا طرح دیگری برای این کار ریخته و با قیافه های حق بجانب و زبانی نرم و لین آمیخته با يك نوع انتقاد ترحم انگیز نزد پدر آمدند و «گفتند: پدر چرا تو هرگز یوسف را از خود دور نمی کنی و به ما نمی سپاری؟ چرا ما را نسبت به برادرمان امین نمی دانی در حالی که ما مسلماً خیر خواه او هستیم»؛ «قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ».

بیا دست از این کار که ما را متهم می سازد بردار، به علاوه برادر ما، نوجوان است، او هم دل دارد، او هم نیاز به استفاده از هوای آزاد خارج شهر و سرگرمی مناسب دارد، زندانی کردن او در خانه صحیح نیست، «فردا او را با ما بفرست تا به خارج شهر آید، گردش کند از میوه های درختان بخورد و بازی و سرگرمی داشته باشد»؛ «أَرْسَلُهُ مَعَنَا عَدَاً يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ» (1).

و اگر نگران سلامت او هستی «ما همه حافظ و نگاهبان برادرمان خواهیم بود (چرا که برادر است و با جان برابر)»؛ «وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ».

ص: 242

1- «یرتع» از ماده «رتع» (بر وزن قطع) در اصل به معنی چریدن و فراوان خوردن حیوانات است ولی گاهی در مورد انسان به معنی تفریح و خورد و خوراك فراوان به کار می رود.

و به این ترتیب نقشه جدا ساختن برادر را ماهرانه تنظیم کردند، و چه بسا سخن را در برابر خود یوسف گفتند، تا او هم سر به جان پدر کند و از وی اجازه رفتن به صحرا بخواهد.

این نقشه از يك طرف پدر را در بن بست قرار می داد که اگر یوسف را به ما نسپاری دلیل بر این است که ما را متهم می کنی، و از سوی دیگر یوسف را برای استفاده از تفریح و سرگرمی و گردش در خارج شهر تحریک می کرد.

آری چنین است نقشه های آن هایی که می خواهند ضربه غافلگیرانه بزنند، از تمام مسائل روانی و عاطفی برای این که خود را حق به جانب نشان دهند استفاده می کنند، ولی افراد با ایمان به حکم المؤمن کیس " مؤمن هوشیار است " هرگز نباید فریب این ظواهر زیبا را بخورند هر چند از طرف برادر مطرح شده باشد!

یعقوب در مقابل اظهارات برادران بدون آن که آن ها را متهم به قصد سوء کند گفت این که من مایل نیستم یوسف با شما بیاید، از دو جهت است، اول این که «دوری یوسف برای من انگیز است»؛ «قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ».

و دیگر این که در بیابان های اطراف ممکن است گرگان خونخواری باشند «و من می ترسم گرگ فرزند دلبندم را بخورد و شما سرگرم بازی و تفریح و کارهای خود باشید»؛ «وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّبُّ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ».

و این کاملاً طبیعی بود که برادران در چنین سفری به خود مشغول گردند و از برادر غافل بمانند و در آن "بیابان گرگ خیز" گرگ قصد جان یوسف کند.

البته برادران پاسخی برای دلیل اول پدر نداشتند، زیرا غم و اندوه جدایی

یوسف چیزی نبود که بتواند آن را جبران کنند، و حتی شاید این تعبیر آتش حسد برادران را افروخته تر می ساخت.

از سوی دیگر این دلیل پدر از يك نظر پاسخی داشت که چندان نیاز به ذکر نداشت و آن این که بالآخره فرزند برای نمو و پرورش، خواه ناخواه از پدر جدا خواهد شد و اگر بخواهد هم چون گیاه نورسته ای دائماً در سایه درخت وجود پدر باشد، نمو نخواهد کرد، و پدر برای تکامل فرزندش ناچار باید تن به این جدایی بدهد، امروز گردش و تفریح است، فردا تحصیل علم و دانش و پس فردا کسب و کار و تلاش و کوشش برای زندگی، بالآخره جدایی لازم است.

لذا اصلاً به پاسخ این استدلال پرداختند؛ بلکه به سراغ دلیل دوم رفتند که از نظر آن ها مهم و اساسی بود و «گفتند چگونه ممکن است برادرمان را گرگ بخورد در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم، اگر چنین شود ما زیان کار و بدبخت خواهیم بود»؛ «قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذُّبُّ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ».

یعنی مگر ما مرده ایم که بنشینیم و تماشا کنیم گرگ برادرمان را بخورد، گذشته از علائق برادری که ما را بر حفظ برادر وا می دارد، ما در میان مردم آبرو داریم، مردم درباره ما چه خواهند گفت، جز این که می گویند يك عده زورمند گردن کلفت نشستند، و بر حمله گرگ به برادرشان نظاره کردند، ما دیگر می توانیم در میان مردم زندگی کنیم؟!.

آن ها در ضمن به این گفتار پدر که شما ممکن است سرگرم بازی شوید و از یوسف غفلت کنید، نیز پاسخ دادند و آن این که مسأله مسأله خسران و زیان و از دست دادن تمام سرمایه و آبرو است، مسأله این نیست که تفریح و بازی بتواند

انسان را از یوسف غافل کند، زیرا در این صورت ما افراد بی عرضه ای خواهیم شد که به درد هیچ کار نمی خوریم.

در این جا این سؤال پیش می آید که چرا یعقوب از میان تمام خطرهای تنها انگشت روی خطر حمله گرگ گذاشت؟

بعضی می گویند: بیابان کنعان بیابانی گرگ خیز بود، و به همین جهت خطر بیش تر از این ناحیه احساس می شد.

بعضی دیگر گفته اند که این به خاطر خوابی بود که یعقوب قبلاً دیده بود که گرگانی به فرزندش یوسف حمله می کنند، این احتمال نیز داده شده است که یعقوب با زبان کنایه سخن گفت، و نظرش به انسان های گرگ صفت هم چون بعضی از برادران یوسف بود.

ولی به هر حال با هر حيله و نیرنگی بود، مخصوصاً با تحريك احساسات پاك یوسف و تشویق او برای تفریح در خارج شهر که شاید اولین بار بود که فرصت برای آن به دست یوسف می افتاد، توانستند پدر را وادار به تسلیم کنند، و موافقت او را به هر صورت نسبت به این کار جلب نمایند.

درس های این داستان

در این جا به چند درس زنده که از این بخش از داستان گرفته می شود باید توجه کرد:

1. توطئه های دشمن در لباس دوستی

معمولاً هرگز دشمنان با صراحت و بدون استتار برای ضربه زدن وارد میدان

ص: 245

نمی شوند؛ بلکه برای این که بتوانند طرف را غافلگیر سازند، و مجال هر گونه دفاع را از او بگیرند، کارهای خود را در لباس های فریبنده پنهان می سازند، برادران یوسف نقشه مرگ یا تبعید او را تحت پوشش عالی ترین احساسات و عواطف برادرانه پنهان ساختند، احساساتی که هم برای یوسف تحریک آمیز بود و هم برای پدر ظاهراً قابل قبول.

این همان روشی است که ما در زندگی روز مره خود در سطح وسیع با آن روبرو هستیم، ضربه های سخت و سنگینی که از دشمنان قسم خورده، از این رهگذر خورده ایم کم نیست، گاهی بنام کمکهای اقتصادی، و زمانی تحت عنوان روابط فرهنگی، گاه در لباس حمایت از حقوق بشر، و زمانی تحت عنوان پیمان های دفاعی، بدترین قراردادهای استعماری ننگین را بر ملت های مستضعف و از جمله ما تحمیل کردند، ولی با این همه تجربیات تاریخی باید اینقدر هوش و درایت داشته باشیم که دیگر نسبت به اظهار محبتها و ابراز احساسات و عواطف این گرگان خونخوار که در لباس انسان های دل سوز خود را نشان می دهند خوشبین نباشیم، ما فراموش نکرده ایم که قدرت های مسلط جهان بنام فرستادن پزشک و دارو به بعضی از کشورهای جنگ زده آفریقا اسلحه و مهمات برای مزدوران خود ارسال می داشتند، و زیر پوشش دیپلمات و سفیر و کاردار، خطرناک ترین جاسوس های خود را به مناطق مختلف جهان اعزام می نمودند.

بنام مستشاران نظامی و آموزش دهنده های سلاح های مدرن و پیچیده تمام اسرار نظامی را با خود می بردند، و بنام تکنیسین و کارشناس فنی، اوضاع اقتصادی را در مسیر الگوهای وابسته، که خود می خواستند هدایت می کردند.

آیا این همه تجربه تاریخی برای ما کافی نیست که هیچ گاه فریب این لفاف های دروغین زیبا را نخوریم، و چهره واقعی این گرگان را از پشت این ماسک های ظاهراً انسانی ببینیم؟

2. نیاز فطری و طبیعی انسان به سرگرمی سالم

جالب این که یعقوب پیامبر در برابر استدلال فرزندان نسبت به نیاز یوسف به گردش و تفریح هیچ پاسخی نداد، و عملاً آن را پذیرفت، این خود دلیل بر این است که هیچ عقل سالم نمی تواند این نیاز فطری و طبیعی را انکار کند. انسان مانند یک ماشین آهنی نیست که هر چه بخواهند از آن کار بکشند؛ بلکه روح و روانی دارد که هم چون جسمش خسته می شود، همان گونه که جسم نیاز به استراحت و خواب دارد روح و روانش نیاز به سرگرمی و تفریح سالم دارد.

تجربه نیز نشان داده که اگر انسان به کار یک نواخت ادامه دهد، بازده و راندمان کار او بر اثر کمبود نشاط تدریجاً پائین می آید، و اما به عکس، پس از چند ساعت تفریح و سرگرمی سالم، آن چنان نشاط کار در او ایجاد می شود که کمیت و کیفیت کار هر دو فزونی پیدا می کند، و به همین دلیل ساعاتی که صرف تفریح و سرگرمی می شود کمک به ساعت کار است.

در روایات اسلامی این واقعیت به طرز جالبی به عنوان دستور بیان شده است، آن جا که علی (علیه السلام) می فرماید:

«للمؤمن ثلاث ساعات فساعة ينجى فيها ربه و ساعة يرم معاشه، و ساعة يخلى بين نفسه و بين لذتها فيما يحل و يجمل؛ زندگی فرد باایمان در سه قسمت خلاصه می شود، قسمتی به معنویات می پردازد و با پروردگارش مناجات می کند، و قسمتی به فکر

تأمین و ترمیم معاش است، و قسمتی را به این تخصیص می دهد که در برابر لذاتی که حلال و مشروع است آزاد باشد.»⁽¹⁾

جالب این که در حدیث دیگری این جمله اضافه شده است:

«و ذلك عون على سائر الساعات؛ و این سرگرمی و تفریح سالم کمکی است برای سایر برنامه ها.»

به گفته بعضی تفریح و سرگرمی هم چون سرویس کردن و روغن کاری نمودن چرخ های يك ماشین است گرچه این ماشین يك ساعت متوقف برای این کار می شود، ولی بعدا قدرت و توان و نیروی جدیدی پیدا می کند که چند برابر آن را جبران خواهد کرد، به علاوه بر عمر ماشین خواهد افزود.

اما مهم این است که سرگرمی و تفریح، «سالم» باشد و گرنه مشکلی را که حل نمی کند؛ بلکه بر مشکل ها می افزاید، چه بسیار تفریحات ناسالمی که روح و اعصاب انسان را چنان می کوبد که قدرت کار و فعالیت را تا مدتی از او می گیرد و یا لا اقل بازده کار او را به حد اقل می رساند.

این نکته نیز قابل توجه است که در اسلام تا آن جا به مسأله تفریح سالم اهمیت داده شده است که يك سلسله مسابقات حتی با شرطبندی را اسلام اجازه داده و تاریخ می گوید که قسمتی از این مسابقات در حضور شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) و با داوری و نظارت او انجام می گرفت.

حتی گاه شتر مخصوص خود را برای مسابقه سواری در اختیار یاران می گذاشت.

ص: 248

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه 390.

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود:

«ان النبي (صلى الله عليه وآله) أجرى الإبل مقبلة من تبوك فسبقت الغنصاء و عليها اسامة، فجعل الناس يقولون سبق رسول الله (صلى الله عليه وآله) و رسول الله يقول سبق اسامة؛ هنگامی که پیامبر از تبوک بر می گشت، میان یاران خود مسابقه سواری بر قرار ساخت، اسامه که بر شتر معروف پیامبر (صلى الله عليه وآله) به نام «غصباء» سوار بود از همه پیشی گرفت، مردم به خاطر این که شتر از آن پیامبر (صلى الله عليه وآله) بود صدا زدند رسول الله پیشی گرفت، اما پیامبر صدا زد اسامه پیشی گرفت و برنده شد (اشاره به این که سوار کار مهم است نه مرکب، و چه بسا مرکب راهواری که به دست افراد ناشی بیفتد و کاری از آن ساخته نیست).» (1)

نکته دیگر این که همان گونه که برادران یوسف از علاقه انسان مخصوصاً نوجوان به گردش و تفریح برای رسیدن به هدفشان سوء استفاده کردند در دنیای امروز نیز دستهای مرموز دشمنان حق و عدالت از مسأله ورزش و تفریح برای مسموم ساختن افکار نسل جوان سوء استفاده فراوان می کند، باید به هوش بود که ابر قدرت های گرگ صفت در لباس ورزش و تفریح، نقشه های شوم خود را میان جوانان بنام ورزش و مسابقات منطقه ای یا جهانی پیاده نکنند.

فراموش نمی کنیم در عصر "طاغوت" هنگامی که می خواستند نقشه های خاصی را پیاده کنند و سرمایه ها و منابع مهم کشور را به بهای ناچیز به بیگانگان بفروشند، يك سلسله مسابقات ورزشی طویل و عریض ترتیب می دادند و مردم را آن چنان به این بازی ها سرگرم می ساختند که نتوانند به مسائل اساسی که در جامعه آن ها جریان دارد پردازند.

ص: 249

3. فرزند در سایه پدر

گرچه محبت شدید پدر و مادر به فرزند ایجاب می کند که او را همواره در کنار خود نگه دارند، ولی پیدا است که فلسفه این محبت از نظر قانون آفرینش همان حمایت بی دریغ از فرزند به هنگام نیاز به آن است، روی همین جهت در سنین بالاتر باید این حمایت را کم کرد، و به فرزند اجازه داد که به سوی استقلال در زندگی گام بردارد، زیرا اگر هم چون يك نهال نارس برای همیشه در سایه يك درخت تنومند قرار گیرد، رشد و نمو لازم را نخواهد یافت.

شاید به همین دلیل بود که یعقوب در برابر پیشنهاد فرزندان با تمام علاقه ای که به یوسف داشت حاضر شد او را از خود جدا کند، و به خارج شهر بفرستد، گرچه این امر بر یعقوب بسیار سنگین بود، اما مصلحت یوسف و رشد و نمو مستقل او ایجاب می کرد که تدریجا اجازه دهد، او دور از پدر ساعتها و روزهایی را به سر برد.

این يك مسأله مهم تربیتی است، که بسیاری از پدران و مادران از آن غفلت دارند و به اصطلاح فرزندان خود را "عزیز در دانه" پرورش می دهند آن چنان که هرگز قادر نیستند، بیرون از چتر حمایت پدر و مادر زندگی داشته باشند، در برابر يك طوفان زندگی به زانو در می آیند، و فشار حوادث آن ها را بر زمین می زند، و باز به همین دلیل است که بسیاری از شخصیت های بزرگ کسانی بودند که در کودکی، پدر و مادر را از دست دادند، و به صورت خود ساخته و در میان انبوه مشکلات پرورش یافتند.

مهم این است که پدر و مادر به این مسأله مهم تربیتی توجه داشته باشند، و محبت های کاذب مانع از آن نشود که آن ها استقلال خود را باز یابند.

جالب این است که این مسأله به طور غریزی درباره بعضی از حیوانات دیده شده است که مثلاً جوجه ها در آغاز در زیر بال و پر مادر قرار می گیرند و مادر چون جان شیرین در برابر هر حادثه ای از آن ها دفاع می کند.

اما کمی که بزرگ تر شدند، مادر نه تنها حمایت خود را از آن ها بر می دارد؛ بلکه اگر به سراغ او بیایند با نوک خود آن ها را بشدت میراند، یعنی بروید و راه و رسم زندگی مستقل را بیاموزید تا کی می خواهید وابسته و غیر مستقل زندگی کنید؟ شما هم برای خود «آدمی» هستید؟!

ولی به هر حال این موضوع هرگز با مسأله پیوند خویشاوندی و حفظ مودت و محبت منافات ندارد؛ بلکه محبتی است عمیق و پیوندی است حساب شده بر اساس مصالح هر دو طرف.

4. نه قصاص و نه اتهام قبل از جنایت

در این فراز از داستان به خوبی مشاهده می کنیم که یعقوب با این که از حسادت برادران نسبت به یوسف آگاهی داشت و به همین دلیل دستور داد خواب عجیبش را از برادران مکتوم دارد هرگز حاضر نشد آن ها را متهم کند که نکند شما قصد سوئی درباره فرزندم یوسف داشته باشید؛ بلکه عذرش تنها عدم تحمل دوری یوسف، و ترس از گرگان بیابان بود.

اخلاق و معیارهای انسانی و اصول داوری عادلانه نیز همین را ایجاب می کند که تا نشانه های کار خلاف از کسی ظاهر نشده باشد او را متهم نسازند، اصل، برائت و پاکی و درستی است، مگر این که خلاف آن ثابت شود.

نکته دیگر این که در روایتی در ذیل آیات فوق از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که «لا تلقنوا الکذاب فتکذب فان بنی یعقوب لم یعلموا ان الذئب یاکل الانسان حتی لقنهم ابوهم؛ به دروغ گو تلقین نکنید تا به شما دروغ گوید، چرا که پسران یعقوب تا آن موقع نمی دانستند که ممکن است گرگ به انسان حمله کند و او را بخورد و هنگامی که پدر این سخن را گفت از او آموختند!»⁽¹⁾

اشاره به این که گاه می شود طرف مقابل توجه به عذر و بهانه و انتخاب راه انحرافی ندارد، شما باید مراقب باشید که خودتان با احتمالات مختلفی که ذکر می کنید، راههای انحرافی را به او نشان ندهید.

این درست به این می ماند که گاه انسان به کودک خردسالش می گوید توپ خود را به لامپ چراغ نزن کودک که تا آن وقت نمی دانست می شود توپ را به لامپ بزند، متوجه این مسأله می شود که چنین کاری امکان پذیر است و به دنبال آن حس کنجکاوی او تحریک می شود که باید بینم اگر توپ را به لامپ بزنم چه می شود؟ و به دنبال آن شروع به آزمایش این مسأله می کند، آزمایشی که به شکستن لامپ منتهی خواهد شد.

این تنها يك موضوع ساده درباره کودکان نیست، در سطح يك جامعه بزرگ نیز گاهی امر و نهی های انحرافی سبب می شود مردم بسیاری از چیزهایی را که نمی دانستند یاد بگیرند، و سپس وسوسه آزمودن آن ها شروع می شود، در این گونه موارد حتی الامکان باید مسائل را به طور کلی مطرح کرد تا بد آموزی در آن نشود.

ص: 252

1- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 2، ص: 415.

البته یعقوب پیامبر روی پاکی و صفای دل این سخن را با فرزندان بیان کرد، اما فرزندان گمراه از بیان پدر سوء استفاده کردند.

نظیر این موضوع روشی است که در بسیاری از نوشته ها با آن برخورد می کنیم که مثلاً کسی می خواهد درباره ضررهای "مواد مخدر" یا «استمناء» سخن بگوید، چنان این مسائل را تشریح می کند و یا صحنه های آن را بوسیله فیلم نشان می دهد که ناآگاهان به اسرار و رموز این کارها آشنا می گردند، سپس مطالبی را که در نکوهش این کارها و راه نجات از آن بیان می کند به دست فراموشی می سپارند، به همین دلیل غالباً زیان و بدآموزی این نوشته ها و فیلم ها به مراتب بیش از فایده آن ها است.

6. هنگامی که انسان مسئولیتی را پذیرفت، باید تا آخرین نفس پای آن بایستد

آخرین نکته این که برادران یوسف گفتند: اگر با وجود ما گرگ برادرمان را بخورد ما زیان کاریم، اشاره به این که انسان هنگامی که مسئولیتی را پذیرفت باید تا آخرین نفس پای آن بایستد و گرنه سرمایه های خود را از دست خواهد داد، سرمایه شخصیت، سرمایه آبرو و موقعیت اجتماعی و سرمایه وجدان.

چگونه ممکن است انسان و جدان بیدار و شخصیتی والا- داشته باشد، و به آبرو و حیثیت اجتماعی خود پایبند باشد و با این حال از مسئولیت هایی که پذیرفته است سرباز زند، و در برابر آن بی تفاوت بماند.

﴿فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ * وَ جَاؤُ آبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ * قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذُّبُّ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ * وَ جَاؤُ عَلَى

فَمِصْبِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسَدِّعُ تَعَانُ عَلِيٌّ مَا تَصِيءُ فُنُونَ»؛ (1) «هنگامی که او را با خود بردند، و تصمیم گرفتند وی را در مخفی گاه چاه قرار دهند ما به او وحی فرستادیم که آن ها را در آینده از این کارشان با خبر خواهی ساخت، در حالی که آن ها نمی دانند. شب هنگام در حالی که گریه می کردند به سراغ پدر آمدند. گفتند ای پدر ما رفتیم و مشغول مسابقه شدیم و یوسف را نزد ائاث خود گذاردیم و گرگ او را خورد! تو هرگز سخن ما را تصدیق نخواهی کرد هر چند راست گو باشیم! و پیراهن او را با خونی دروغین (نزد پدر) آوردند، گفت: هوس های نفسانی شما این کار را برایتان آراسته! من صبر جمیل می کنم (و ناسپاسی نخواهم کرد) و از خداوند در برابر آن چه شما می گوئید یاری می طلبم.»

تفسیر

دروغ رسوا!

سرانجام برادران پیروز شدند و پدر را قانع کردند که یوسف را با آن ها بفرستد، آن شب را با خیال خوش خوابیدند که فردا نقشه، آن ها درباره یوسف عملی خواهد شد، و این برادر مزاحم را برای همیشه از سر راه بر می دارند. تنها نگرانی آن ها این بود که مبادا پدر پشیمان گردد و از گفته خود منصرف شود.

صبح گاه نزد پدر آمدند و او سفارشهای لازم را در حفظ و نگهداری یوسف تکرار کرد، آن ها نیز اظهار اطاعت کردند، پیش روی پدر او را با احترام و محبت فراوان برداشتند و حرکت کردند.

ص: 254

می گویند: پدر تا دروازه شهر آن ها را بدرقه کرد و آخرین بار یوسف را از آن ها گرفت و به سینه خود چسباند، قطره های اشک از چشمش سرازیر شد، سپس یوسف را به آن ها سپرد و از آن ها جدا شد، اما چشم یعقوب هم چنان فرزندان را بدرقه می کرد آن ها نیز تا آن جا که چشم پدر کار می کرد دست از نوازش و محبت یوسف بر نداشتند، اما هنگامی که مطمئن شدند پدر آن ها را نمی بیند، یک مرتبه عقده آن ها ترکید و تمام کینه هایی را که بر اثر حسد، سال ها روی هم انباشته بودند بر سر یوسف فرو ریختند، از اطراف شروع بهزدن او کردند و او از یکی به دیگری پناه می برد، اما پناهش نمی دادند!

در روایتی می خوانیم که در این طوفان بلا- که یوسف اشک می ریخت و یا به هنگامی که او را می خواستند بچاه افکنند ناگهان یوسف شروع به خندیدن کرد، برادران سخت در تعجب فرو رفتند که این چه جای خنده است، گویی برادر، مسأله را به شوخی گرفته است، بی خبر از این که تیره روزی در انتظار او است، اما او پرده از راز این خنده برداشت و درس بزرگی به همه آموخت و گفت:

«فراموش نمی کنم روزی به شما برادران نیرومند با آن بازوان قوی و قدرت فوق العاده جسمانی نظر افکندم و خوشحال شدم، با خود گفتم کسی که این همه یار و یاور نیرومند دارد چه غمی از حوادث سخت خواهد داشت آن روز بر شما تکیه کردم و به بازوان شما دل بستم، اکنون در چنگال شما گرفتارم و از شما به شما پناه می برم، و به من پناه نمی دهید، خدا شما را بر من مسلط ساخت تا این درس را بیاموزم که به غیر او- حتی به برادران- تکیه نکنم.»

به هر حال قرآن می گوید: «هنگامی که یوسف را با خود بردند و به اتفاق آراء تصمیم

گرفتند که او را در مخفی گاه چاه بیفکنند، آن چه از ظلم و ستم ممکن بود برای این کار بر او روا داشتند؛ «فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ» (1).

جمله «اجمعوا» نشان می دهد که همه برادران در این برنامه اتفاق نظر داشتند هر چند در کشتن او رای آن ها متفق نبود.

اصولاً «اجمعوا» از ماده جمع به معنی گردآوری کردن است و در این موارد اشاره به جمع کردن آراء و افکار می باشد.

سپس اضافه می کند: در این هنگام ما به یوسف، وحی فرستادیم، و دلداریش دادیم و گفتیم غم مخور، «روزی فرا می رسد که آن ها را از همه این نقشه های شوم آگاه خواهی ساخت، در حالی که آن ها تو را نمی شناسند»؛ «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ».

همان روزی که تو بر اریکه قدرت تکیه زده ای، و برادران دست نیاز به سوی تو دراز می کنند، و هم چون تشنه کامانی که به سراغ یک چشمه گوارا در بیابان سوزان می روند با نهایت تواضع و فروتنی نزد تو می آیند، اما تو چنان اوج گرفته ای که آن ها باور نمی کنند برادرشان باشی، آن روز به آن ها خواهی گفت، آیا شما نبودید که با برادر کوچکتان یوسف چنین و چنان کردید؟ و در آن روز چقدر شرمسار و پشیمان خواهند شد.

ص: 256

1- . در عبارت فوق جواب «لما» محذوف شده است، و تقدیر چنین است: «فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ عِظَمَتِ فِتْنَتِهِمْ» (قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، ذیل آیه شریفه) و این حذف شاید به خاطر آن باشد که عظمت این حادثه در دناك ایجاب می کرده که گوینده از آن ساکت بماند این خود فنی از فنون بلاغت است (طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، ذیل آیه شریفه).

این وحی الهی به قرینه آیه 22 همین سوره وحی نبوت نبود؛ بلکه الهامی بود به قلب یوسف برای این که بداند تنها نیست و حافظ و نگاهبانی دارد، این وحی نور امید بر قلب یوسف پاشید و ظلمات یاس و نومیدی را از روح و جان او بیرون کرد. برادران یوسف نقشه ای را که برای او کشیده بودند، همان گونه که می خواستند پیاده کردند، ولی بالآخره باید فکری برای بازگشت کنند که پدر باور کند یوسف به صورت طبیعی، و نه از طریق توطئه، سر به نیست شده است، تا عواطف پدر را به سوی خود جلب کنند.

طرحی که برای رسیدن این هدف ریختند این بود، که درست از همان راهی که پدر از آن بیم داشت و پیش بینی می کرد وارد شوند، و ادعا کنند یوسف را گرگ خورده، و دلایل قلابی برای آن بسازند.

قرآن می گوید: «شب هنگام برادران گریه کنان به سراغ پدر رفتند»؛ «وَ جَاؤُاْ اَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ».

گریه دروغین و قلابی، و این نشان می دهد که گریه قلابی هم ممکن است و نمی توان تنها فریب چشم گریان را خورد!

پدر که بی صبرانه انتظار ورود فرزند دلبندهش یوسف را می کشید با يك نگاه به جمع آن ها و ندیدن یوسف در میانشان سخت تکان خورد، بر خود لرزید، و جویای حال شد: آن ها گفتند: «پدر جان ما رفتیم و مشغول مسابقه (سواری، تیراندازی و مانند آن) شدیم و یوسف را که کوچک بود و توانایی مسابقه را با ما نداشت، نزد ااث خود گذاشتیم، ما آن چنان سرگرم این کار شدیم که همه چیز حتی برادرمان را فراموش کردیم و

در این هنگام گرگ بی رحم از راه رسید و او را دریدا؛ «قالوا یا أبانا إنا ذهبنا نستبق و تركنا يوسفَ عندمنا فأكله الذئب».

«ولی می دانیم تو هرگز سخنان ما را باور نخواهی کرد، هر چند راست گو باشیم» چرا که خودت قبلاً چنین پیش بینی را کرده بودی و این را بر بهانه حمل خواهی کرد؛ «و ما أنت بمؤمن لنا و لو كنا صادقين».

سخنان برادران خیلی حساب شده بود، اولاً پدر را با کلمه «یا أبانا» (ای پدر ما) که جنبه عاطفی دارد مخاطب ساختند، و ثانیاً طبیعی است که برادران نیرومند در چنین تفریحگاهی به مسابقه و سرگرمی مشغول شوند و برادر کوچک را به نگاهی اناث و دارند، و از این گذشته برای غافلگیر کردن پدر پیش دستی نموده و با همان چشم گریان گفتند تو هرگز باور نخواهی کرد، هر چند ما راست بگوئیم.

و برای این که نشانه زنده ای نیز به دست پدر بدهند، «پیراهن یوسف را با خونی دروغین آغشتند» (خونی که از بزغاله یا بره یا آهو گرفته بودند)؛ «و جاؤ علی قمیصه بدم کذب».

اما از آن جا که دروغ گو حافظه ندارد، و از آن جا که يك واقعه حقیقی پیوندهای گوناگونی با کیفیتها و مسائل اطراف خود دارد که کم تر می توان همه آن ها را در تنظیم دروغین آن منظم ساخت، برادران از این نکته غافل بودند که لا اقل پیراهن یوسف را از چند جا پاره کنند تا دلیل حمله گرگ باشد، آن ها پیراهن برادر را که صاف و سالم از تن او بدر آورده بودند خون آلود کرده نزد پدر آوردند، پدر هوشیار پر تجربه همین که چشمش بر آن پیراهن افتاد، همه چیز را فهمید و گفت:

شما دروغ می گوئید؛ «بلکه هوس های نفسانی شما این کار را برایتان آراسته» و این نقشه های شیطانی را کشیده است؛ «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً».

در بعضی از روایات می خوانیم او پیراهن را گرفت و پشت رو کرد و صدا زد، پس چرا جای دندان و چنگال گرگ در آن نیست؟ و به روایت دیگری پیراهن را به صورت انداخت و فریاد کشید و اشک ریخت و گفت: این چه گرگ مهربانی بوده که فرزندم را خورده، ولی به پیراهنش کم ترین آسیبی نرسانده است، و سپس بیهوش شد و بسان يك قطعه چوب خشك به روی زمین افتاد، بعضی از برادران فریاد کشیدند که ای وای بر ما از دادگاه عدل خدا در روز قیامت، برادرمان را از دست دادیم و پدرمان را کشتیم، و پدر هم چنان تا سحرگاه بیهوش بود، ولی به هنگام وزش نسیم سرد سحرگاهی به صورتش، به هوش آمد(1).

و با این که قلبش آتش گرفته بود و جانش می سوخت اما هرگز سخنی که نشانه ناشکری و یاس و نومیدی و جزع و فزع باشد بر زبان جاری نکرد؛ بلکه گفت: «من صبر خواهم کرد، صبری جمیل و زیبا، شکیبایی توام با شکر گزاری و سپاس خداوند»؛ «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ»(2).
و سپس گفت: «من از خدا در برابر آن چه شما می گوئید یاری می طلبم»؛ «وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ».

از او می خواهم تلخی جام صبر را در کام من شیرین کند و به من تاب و توان

ص: 259

1- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ذیل آیه شریفه.

2- . صبر جمیل از قبیل صفت و موصوف است، و خبر است برای مبتدای محذوف و در اصل چنین بوده صبری صبر جمیل.

بیش تر دهد تا در برابر این طوفان عظیم، خویشتن داری را از دست ندهم و زبانم به سخن نادرستی آلوده نشود.

او نگفت از خدا می خواهم در برابر بر مصیبت مرگ یوسف به من شکیبایی دهد، چرا که می دانست یوسف کشته نشده؛ بلکه گفت در مقابل آن چه شما توصیف می کنید که نتیجه اش به هر حال جدایی من از فرزندم است صبر می طلبم.

نکته ها

1. در برابر يك ترك اولی!

ابو حمزه ثمالی از امام سجاد(علیه السلام) نقل می کند که من روز جمعه در مدینه بودم، نماز صبح را با امام سجاد(علیه السلام) خواندم، هنگامی که امام از نماز و تسبیح، فراغت یافت به سوی منزل حرکت کرد و من با او بودم، زن خدمت کار را صدا زد، گفت: مواظب باش. هر سائل و نیازمندی از در خانه بگذرد، غذا به او بدهید، زیرا امروز روز جمعه است.

ابو حمزه می گوید، گفتم هر کسی که تقاضای کمک می کند، مستحق نیست!

امام فرمود: درست است، ولی من از این می ترسم که در میان آن ها افراد مستحق باشند و ما به آن ها غذا ندهیم و از در خانه خود برانیم، و بر سر خانواده ما همان آید که بر سر یعقوب و آل یعقوب آمد! سپس فرمود. به همه آن ها غذا بدهید (مگر نشنیده اید) برای یعقوب هر روز گوسفندی ذبح می کردند، قسمتی را به مستحقان می داد و قسمتی را خود و

فرزندانش می خورد، يك روز سؤال کننده مؤمنی که روزه دار بود و نزد خدا منزلتی داشت، عبورش از آن شهر افتاد، شب جمعه بود بر در خانه یعقوب به هنگام افطار آمد و گفت: به میهمان مستمند غریب گرسنه از غذای اضافی خود کمک کنید، چند بار این سخن را تکرار کرد، آن ها شنیدند، و سخن او را باور نکردند، هنگامی که او مأیوس شد و تاریکی شب، همه جا را فرا گرفت برگشت، در حالی که چشمش گریان بود و از گرسنگی به خدا شکایت کرد، آن شب را گرسنه ماند و صبح هم چنان روزه داشت، در حالی که شکیباً بود و خدا را سپاس می گفت، اما یعقوب و خانواده یعقوب، کاملاً سیر شدند، و هنگام صبح مقداری از غذای آن ها اضافه مانده بود!

امام سپس اضافه فرمود: خداوند به یعقوب در همان صبح، وحی فرستاد که تو ای یعقوب بنده مرا خوار کردی و خشم مرا بر افروختی، و مستوجب تادیب و نزول مجازات بر تو و فرزندان شدی... ای یعقوب من دوستانم را زودتر از دشمنانم توییح و مجازات می کنم و این به خاطر آن ست که به آن ها علاقه دارم! (1)

قابل توجه این که به دنبال این حدیث می خوانیم که ابو حمزه می گوید از امام سجاد (علیه السلام) پرسیدم یوسف چه موقع آن خواب را دید؟ امام فرمود: «در همان شب». (2)

از این حدیث به خوبی استفاده می شود که يك لغزش كوچك و يا صريحتر يك "ترك اولی" که گناه و معصیتی هم محسوب نمی شد، (چرا که حال آن سائل بر یعقوب روشن نبود) از پیامبران و اولیای حق چه بسا سبب می شود که خداوند،

ص: 261

1- . بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص: 243 و حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 2، ص: 411.

2- . همان.

گوش مالی دردناکی به آن ها بدهد، و این نیست مگر به خاطر این که مقام والای آنان ایجاب می کند، که همواره مراقب کوچک ترین گفتار و رفتار خود باشند، چرا که حسنات الأبرار سیئات المقربین (کارهایی که برای بعضی از نیکان «حسنه» محسوب می شود برای مقربان درگاه خداوند «سیئه» است).

جایی که یعقوب آن همه درد و رنج به خاطر بی خبر ماندن از درد دل يك سائل بکشد باید فکر کرد، که جامعه ای که در آن گروهی سیر و گروه زیادتری گرسنه باشند چگونه ممکن است مشمول خشم و غضب پروردگار نشوند و چگونه خداوند آن ها را مجازات نکند.

2. دعای گیرای یوسف!

در روایات اهل بیت (علیهم السلام) و در طرق اهل تسنن می خوانیم: هنگامی که یوسف در قعر چاه قرار گرفت، امیدش از همه جا قطع و تمام توجه او به ذات پاک خدا شد، با خدای خود مناجات می کرد و به تعلیم جبرئیل راز و نیازهایی داشت، که در روایات به عبارات مختلفی نقل شده است.

در روایتی می خوانیم با خدا چنین مناجات کرد:

«اللهم یا مونس کل غریب و یا صاحب کل وحید و یا ملجأ کل خائف و یا کاشف کل کربة و یا عالم کل نجوی و یا منتهی کل شکوی و یا حاضر کل ملاء یا حی یا قیوم اسئلك ان تقذف رجائک فی قلبی حتی لا یكون لی هم و لا شغل غیرک و ان تجعل لی من امری فرجا و مخرجا انک علی کل شیء قدير؛ بار پروردگار! ای آن که مونس هر غریب و یار تنهایی، ای کسی که پناهگاه هر ترسان، و بر طرف کننده هر غم و اندوه، و آگاه از هر نجوی، و آخرین امید هر شکایت کننده و حاضر در هر جمع

ص: 262

و گروهی، ای حی و ای قیوم! از تو می خواهیم که امیدت را در قلب من بیفکنی، تا هیچ فکری جز تو نداشته باشم، و از تو می خواهیم که از این مشکل بزرگ، فرج و راه نجاتی، برای من فراهم کنی که تو بر هر چیز توانایی».

جالب این که در ذیل این حدیث می خوانیم، فرشتگان صدای یوسف را شنیدند و عرض کردند:

«الهننا نسمع صوتا و دعاء: الصوت صوت صبی و الدعاء دعاء نبی!؛ پروردگارا! ما صدا و دعائی می شنویم، آواز، آواز کودک است، اما دعا، دعای پیامبری است!»(1)

این نکته نیز قابل توجه است هنگامی که یوسف را برادران در چاه افکندند پیراهن او را در آورده بودند و تنش برهنه بود، فریاد زد که لا اقل پیراهن مرا به من بدهید تا اگر زنده بمانم تنم را بپوشانم، و اگر بمیرم مکن من باشد، برادران گفتند، از همان خورشید و ماه و یازده ستاره ای را که در خواب دیدی بخواه که در این چاه مونس تو باشد و لباس در تنت بپوشاند! (و او به دنبال یاس مطلق، از غیر خدا دعای فوق را خواند)(2).

از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است که فرمود: هنگامی که یوسف را به چاه افکندند، جبرئیل نزد او آمد و گفت: کودک! این جا چه میکنی؟ در جواب گفت برادرانم مرا در چاه انداخته اند گفت دوست داری از چاه خارج شوی گفت با خداست اگر بخواهد مرا بیرون می آورد، گفت خدای تو دستور داده این دعا را بخوان تا بیرون آیی، گفت: کدام دعا؟ گفت: بگو: «اللهم انی اسئلك بان لك الحمد لا اله

ص: 263

1- . قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، ج 5، ص: 3373.

2- . همان.

الا- انت المنان، بديع السماوات والارض، ذو الجلال والاكرام، ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تجعل لى مما انا فيه فرجا و مخرجا؛ پروردگارا! من از تو تقاضا می کنم ای که حمد و ستایش برای تو است، معبودی جز تو نیست، تویی که بر بندگان نعمت می بخشی آفریننده آسمان ها و زمینی، صاحب جلال و اکرامی، تقاضا می کنم که بر محمد و آتش درود بفرستی و گشایش و نجاتی از آن چه در آن هستم برای من قرار دهی»(1) مانعی ندارد که یوسف همه این دعاها را خوانده باشد.

3. جمله «وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ»

جمله «وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ»؛ (اتفاق کردند که او را در مخفیگاه چاه قرار بدهند) دلیل بر این است که او را در چاه پرتاب نکردند؛ بلکه پائین بردند، و در قعر چاه در آن جا که سکو ماندی برای کسانی که در چاه پائین می روند، نزدیک سطح آب، درست می کنند قرار دادند، به این ترتیب که طناب را به کمر او بسته، او را به نزدیک آب بردند و رها ساختند.

پاره ای از روایات که در تفسیر آیات فوق نازل شده نیز این مطلب را تأیید می کند.

4. تسویل نفسی

جمله «سولت» از ماده «تسویل» به معنی «تزیین» می باشد گاهی آن را به معنی «ترغیب» و گاهی به معنی «وسوسه کردن» نیز تفسیر کرده اند که تقریباً همه به يك معنی باز می گردد. یعنی هواهای نفسانی شما این کار را برای شما زینت داد.

ص: 264

1- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 2، ص: 416.

اشاره به این که هنگامی که هوس های سرکش بر روح و فکر انسان چیره می شود زشت ترین جنایات هم چون کشتن یا تبعید برادر را در نظر انسان آن چنان زینت می دهد که آن را امری مقدس و ضروری، تصور می کند، و این دریچه ای است به يك اصل کلی در مسائل روانی که همیشه تمایل افراطی نسبت به يك مسأله مخصوصاً هنگامی که توأم با رذایل اخلاقی شود، پرده ای بر حس تشخیص انسان می افکند و حقایق را در نظر او دگرگون جلوه می دهد.

لذا قضاوت صحیح و درك واقعیات عینی بدون تهذیب نفس، امکان پذیر نیست و اگر می بینیم در قاضی عدالت شرط شده است، یکی از دلائلش همین است، و اگر قرآن مجید در سوره بقره آیه 282 می فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ»؛ «تقوی را پیشه کنید و خداوند به شما علم و دانش می دهد» باز اشاره ای به همین روایت است.

5. دروغ گو حافظه ندارد

سرگذشت یوسف و داستان او با برادرانش بار دیگر این اصل معروف را به ثبوت می رساند که دروغ گو نمی تواند راز خود را برای همیشه مکتوم دارد، چرا که واقعیت های عینی به هنگامی که وجود خارجی پیدا می کند، روابط بی شماری با موضوعات دیگر در اطراف خود دارد، و دروغ گو که می خواهد صحنه نادرستی را با دروغ خود بیافریند، هر قدر زیرک و زبر دست باشد نمی تواند تمام این روابط را حفظ کند، به فرض که چندین رابطه دروغین در پیوند با مسائل پیرامون حادثه درست کند، باز نگهداری همه این روابط ساختگی در حافظه برای همیشه کار آسانی نیست و کم ترین غفلت از آن موجب تناقض گویی می شود، به علاوه بسیاری از این

پیوندها مورد غفلت قرار می‌گیرد و همانهاست که سرانجام واقعیت را فاش می‌کند، و این درس بزرگی است برای همه کسانی که به آبرو و حیثیت خویش علاقمندانند که هرگز گرد دروغ نروند و موقعیت اجتماعی خویش را به خاطر نیفکنند و خشم خدا برای خود نخرند.

6. صبر جمیل چیست؟

شکیبایی در برابر حوادث سخت و طوفان‌های سنگین نشانه شخصیت و وسعت روح آدمی است، آن چنان وسعتی که حوادث بزرگ را در خود جای می‌دهد و لرزان نمی‌گردد.

يك نسيم ملايم می‌تواند آب استخر کوچکی را به حرکت در آورد، اما اقیانوسهای بزرگ هم چون اقیانوس آرام، بزرگ‌ترین طوفان‌ها را هم در خود می‌پذیرند، و آرامش آن‌ها بر هم نمی‌خورد.

گاه انسان ظاهراً شکیبایی می‌کند، ولی چهره این شکیبایی را با گفتن سخنان زننده که نشانه ناسپاسی و عدم تحمل حادثهاست زشت و بد نما می‌سازد.

اما افراد باایمان و قوی‌الاراده و پرفریت کسانی هستند که در این گونه حوادث هرگز پیمانۀ صبرشان لبریز نمی‌گردد، و سخنی که نشان دهنده ناسپاسی و کفران و بی‌تابی و جزع باشد بر زبان جاری نمی‌سازند، صبر آن‌ها، «صبر زیبا» و «صبر جمیل» است.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که در آیات دیگر این سوره می‌خوانیم یعقوب آن قدر گریه کرد و غصه خورد که چشمانش را از دست داد، آیا این منافات با صبر جمیل ندارد؟!.

پاسخ این سؤال يك جمله است و آن این که: قلب مردان خدا کانون عواطف است، جای تعجب نیست که در فراق فرزند، اشک هایشان هم چون سیلاب جاری شود، این يك امر عاطفی است، مهم آن است که کنترل خویشتن را از دست ندهند یعنی سخن و حرکتی بر خلاف رضای خدا نگویند و نکنند.

از احادیث اسلامی استفاده می شود که اتفاقاً همین ایراد را به هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بر مرگ فرزندش ابراهیم اشک می ریخت، به او کردند که شما ما را از گریه کردن نهی کردی اما خود شما اشک می ریزید؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جواب فرمود: «تدمع العین و یحزن القلب و لا نقول ما یسخط الرب؛ لیس هذا بکاء ان هذا رحمة؛ چشم می گرید و قلب اندوهناک می شود، ولی چیزی که خدا را به خشم آورد نمی گویم؛ این گریه (بی تابی) نیست، این رحمت (گریه عاطفی) است»⁽¹⁾.

اشاره به این که در سینه انسان قلب است نه سنگ، و طبیعی است که در برابر مسائل عاطفی واکنش نشان می دهد و ساده ترین واکنش آن جریان اشک از چشم است، این عیب نیست این حسن است، عیب آن است که انسان سخن بگوید که خدا را به غضب آورد.⁽²⁾

32. عدم سوء ظن و اتهام به پدر و مادر:

اشاره

قرآن مجید می فرماید:

«إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ

ص: 267

1- . مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج 22، ص: 157.

2- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 9، ص: 321.

«هنگامی که (برادران) گفتند: «یوسف و برادرش [بنیامین] نزد پدر، از ما محبوب ترند؛ در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم! مسلماً پدر ما، در گمراهی آشکاری است!»

تفسیر

«إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»؛ در مجمع البیان گفته: کلمه «عصبة» به معنای جماعتی است که درباره یکدیگر تعصب داشته باشند، و از نظر عدد شامل جماعتی می شود که از ده کم تر و از پانزده نفر بیش تر نباشد، بعضی هم بین دو و چهل نفر را گفته اند، و به هر حال همانند کلمات، قوم، رهط و نفر، جمعی است که مفرد ندارد. (2)

جمله «إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا» گفتار فرزندان یعقوب سوی یوسف و برادر تنی اش می باشد که عده شان ده نفر بوده، و به شهادت جمله «و نَحْنُ عُصْبَةٌ» مردانی نیرومند بوده اند که رتق و فتق امور خاندان یعقوب و اداره گوسفندان و اموالش به دست ایشان بوده. و این که گفتند «یوسف و برادرش» با این که او برادر ایشان هم بوده، و همه فرزندان یعقوب بوده اند، خود مشعر به این است که یوسف و این برادرش از يك مادر بوده، و نسبت به آن ده نفر فقط برادر پدری بوده اند. و از روایات برمی آید که اسم برادر پدر و مادری یوسف "بنیامین" بوده. و از سیاق آیات برمی آید که هر دوی

ص: 268

1- . یوسف / 8.

2- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 5، ص: 212.

آنان اطفالی صغیر بوده اند و کاری از آنان ساخته نبوده، و در اداره خانه یعقوب و تدبیر چهارپایان آن جناب مداخله ای نداشته اند.

جمله «و نَحْنُ عُصَبَةٌ» یعنی و ما ده نفر قوی هستیم که ضعف بعضی با قوت بعضی دیگر جبران شده. این جمله حال از جمله قبلی است و بر حسادت و غیظ و کینه آنان نسبت به پدرشان یعقوب دلالت می کند، که ناشی از محبت بیش تر وی نسبت به آن دو بوده، و به منزله تتمه تعلیل جمله «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» است.

مراد پسران یعقوب (علیه السلام) ضلالت در امر زندگی است نه در دین

پسران یعقوب با جمله «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» حکم کردند بر این که پدرشان در گمراهی است، و مقصودشان از گمراهی، کج سلیقه گی و فساد روش است، نه گمراهی در دین.

برای این که اولاً استدلال ایشان این معنی را می رساند، چون در مذاکره خود گفتند که ما جماعتی نیرومند و کمک کار یکدیگر و متعصب نسبت به یکدیگریم، و تدبیر شوون زندگی پدر و اصلاح امور معاش و دفع هر مکروهی از وی به دست ما و قائم به ماست، و یوسف و برادرش دو طفل صغیرند که کوچک ترین اثری در وضع زندگی پدر نداشته؛ بلکه هر کدام به نوبه خود سرباری بر پدر و بر ما هستند، و با چنین وضعی محبت و توجه تام پدر ما نسبت به آن دو، و اعراضش از ما روش ناصحیحی است، زیرا حکمت و عقل معاش اقتضاء می کند که انسان نسبت به هر يك از اسباب و وسایل زندگیش به قدر دخالت آن در زندگی اهتمام بورزد، و اما این که آدمی تمامی اهتمام خود را از همه اسباب و وسایل مؤثر بریده، مصروف چیزی کند که دست شکسته ای بیش نیست، جز ضلالت و انحراف از صراط مستقیم

زندگی وجه دیگری ندارد، و این مسأله هیچ ارتباطی به دین ندارد، زیرا دین اسباب دیگری از قبیل کفر به خدا و آیات او، و مخالفت او امر و نواهی او دارد.

و ثانیاً فرزندان یعقوب مردمی خداپرست و معتقد به نبوت پدرشان یعقوب بوده اند، به شهادت این که گفتند: «و تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ» و نیز در آخر سوره گفتند: «يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا»؛ (1) و نیز به یوسف عرض کردند: «تَاللَّهِ لَقَدْ أَتَرَكُ اللَّهُ عَلَيْنَا» و هم چنین کلماتی دیگر که همه دلالت بر خداپرستی و اعتقاد ایشان به نبوت پدر می کند، و اگر مقصودشان از ضلالت پدر، ضلالت در دین بود با همین گفتار کافر شده بودند.

علاوه بر این که ایشان پدر خود را دوست می داشته او را احترام و تعظیم می کرده اند، و اگر نسبت به یوسف دست به چنین اقدامی زدند باز برای این بوده که محبت پدر را متوجه خود کنند، و، لذا به یکدیگر گفتند: «یوسف را بکشید و یا در زمینی دور دست بیندازید تا توجه پدر خالص برای شما شود»، پس به طوری که از سیاق آیات برمی آید پدر را دوست داشته می خواستند محبت او را خالص متوجه خود کنند، و اگر غیر این بود طبعاً بایستی اول پدر را از بین می بردند، نه برادر را. آری، می بایست او را می کشتند و یا از او کناره گیری می کردند و یا بیچاره اش می کردند تا محیط زندگی را برای خود محیطی صاف و سالم کنند، آن وقت آسان تر به کار یوسف می پرداختند.

از طرفی می بینیم که عین همین حرف را، پس از چند سال در جواب پدر که فرموده بود:

ص: 270

«اگر ملامتم نکنید من بوی یوسف را می شنوم» به میان آورده و گفتند: «به خدا تو هنوز در آن ضلالت قدیمیت باقی هستی». (1)

و پر معلوم است که مقصود ایشان از ضلالت قدیمی ضلالت در دین نیست (چون در قدیم چنین سابقه ای از او نداشتند)؛ بلکه مقصود همان افراط در محبت یوسف و مبالغه بی جا در امر او بوده.

از آیه مورد بحث و آیات مربوط به آن برمی آید که یعقوب (علیه السلام) در بیابان زندگی می کرده، و دارای دوازده پسر بوده که از چند مادر بوده اند و ده نفر از ایشان بزرگ و نیرومند و کارآمد بوده اند که آسیای زندگی وی بر محور وجود آنان می گشته، و ایشان به دست خود امور اموال و چهارپایان و گوسفندان پدر را اداره می کرده اند، و اما آن دو پسر دیگر صغیر و دو برادر از يك مادر بوده اند که در دامن پدر تربیت می شدند، و آن دو، یوسف و برادر پدر و مادرش بوده، که یعقوب بی اندازه دوستشان می داشته، چون در جبین آن دو آثار کمال و تقوا مشاهده می کرده. آری، محبت فوق العاده اش بدین سبب بوده، نه از روی هوا و هوس، و چگونه چنین نباشد و حال آن که آنان از بندگان مخلص خدا بوده، که با جمالتی از قبیل: «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ» (2) مورد مدح خدا قرار گرفته، و ما سابقاً به این معنا اشاره کردیم.

پس این محبت و ایثار باعث شده که غریزه حسد را در سایر برادران برانگیزد و آتش کینه ایشان را نسبت به آن دو تیزتر سازد، و یعقوب هم با این که این معنا را می فهمیده مع ذلك در محبت به آن دو مخصوصاً به یوسف مبالغه می کرده و

ص: 271

1- . یوسف / 95.

2- . «ما آنان را خالص و پاکدل برای تذکر سرای آخرت گردانیدیم.» (ص / 46)

همواره از سایر فرزندان خود بر جان او می ترسیده و هیچ وقت نمی گذاشت با او خلوت کنند، و ایشان را نسبت به وی امین نمی دانست.

همین حرکات، بیش تر باعث طغیان خشم و کینه آنان می شد، به حدی که یعقوب آثار آن را در قیافه های آنان مشاهده می کرد. همه این مطالب از جمله «فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا» استفاده می شود. و خلاصه این بود تا یوسف آن خواب را دید و برای پدر تعریف کرد، نتیجه این خواب آن شد که دل سوزی پدر و محبتش نسبت به او دو چندان شود، لا جرم سفارش کرد که رؤیای خود را مکتوم بدارد، و زنهار داد که برادرانش را از آن خبر ندهد، شاید از این راه او را از کید ایشان در امان سازد، اما تقدیر الهی بر تدبیر او غالب بود.

لا جرم پسران بزرگ تر یعقوب دور هم جمع شده، درباره حرکاتی که از پدر نسبت به آن دو برادر دیده بودند به مذاکره پرداختند، یکی گفت: می بینید چگونه پدر به کلی از ما منصرف شده و تمام توجهش مصروف آن دو گشته؟ آن دیگری گفت: پدر، آن دو را بر همه ما مقدم می دارد با این که دو طفل بیش نیستند و هیچ دردی از او دوا نمی کنند. آن دیگر گفت: تمامی امور زندگی پدر به بهترین وجهی به دست ما اداره می شود و ما ارکان زندگی او و ایادی فعال او در جلب منافع و دفع مضار و اداره اموال و احشام اویسیم، ولی او با کمال تعجب همه این ها را نادیده گرفته، محبت و علاقه خود را به دو تا بچه کوچک اختصاص داده است و این رویه، رویه خوبی نیست که او پیش گرفته. و سرانجام حکم کردند که پدر به روشنی دچار کج سلیقه گی شده است.

این بود آن معنایی که از سیاق آیات بر می آید، و خواننده محترم از همین جا

به اشکالاتی که به گفته های سایر مفسرین وارد است و به انحرافهای ایشان در تفسیر معنای آیه متوجه می شود و ما چند توجیه را از چند مفسر در این جا نقل می کنیم:

بیان یکی از مفسرین در توجیه کلام پسران یعقوب و اشکالات آن

توجیه اول: بعضی (1) از مفسرین گفته اند: حکم ایشان به ضلالت پدرشان از طریق عدل و مساوات، نادانی و خطای بزرگی از ایشان بوده، و شاید جهتش این بوده که پدر را از روز اول متهم کرده بودند که مادر آن دورا بیش تر از مادر ایشان دوست می داشته، پس ریشه این عداوت به مادران مختلف و زوجات متعدد یعقوب منتهی می شده، مخصوصاً با در نظر داشتن این که بعضی از مادران ایشان کنیز بوده اند (2).

و همین معنا سبب شده که در قضاوت خود گمراه شوند و نتوانند رفتار پدر را حمل بر غریزه والدین نسبت به فرزندان کوچک تر بکنند؛ بلکه بگویند این به خاطر علاقه بیش تری است که پدر نسبت به مادر آن دو داشته.

مفسر مذکور سپس گفته: از فواید این داستان این است که ما نیز عبرت گرفته در رفتار با اولاد و تربیت ایشان رعایت عدالت را بکنیم، و با زیادی محبت نسبت به یکی، حسادت دیگران را تحریک نکنیم، و در نتیجه میان فرزندانمان دشمنی به راه نیندازیم. و نیز در برابر همه یکی را بر دیگران برتری ندهیم، به طوری که به شخصیت دیگران اهانت شده پدر را محکوم کنند به این که از روی هوا و هوس آن

ص: 273

1- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 12، ص: 190.

2- . اشاره ای است به چیزی که در تورات است به این که برای یعقوب دوازده فرزند پسر بوده که اسما آنها: راوین، شمعون، لوی، یهودا، یساکر و زبولون که اینان مادرشان، لینه دختر دابی یعقوب، یوسف و بنیامین که مادر این ها راحیل دختر دابی دیگرش، ودان، و نفتالی که مادرشان بلهه کنیز راحیل، و جاد، و اشیر که مادرشان زلفه، کنیز لئینه بود می باشد.

دیگری را بیش تر دوست می دارد. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) هم از این گونه رفتار به هر نحوی که باشد نهی فرموده، حتی اگر حکمت اقتضای چنین برتری و تبعیضی را داشته باشد، مثل این که یکی از آنان از نظر مواهب خدادادی مانند مکارم اخلاق و تقوا و علم و هوش و ذکاوت بر دیگران تفوق داشته باشد.

یعقوب هم کسی نبود که این معانی و وظایف برایش پوشیده باشد؛ بلکه دستوری که به یوسف درباره پنهان داشتن رؤیایش داد خود شاهد بیداری آن جناب نسبت به این وظایف بوده، و لیکن آدمی در برابر غرائز و قلب و روحش چه می تواند بکند؟ آیا می تواند از سلطنتی که دل و جان آدمی بر اعضا و جوارحش دارد جلوگیری نماید؟ ابدًا.

و ما در چند جای کلام او نظر داریم:

1. این که گفت «منشأ و ریشه این اختلاف خانوادگی داشتن زنان مختلف و مخصوصاً کنیزان بوده» گو این که این حرف در جای خود قابل انکار نیست، و حتی در مورد یعقوب(علیه السلام) هم احتمال می رود، و لیکن آن چه در قرآن سبب این اختلاف معرفی شده غیر از این است. علاوه، اگر سبب منحصر به فرد این مسأله زنان متعدد بود، جا داشت که برادران یوسف آن برادر دیگرش را هم به چاه می انداختند، و تنها به یوسف اکتفاء نمی کردند.

2. این که گفت «همین معنا سبب شده که در قضاوت خود گمراه شوند و نتوانند رفتار پدر را حمل بر غریزه والدین نسبت به فرزندان کوچک تر بکنند». مفاد این حرف این است که محبت یعقوب نسبت به یوسف از باب رقت و ترحم غریزی بوده که هر پدری را وادار می کند بچه های کوچک را ما دام که صغیرند بیش تر دوست

بدارد، و وقتی که بزرگ شد، آن محبت را باز درباره کوچک تر به کار ببرد. اشکال ما به این حرف این است که رقت و ترحم درباره بچه های صغیر را فرزندان بزرگ هم قبول دارند و هیچ فرزند بزرگی به خاطر آن، پنجه به روی والدین خود نمی کشد. آری ما به چشم خود می بینیم که اگر احیاناً پسر بزرگی به پدر اعتراض کند که چرا بیش از همه ما به این بچه کوچک اهتمام می ورزی، و خلاصه این تبعیض قائل شدن است و روشی عادلانه نیست، پدر در جوابش می گوید: آخر، این طفل صغیر است و احتیاج بیش تری به ترحم و رقت دارد، و باید همه نسبت به او مهر و محبت کنیم تا بزرگ شود و روی پای خود بایستد، قطعاً آن پسر بزرگ تر قانع گشته از اعتراض خود دست برمی دارد.

و اگر مسأله محبت یعقوب نسبت به یوسف و برادرش از این باب بوده قطعاً پسران بزرگ وی اعتراض نمی کردند، چون هر يك به نوبه خود چنین محبتی را در ایام طفولیت از پدر دیده بوده اند و دیگر عیب جویی و مذمت پدر معنا نداشت؛ بلکه دلیلی که آورده و گفته بودند: «آخر ما نیرومندیم» دلیل علیه خودشان بود و می رساند که مردمی بسیار گمراهند، چون انتظار دارند با این که مردانی قوی هیکل و نیرومندند باز هم پدر، ایشان را به جای یوسف صغیر ناز کند، پس به همین دلیل خود آنان در اعتراضشان گمراه بودند، نه یعقوب در دوست داشتن بچه های خردسال.

علاوه بر این، آن جا که با پدر درباره یوسف گفتگو کردند به پدر خود گفتند: «چرا ما را بر جان یوسف امین نمی دانی با این که ما خیر خواه اویم». و پر واضح است که اکرام یوسف و در آغوش کشیدنش و مراقبتش و امین ندانستن برادران

نسبت به او امری است غیر از مسأله محبت و رقت و ترحم به خاطر کوچکی، و هیچ ربطی به آن ندارد.

3. این که گفت: «یعقوب هم کسی نبود که این معانی و وظایف برایش پوشیده باشد...» معنای این حرف این است که عشق و علاقه مفراط یعقوب نسبت به یوسف عقل او را در کار تربیت اولاد از کار انداخته، و با این که می دانست که این عشق و علاقه بر خلاف عدل و انصاف است و خیلی زود باعث خواهد شد که در بین فرزندانش بلوایی راه بیندازد، مع ذلك نمی توانسته خودداری کند، و حق هم به جانب او بوده، چون مخالفت عشق و علاقه درونی مقذور انسان نیست.

اشکال این توجیه این است که به کلی اصول مسلم عقلی و نقلی را که درباره مقامات انبیاء و علمای ربانی از صدیقین و شهداء و صالحین در دست داریم و خلاصه اساس و مبانی بحث از فضایل اخلاقی را باطل می سازد. آری، تخلق به اخلاق فاضله، و دوری از رذایل نفسانی - که اصل و اساس پیروی از هوای نفس است - و ترجیح دادن رضای خدا بر هر خشنودی دیگر، امری است که از تمامی فرد فرد بشر انتظارش می رود، و برای هر کسی از پرهیزکاران که نفس خود را به دستورات اخلاقی ریاضت دهد مقذور است، آن وقت چگونه می توانیم آن را درباره انبیاء آن هم پیغمبری مانند یعقوب (علیه السلام) غیر مقذور بدانیم؟! شگفتا! اگر این مقدار از مخالفت هوای نفس از استطاعت انسان بیرون باشد، پس این همه تکلیف و اوامر و نواهی دینی که نسبت به آن و نظایر آن شده چه معنایی جز لغو و گراف می تواند داشته باشد؟ علاوه، این حرف توهین به مقام انبیای خدا و اولیای او، و منحط نمودن

مواقف عبودیت آنان تا درجه مردم متوسط است، که اسیر هوای نفس و جاهل به مقام پروردگار خویشند، با این که خداوند ایشان را به امثال آیه «وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ (1) ستوده، و در خصوص یعقوب و پدران بزرگوارش ابراهیم و اسحاق فرموده: «و كَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»؛ (2) و نیز در حقشان فرموده: «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ»؛ (3) و خبر داده که ایشان را به سوی صراط مستقیمش هدایت فرموده بدون این که خبر خود را به قیدی مقید ساخته باشد. و نیز فرموده که ایشان را اجتناب کرده، یعنی جمع آوری نموده و يك جا خالص برای خود گردانیده، پس انبیاء(علیهم السلام) مخلص - به فتح لام - برای خدای سبحانند و غیر از خدا کسی در آنان بهره و نصیبی ندارد، در نتیجه این بزرگواران جز آن چه که او خواسته، نمی خواهند و او جز حق چیزی نخواسته، و خشنودی کسی را بر خشنودی او مقدم نمی دارند چه این که آن غیر خدا، نفس خودشان باشد و چه دیگران باشند. و خداوند متعال در کلام خود آن جا که اغوای بنی آدم را به دست شیطان ذکر کرده مکرر مخلصین را استثناء نموده و فرموده: «لَاغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»؛ (4)

ص: 277

-
- 1- «این پیغمبران را برگزیدیم و به راهی راست هدایتشان کردیم.» (انعام / 87)
 - 2- «و همه را شایستگان کردیم و آن ها را پیشوایان کردیم که به فرمان ما رهبری کنند و انجام کارهای نیک را با نماز کردن و زکات دادن به آن ها وحی کردیم و پرستندگان ما بودند.» (انبیاء / 72 و 73)
 - 3- «ما ایشان را به وسیله یادآوری خالصانه آخرت خالص کردیم.» (ص / 46)
 - 4- «همانا گمراه می کنم تمامی مردم را مگر بندگان تورا، آن هایی که مخلص می باشند.» (ص / 82 و 83)

پس حق مطلب این است که یعقوب اگر یوسف و برادرش را دوست می داشته به خاطر آن پاکی و کمالاتی بوده که مخصوصاً در یوسف به خاطر رؤیایش تفرس می کرده و پیش بینی می نموده که به زودی خداوند او را بر خواهد گزید، و تأویل احادیث تعلیمش خواهد داد، و نعمتش را بر او و بر آل یعقوب تمام خواهد کرد. آری، منشأ محبت یعقوب این بوده نه هوای نفس.

توجیه دوم: بعضی (1) دیگر از مفسرین گفته اند: مقصود فرزندان یعقوب از این که گفتند «پدر ما در گمراهی آشکاری ست» همان گمراهی دینی است. با این که گذشت که سیاق آیات کریمه این معنا را دفع می کند.

نقطه مقابل این حرف گفتار عده دیگر است که گفته اند: برادران یوسف از انبیاء بودند، و اگر پدر را به ضلالت نسبت دادند مقصودشان ضلالت در روش زندگی و بی استقامتی و بی عدالتی در حق فرزندان است. و اگر کسی به ایشان اعتراض می کرد که، پس این چه ظلمی بود که نسبت به برادر و پدر خود مرتکب شدند، جواب می دهند که این معصیت کوچکی بوده که قبل از رسیدن به مقام نبوت از ایشان سرزده و بنا بر این که صدور گناه کوچک را از انبیاء قبل از نبوتشان جایز بدانیم اشکالی به پاسخشان وارد نمی شود.

بعضی (2) دیگر از طرف فرزندان یعقوب چنین جواب داده اند که ممکن است این عمل را وقتی مرتکب شده باشند که خود صغیر و نابالغ بوده اند، و صدور چنین کارها از اطفال نابالغ جایز است.

ص: 278

1- . آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 12، ص: 170.

2- . فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج 18، ص: 94 و 95.

و لیکن همه این حرف ها اوهامی بیش نیست، و آیه «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ»؛ (1) که ظهور دارد در نبوت اسباط، صریح در نبوت برادران یوسف نیست. و حق مطلب این ست که برادران یوسف از انبیاء نبودند؛ بلکه اولاد انبیاء بودند و نسبت به یوسف حسد برده گناه بزرگی نسبت به یوسف صدیق مرتکب شدند و بعدا هم به درگاه پروردگار خود توبه کرده صالح شدند، پدر و برادرشان هم که دو پیغمبر بودند، درباره ایشان استغفار نمودند هم چنان که از گفتار یعقوب به حکایت قرآن که در جواب درخواست ایشان که گفتند:

«يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ»؛ (2) گفت: «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي»؛ (3) و از گفتار یوسف که بعد از اعتراف برادرانش به این که «وإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ» گفت: «يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» این معنا استفاده می شود. توجیه سوم: بعضی (4) دیگر از مفسرین گفته اند که برادران یوسف بعد از آن که یوسف خواب خود را بر ایشان نقل کرد به وی حسد بردند و یعقوب هم او را نهی کرده بود از این که خواب خود را برای برادرانش تعریف کند.

ولی حق این است که برادرانش قبلاً هم نسبت به وی حسد می ورزیدند البته خواب او باعث طغیان حسدشان شد، و بیان این جهت گذشت. (5)

ص: 279

1- «و وحی نمودیم به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط..» (نساء / 163)

2- . یوسف / 97.

3- . یوسف / 98.

4- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 5، ص: 212.

5- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 11، ص: 120.

اشاره

قرآن مجید می فرماید:

«قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ»؛ (1)

«برادران یوسف گفتند: «پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه، که ما خطاکار بودیم!»

تفسیر

این معجزه شگفت انگیز برادران را سخت در فکر فرو برد، لحظه ای به گذشته تاریخ خود اندیشیدند، گذشته ای مملو از خطا و گناه و اشتباه و تنگ چشمی ها، اما چه خوب است که انسان هنگامی که به اشتباه خود پی برد فوراً به فکر اصلاح و جبران بیفتد، همان گونه که فرزندان یعقوب افتادند دست به دامن پدر زدند و «گفتند پدر جان از خدا بخواه که گناهان و خطاهای ما را ببخشد»؛ «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا».

«چرا که ما گناه کار و خطاکار بودیم»؛ «إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ» (2).

گفتند پسران یعقوب ای پدر بزرگوار ما طلب مغفرت کن بر ما گناهان ما را محققاً ما بودیم خطاکاران.

«قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا»؛ مسأله استغفار با توبه از گناه فرق دارد توبه مختص بفاعل ذنب است که حقیقه بین خود و خداوند پشیمان شود که فرمود: «التائب من الذنب كمن لا ذنب له» و فرمود: «كفَى فِي التَّوْبَةِ النِّدَمَ».

و لکن استغفار دعاء است به معنی طلب مغفرت و مغفرت پرده پوشی است

ص: 280

1- . یوسف / 97.

2- مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 10، ص: 71.

و غفران الهی آن است که از نامه عمل محو می فرماید و تبدیل می کند بحسنات و از نظر ملائکه حفظه و کتبه محو می کند و در قیامت هم اظهار نمیکند و البته دعاء دیگران سریع الاجابه در حق مذنب است به خصوص اگر داعی مقرب درگاه الهی باشد و اقرب در این درگاه انبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل هستند ثم الملائكة المقربین بالاخص اگر مراعات شرائط دعاء بشود از حیث مکان و زمان و ساعات استجابت دعاء و بهترین ساعات وقت سحر است بالاخص در قنوت و تر که گفتند چهل مؤمن را طلب مغفرت کنید و بهترین ایام و لیالی شب و روز جمعه است و بهترین شهر شهر رمضان و بهترین اماکن مساجد و مشاهد مشرفه و بهترین حالات حال تضرع و بکاء و با طهارت و تعقیب فرائض و غیر ذلك من الشرائط.

و تعبیر بذنوبنا بنحو جمع دلالت دارد بر جمیع گناهان، زیرا جمع مضاف دلالت بر عموم دارد و گناهان آن ها در حق یوسف و یعقوب بسیار بود و مخصوصاً ظلم بدو پیغمبر خدا به علاوه قطع رحم و ظلم به پدر و برادر، لذا گفتند: «إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ» خطاء در این جا مقابل عمد نیست که اشتباه باشد چنان چه در باب قتل عنوان دارند قتل عمد و قتل خطاء و شبه عمد و شبه خطاء؛ بلکه مراد تجاوز از حدّ خود و متابعت هوای نفس و مخالفت اوامر الهی و ارتکاب معاصی است که از روی جهالت و حماقت مرتکب شوند و مستحق عقوبت و عذاب شوند.

و به عبارت دیگر خطاء مقابل با صواب است فلانی مصیب و فلانی مخطئ است و، لذا مذهب شیعه را مخطئه گویند که ممکن است ادله اجتهادیه بر خلاف واقع باشد، لذا گفتند للمصیب اجران و للمخطئ اجر واحد بخلاف عامه که منکر احکام واقعیه هستند و حکم را تابع رأی مجتهد و حاکم می دانند و آن ها را مصوبه

گفتند حتی نقل کردند که شخصی را در همدان بینه اقامه شد بر موت او و حاکم حکم کرد او را گرفتند غسل و کفن و نماز گذاردند هر چه صدا می زد من زنده ام میگفتند حاکم حکم بموت تو کرده باید تو را دفن کنیم و اموالت را بین ورثه تقسیم کنیم و تو را مرده پنداریم. (1)

34. نیکی به پدر و مادر، اگر چه فاجر باشند

اشاره

قرآن می فرماید:

«وَبِرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا * وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا»؛ (2) «او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود؛ و جبار (و متکبر) و عصیان گر نبود! سلام بر او، آن روز که تولد یافت، و آن روز که می میرد، و آن روز که زنده برانگیخته می شود!»

تفسیر

«او را نسبت به پدر و مادرش خوشرفتار و نیکوکار و پر محبت قرار دادیم»؛ «وَبِرًّا بِوَالِدَيْهِ».

«او مردی ستم گر و متکبر و خود برترین در برابر خلق خدا نبود»؛ «وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا».

«او معصیت کار و آلوده به گناه نبود»؛ «عَصِيًّا».

«و چون او جامع این صفات برجسته و افتخارات بزرگ بود» درود ما بر او به هنگام ولادتش، و درود ما بر او به هنگامی که مرگش، و درود بر او در آن روز که زنده و برانگیخته خواهد شد؛ «وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا».

ص: 282

1- . طیب، عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج 7، ص: 276.

2- . مریم / 14 و 15.

1. کتاب آسمانی را با قوت و قدرت بگیر!

کلمه «قوت» در جمله «یا یحیی خذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» همان گونه که اشاره کردیم معنی کاملاً وسیعی دارد و تمام قدرت های مادی و معنوی، روحی و جسمی در آن جمع است، و این خود بیان گر این حقیقت است که نگهداری آئین الهی و اسلام و قرآن با ضعف و سستی و ولنگاری و مسامحه، امکان پذیر نیست؛ بلکه باید در دژ نیرومند قدرت و قوت و قاطعیت قرار گیرد.

گرچه مخاطب در این جا «یحیی» است، ولی در مواردی دیگر از قرآن مجید نیز این تعبیر در مورد سایرین دیده می شود:

در آیه 145 اعراف، موسی مأموریت پیدا می کند که تورات را با قوت بگیرد؛ «فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ».

و در آیه 63 و 93 بقره همین خطاب نسبت به تمام بنی اسرائیل دیده می شود؛ «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» که نشان می دهد این يك حکم عام برای همگان است، نه شخص یا اشخاص معینی.

اتفاقاً همین مفهوم با تعبیر دیگری در آیه 60 سوره انفال آمده است؛ «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»؛ «آن چه از قدرت و قوت در توان شما است برای مرعوب ساختن دشمنان فراهم سازید».

به هر حال این آیه پاسخی است به همه آن ها که گمان می کنند از موضع ضعف می توان کاری انجام داد، و یا می خواهند با سازش کاری در همه شرائط مشکلات را حل کنند.

تعبیر به «سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» نشان می دهد که در تاریخ زندگی انسان و انتقال او از عالمی به عالم دیگر سه روز سخت وجود دارد، روز گام نهادن به این دنیا؛ «يَوْمَ وُلِدَ» و روز مرگ و انتقال به جهان برزخ؛ «يَوْمَ يَمُوتُ» و روز برانگیخته شدن در جهان دیگر؛ «وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا». و از آن جا که این سه روز انتقالی طبیعتاً با بحران هایی روبرو است خداوند سلامت و عافیت خود را شامل حال بندگان خاصش قرار می دهد و آن ها را در این سه مرحله طوفانی در کنف حمایت خویش می گیرد.

هر چند این تعبیر تنها در دو مورد در قرآن مجید آمده است در موارد یحیی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام)، اما در مورد یحیی تعبیر قرآن، امتیاز خاصی دارد، چرا که گوینده این سخن خدا است در حالی که در مورد مسیح (علیه السلام) گوینده، خود او است. ناگفته پیدا است کسانی که در شرائط مشابهی با این دو بزرگوار باشند مشمول این سلامت خواهند بود.

جالب این که در روایتی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خوانیم:

«ان اوحش ما يقوم على هذا الخلق في ثلاث مواطن: يوم يلد و يخرج من بطن امه فيرى الدنيا، و يوم يموت فيعابن الآخرة و اهلها، و يوم يبعث حيا، فيرى احكاما لم يرها في دار الدنيا و قد سلم الله على يحيى في هذه المواطن الثلاث و آمن روعته فقال وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ؛ وحشتناك
ترین دوران زندگی انسان سه مرحله است، آن روز که متولد می شود و چشمش به دنیا می افتد، و آن روز که می میرد و آخرت و اهل آن را می بیند و آن روز که برانگیخته می شود و احکام و قوانینی را می بیند که در این جهان حکم فرما نبود، خداوند

سلامت را در این سه مرحله شامل حال یحیی نمود و او را در برابر وحشت ها امنیت و آرامش داد و فرمود: «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ» (1)

پروردگارا در این سه موطن حساس و بحرانی سلامت را به ما مرحمت کن.

3. نبوت در خردسالی

درست است که دوران شکوفایی عقل انسان معمولاً حد و مرز خاصی دارد، ولی می دانیم همیشه در انسان ها افراد استثنایی وجود داشته اند، چه مانعی دارد که خداوند این دوران را برای بعضی از بندگان به خاطر مصالحی فشرده تر کند و در سال های کم تری خلاصه نماید، همان گونه که برای سخن گفتن معمولاً گذشتن یکی دو سال از تولد لازم است در حالی که می دانیم حضرت مسیح (علیه السلام) در همان روزهای نخستین زبان به سخن گشود، آن هم سخنی بسیار پر محتوا که طبق روال عادی در شأن انسان های بزرگ سال بود، چنان که در تفسیر آیات آینده به خواست خدا خواهد آمد.

از این جا روشن می شود اشکالی که پاره ای از افراد به بعضی از ائمه شیعه کرده اند که چرا بعضی از آن ها در سنین کم به مقام امامت رسیدند نادرست است.

در روایتی از یکی از یاران امام جواد محمد بن علی النقی (علیه السلام) به نام علی بن اسباط می خوانیم که می گوید به خدمت او رسیدم (در حالی که سن امام کم بود) من درست به قامت او خیره شدم تا به ذهن خویش بسپارم و به هنگامی که به مصر باز می گردم کم و کیف مطلب را برای یاران نقل کنم، درست در همین هنگام که در چنین فکری بودم آن حضرت نشست (گویی تمام فکر مرا خوانده بود) رو به

ص: 285

1- . بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص: 7.

سوی من کرد و گفت: ای علی بن اسباط! خداوند کاری را که در مسأله امامت کرده همانند کاری است که در نبوت کرده است، گاه می فرماید: «وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (ما به یحیی در کودکی فرمان نبوت و عقل و درایت دادیم) و گاه درباره انسان ها می فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً...» (هنگامی که انسان به حد بلوغ کامل عقل به چهل سال رسید...)؛ بنا بر این همان گونه که ممکن است خداوند حکمت را به انسانی در کودکی بدهد در قدرت او است که آن را در چهل سال بدهد(1).

ضمناً این آیه پاسخ دندان شکنی است برای خرده گیری که می گویند علی (علیه السلام) نخستین کسی نبود که از میان مردان به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد، چرا که در آن روز کودک ده ساله بود و ایمان کودک ده ساله پذیرفته نیست.

ذکر این نکته نیز در این جا بی مناسبت نیست که در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خوانیم که جمعی از کودکان در زمان کودکی آن حضرت به سراغش آمدند و گفتند: «اذهب بنا نلعب؛ بیا برویم و با هم بازی کنیم!» او در جواب فرمود: «ما للعب خلقنا؛ ما برای بازی کردن آفریده نشده ایم»؛ این جا است که خداوند درباره او فرمود: «وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»(2).

البته باید توجه داشت منظور از «لعب» در این جا سرگرمی های بیهوده و به تعبیر دیگر بیهوده گرایی است، اما گاه می شود لعب و بازی هدفی را تعقیب می کند هدفی منطقی و عقلانی، مسلماً این گونه بازی ها از این حکم مستثنی است.

ص: 286

1- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 3 ص: 325.

2- . همان.

نه تنها تولد یحیی شگفت انگیز بود، مرگ او هم از پاره ای جهات عجیب بود، غالب مورخان مسلمان، و هم چنین منابع معروف مسیحی جریان این شهادت را چنین نقل کرده اند (هر چند اندک تفاوتی در خصوصیات آن در میان آن ها دیده می شود).

یحیی قربانی روابط نامشروع یکی از طاغوت های زمان خود با یکی از محارم خویش شد به این ترتیب که «هیرودیس» پادشاه هوس باز فلسطین، عاشق «هیرودیا» دختر برادر خود شد، و زیبایی وی دل او را در گرو عشقی آتشین قرار داده، لذا تصمیم به ازدواج با او گرفت!

این خبر به پیامبر بزرگ خدا ص یحیی رسید، او صریحاً اعلام کرد که این ازدواج نامشروع است و مخالف دستورات تورات می باشد و من به مبارزه با چنین کاری قیام خواهم کرد.

سر و صدای این مسأله در تمام شهر پیچید و به گوش آن دختر «هیرودیا» رسید، او که یحیی را بزرگ ترین مانع راه خویش می دید تصمیم گرفت در يك فرصت مناسب از وی انتقام گیرد و این مانع را از سر راه هوس های خویش بردارد.

ارتباط خود را با عمویش بیش تر کرد و زیبایی خود را دامی برای او قرار داد و آن چنان در وی نفوذ کرد که روزی «هیرودیس» به او گفت: هر آرزویی داری از من بخواه که منظورت مسلماً انجام خواهد یافت.

«هیرودیا» گفت: من هیچ چیز جز سر یحیی را نمی خواهم! زیرا او نام من و تورا بر سر زبان ها انداخته، و همه مردم به عیب جویی ما نشسته اند، اگر می خواهی

دل من آرام شود و خاطر من شاد گردد باید این عمل را انجام دهی! «هیرودیس» که دیوانه وار به آن زن عشق می ورزید بی توجه به عاقبت این کار تسلیم شد و چیزی نگذشت که سر یحیی را نزد آن زن بدکار حاضر ساختند اما عواقب دردناک این عمل، سرانجام دامان او را گرفت. (1)

در احادیث اسلامی می خوانیم که سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) می فرمود:

«از پستی های دنیا این که سر یحیی بن زکریا را به عنوان هدیه برای زن بدکاره ای از زنان بنی اسرائیل بردند».

یعنی شرائط من و یحیی از این نظر نیز مشابه است چرا که یکی از هدف های قیام من مبارزه با اعمال ننگین طاغوت زمانم یزید است. (2)

و در مورد نیکی به پدر و مادر، در روایات (3) آمده است:

«عَنْ عَمَّارِ بْنِ حَيَّانَ قَالَ: خَبَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) بِبِرِّ إِسْمَاعِيلَ ابْنِي بِي فَقَالَ لَقَدْ كُنْتُ أَحِبُّهُ وَقَدِ ارْتَدَدْتُ لَهُ حُبًّا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) أَخْتُ لَهُ مِنَ الرِّضَاعَةِ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا سَدَّ رِجْلَيْهَا وَبَسَطَ مِلْحَفَتَهُ لَهَا فَاجْلَسَتْ عَلَيْهَا ثُمَّ أَقْبَلَ يُحَدِّثُهَا وَيَضْحَكُ فِي وَجْهِهَا ثُمَّ قَامَتْ وَذَهَبَتْ وَجَاءَ أَحْوَاهَا فَلَمْ يَصْ نَعْبٌ بِهَا نَعْبٌ نَعْبٌ بِهَا فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَدَّ نَعْبٌ بِأَخْتِهِ مَا لَمْ تَصْ نَعْبٌ بِهِ وَهُوَ رَجُلٌ فَقَالَ لِأَنَّهَا كَانَتْ أُمَّ بَرٍّ بِوَالِدَيْهَا مِنْهُ؛ از عمار بن حیان،

ص: 288

- 1- از بعضی از اناجیل و پاره ای از روایات چنین استفاده می شود که "هیرودیس" با زن برادر خود که در قانون تورات ممنوع بود ازدواج کرد، و یحیی سخت در این کار او را ملامت نمود، سپس آن زن به وسیله زیبایی دخترش هیرودیس را وادار به قتل یحیی کرد. (کتاب مقدس، انجیل متی، باب 14 و انجیل مرقس، باب 6 بند 17 به بعد).
- 2- مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 13، ص: 26.
- 3- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 162.

گوید: به امام صادق(علیه السلام) خبر دادم از احسان و خوشرفتاری پسر اسماعیل با من. در پاسخ فرمود: من او را دوست داشتم و دوستیم نسبت به او فرون شد، به راستی که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را خواهر همشیری بود و نزد آن حضرت آمد و چون او را دید بدو شاد شد و روانداز خود را برای او پهن کرد و او را روی آن نشانید، سپس به او رو کرد و به او گفتگو می کرد و به روی او می خندید، سپس آن دخترک برخاست و رفت و برادرش آمد و پیغمبر با او چنان رفتار نکرد که با آن دخترک رفتار کرد، به او عرض شد: یا رسول الله، با خواهرش رفتاری و لطفی داشتی که با او نداشتی با این که او مرد است، در پاسخ فرمود که: آن دخترک نسبت به پدر و مادر خود بیش تر و بهتر از آن برادر احسان و احترام می کند.»

«عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِنَّ أَبِي قَدْ كَبِرَ جِدًّا وَضَعْفَ فَنَحْنُ نَحْمِلُهُ إِذَا أَرَادَ الْحَاجَةَ فَقَالَ: إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَلِيَّ ذَلِكَ مِنْهُ فَافْعَلْ وَ لَقْمُهُ بِيَدِكَ فَإِنَّهُ جَنَّةٌ لَكَ غَدًا؛ از ابراهیم بن شعیب، گوید: به امام صادق(علیه السلام) گفتم: پدرم بی اندازه پیر و ناتوان شده و برای قضای حاجت او را به دوش می بریم. در پاسخ فرمود: اگر توانی این کار را بکن و به دست خود لقمه به دهانش گذار، زیرا این خدمت تو به وی برای تودر فردا بهشت است.»

«عَنْ جَابِرٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَجُلًا يَقُولُ - لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِنَّ لِي أَبَوَيْنِ مُخَالَفَيْنِ فَقَالَ بَرَّهُمَا كَمَا تَبَرُّ الْمُسْلِمِينَ مِمَّنْ يَتَوَلَّانَا؛(1)

از جابر که گوید: شنیدم مردی به امام صادق(علیه السلام) می گفت: مرا پدر و مادری است مخالف مذهب من؟ در پاسخ فرمود: به آن ها احسان کن چنان که به مسلمانان احسان می کنی.»

ص: 289

1- «كما تبر المسلمین» بصیغة الجمع ای للأجنبي المؤمن حقّ الايمان و للوالدين المخالفين حق الولادة فهما متساويان في الحق و يمكن أن يقرأ بصیغة التثنية ای كما تبرهما لو كانا مسلمين فيكون التشبيه في أصل البر لا في مقداره لكنه بعيد.

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رُحْمَةً أَدَاءَ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَالْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَبِرِّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَاتِبًا أَوْ فَاجِرِينَ؛ از امام باقر (عليه السلام) که فرمود: سه چیز است که خدا عز و جل در آن ها برای احدی رخصت نداده است: ادای امانت به خوش کردار و بد کردار، وفای به عهد و پیمان برای خوش کردار و بد کردار، و احسان به پدر و مادر چه خوش کردار باشند و چه بد کردار.»

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ وَسَأَلَ النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله) عَنْ بَرِّ الْوَالِدَيْنِ فَقَالَ ابْرُزْ أُمَّكَ ابْرُزْ أُمَّكَ ابْرُزْ أَبَاكَ ابْرُزْ أَبَاكَ ابْرُزْ أَبَاكَ وَبَدَأَ بِالْأُمِّ قَبْلَ الْأَبِ؛ از امام صادق (عليه السلام) که مردی آمد خدمت پیغمبر (صلى الله عليه وآله) و پرسید از احسان به پدر و مادر، آن حضرت فرمود: احسان به مادرت، احسان کن به مادرت، احسان کن به مادرت، احسان کن به پدرت، احسان کن به پدرت، احسان کن به پدرت. و به مادر آغاز کرد پیش از پدر.»

«عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) هَلْ يَجْزِي الْوَالِدُ وَالِدَهُ فَقَالَ لَيْسَ لَهُ جَزَاءٌ إِلَّا فِي حَصْمَتَيْنِ يَكُونُ الْوَالِدُ مَمْلُوكًا فَيَشْتَرِيهِ ابْنُهُ فَيَعْتِقَهُ أَوْ يَكُونُ عَلَيْهِ دَيْنٌ فَيَقْضِيَهُ بِهِ عَنْهُ؛ از حنان بن سدیر، از پدرش، گوید: به امام باقر (عليه السلام) گفتم: آیا فرزند، مزدی و پاداشی به پدرش می دهد؟ فرمود: جزائی برای پدر به عهده ندارد مگر در دو مورد: یکی این که پدر، مملوک باشد و پسر او را بخرد که باید آزادش کند. و دیگر این که بر پدر وامی باشد، باید فرزند آن را بپردازد از طرف او.»

«أَتَى رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) فَقَالَ إِنَّي رَجُلٌ شَابُّ نَشِيطٌ وَأُحِبُّ الْجِهَادَ وَلِي وَالِدَةٌ تَكْرَهُ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص اِرْجِعْ فَكُنْ مَعَ وَالِدَتِكَ فَوَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَأُنَسَّ هَا بِكَ لَيْلَةً خَيْرٌ مِنْ جِهَادِكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ سَنَةً؛ از جابر، گوید: مردی نزد رسول خدا (صلى الله عليه وآله) آمد و گفت: من جوانی با نشاطم و دوست دارم جهاد کنم، ولی مادری دارم که آن را بد دارد

و دل خواه او نیست؟ پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: برگرد و با مادر خود باش، سوگند بدان که مرا به درستی مبعوث به نبوت کرده است، يك شب با مادر خود مأنوس باشی بهتر است از يك سال جهاد تو در راه خدا.» (1)

35. تواضع و فروتنی و دعا به پدر و مادر

اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِی صَغِیرًا»؛ (2) «و بال های تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر! و بگو: «پروردگارا! همان گونه که آن ها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده!»

تفسیر

کلمه «خفض جناح» (پرو بال گستردن) کنایه است از مبالغه در تواضع و خضوع زبانی و عملی، و این معنا از همان صحنه ای گرفته شده که جوجه بال و پر خود را باز می کند تا مهر و محبت مادر را تحریک نموده و او را به فراهم ساختن غذا و ادار سازد، و به همین جهت کلمه جناح را مقید به ذلت کرده و فرمود: «جَنَاحَ الذُّلِّ» و معنای آیه این است که:

«انسان باید در معاشرت و گفتگوی با پدر و مادر طوری روبرو شود که پدر و مادر تواضع و خضوع او را احساس کنند، و بفهمند که او خود را در برابر ایشان خوار می دارد، و نسبت به ایشان مهر و رحمت دارد.»

ص: 291

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 4، ص: 477.

2- . اسراء / 24.

این در صورتی است که «ذل» به معنای خواری باشد، و اگر به معنای مطاوعه باشد از گستردن بال مرغان جوجه دار مأخوذ شده که از در مهر و محبت بال خود را برای جوجه های خود باز می کنند تا آن ها را زیر پر خود جمع آوری نمایند، و از سرما و شکار شدن حفظ کنند.

و در این که فرمود: «و بگو پروردگارا ایشان را رحم کن آن چنان که ایشان مرا در کوچکیم تربیت کردند» دوران کوچکی و ناتوانی فرزند را به یادش می آورد، و به او خاطر نشان می سازد، در این دوره که پدر و مادر ناتوان شده توبه یاد دوره ناتوانی خود باش و از خدا بخواه که خدای سبحان ایشان را رحم کند، آن چنان که ایشان تو را رحم نموده و در کوچکی تربیت کردند.

در مجمع البیان می گوید: این آیه دلالت دارد بر این که دعای فرزند برای پدر و مادرش که از دنیا رفته اند مسموع است، زیرا اگر مسموع نبود و برای آن ها اثری نداشت، معنا نداشت که در این آیه امر به دعا کند: (1)

لیکن آیه بیش از این دلالت ندارد که دعای فرزند در مظنه اجابت است و چنین دعائی بی خاصیت نیست، زیرا هم گفتیم که ممکن است به اجابت رسد و هم این که ادبی است دینی که فرزند از آن استفاده می برد، و لو در موردی مستجاب نشود، و پدر و مادر از آن بهره مند نگردند، علاوه بر این، مرحوم طبرسی دعا را مختص به حال بعد از مرگ پدر و مادر دانسته، و حال آن که آیه شریفه مطلق است. (2)

ص: 292

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 6، ص: 410.

2- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 13، ص: 111.

اشاره

قرآن می فرماید:

«وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْأً كَبِيرًا» (1) «و فرزندانان را از ترس فقر، نکشید! ما آن ها و شما را روزی می دهیم؛ مسلماً کشتن آن ها گناه بزرگی است!»

تفسیر

در تعقیب بخش های مختلفی از احکام اسلامی که در آیات گذشته آمد، آیات مورد بحث به بخش دیگری از این احکام پرداخته و شش حکم مهم را ضمن 5 آیه با عباراتی کوتاه، اما پرمعنی و دلنشین شرح می دهد.

نخست به يك عمل زشت جاهلی که از فجیع ترین گناهان بود اشاره کرده می گوید: «فرزندان خود را از ترس فقر به قتل نرسانید»؛ «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ».

روزی آن ها بر شما نیست، «آن ها و شما را ما روزی می دهیم»؛ «نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ».

«چرا که قتل آن ها گناه بزرگی بوده و هست»؛ «إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْأً كَبِيرًا».

از این آیه به خوبی استفاده می شود که وضع اقتصادی اعراب جاهلی آن قدر سخت و ناراحت کننده بوده که حتی گاهی فرزندان دلبند خود را از ترس عدم توانایی اقتصادی به قتل می رساندند.

ص: 293

در این که عرب جاهلی آیا فقط دختران را به زیر خاک پنهان می کرد، و یا پسران را نیز از ترس فقر به قتل می رساند در میان مفسران گفتگو است.

بعضی معتقدند این ها همه اشاره به زنده به گور کردن دختران است که به دو دلیل این کار را انجام می دادند یکی این که مبادا در آینده در جنگ ها به اسارت دشمنان در آیند نوامیس آنان به چنگال بیگانه بیفتد!! دیگر این که فشار فقر و عدم توانایی بر تأمین هزینه زندگی آن ها سبب قتلشان می شد، چرا که دختر در آن جامعه تولید کننده نبوده؛ بلکه غالباً مصرف کننده محسوب می شد.

درست است که پسران نیز در آغاز عمر مصرف کننده بودند، ولی عرب جاهلی همیشه به پسران به عنوان يك سرمایه مهم می نگریست و حاضر به از دست دادن آن ها نبود.

بعضی دیگر عقیده دارند که آن ها دو نوع قتل فرزند داشتند: نوعی که به پندار غلط خودشان به خاطر حفظ ناموس بود و این اختصاص به دختران داشت، و نوعی دیگر که از ترس فقر صورت می گرفت و آن جنبه عمومی داشت و پسر و دختر در آن تفاوت نمی کرد.

ظاهر تعبیر آیه که ضمیر جمع مذکر در آن به کار رفته (قتلهم) می تواند دلیلی بر این نظر بوده باشد، زیرا اطلاق جمع مذکر به پسر و دختر به طور مجموع از نظر ادبیات عرب ممکن است، ولی برای خصوص دختران بعید به نظر می رسد.

اما این که گفته شد پسران قادر بر تولید بودند و سرمایه ای محسوب می شدند کاملاً صحیح است، ولی این در صورتی است که توانایی بر هزینه آن ها در کوتاه مدت داشته باشند، در حالی که گاهی آن قدر در فشار بودند که حتی توانایی بر

اداره زندگی آن‌ها در کوتاه مدت هم نداشتند (و به همین دلیل تفسیر دوم صحیح‌تر به نظر می‌رسد).

به هر حال این يك توهم بیش نبود که روزی دهنده فرزندان پدر و مادرند، خداوند اعلام می‌کند که این پندار شیطانی را از سر بدر کنند و به تلاش و کوشش هر چه بیش‌تر برخیزند، خدا هم کمک نموده، زندگی آن‌ها را اداره می‌کند.

قابل توجه این که ما از این جنایت زشت و ننگین وحشت می‌کنیم، در حالی که همین جنایت در شکل دیگری در عصر ما و حتی به اصطلاح در مرفی‌ترین جوامع انجام گیرد، و آن اقدام به سقط جنین در مقیاس بسیار وسیع به خاطر جلوگیری از افزایش جمعیت و کمبودهای اقتصادی است.

تعبیر به «حَشْدِيَّةٌ اِمْلَاقِيَّةٌ» نیز اشاره لطیفی به نفی این پندار شیطانی است، در واقع می‌گوید این تنها يك ترس است که شما را به این خیانت بزرگ تشویق می‌کند، نه يك واقعیت.

ضمناً باید توجه داشت که جمله «كَانَ خَطَاً كَبِيراً» با توجه به این که «كان» فعل ماضی است اشاره و تأکید بر این موضوع است که قتل فرزندان گناهی است بزرگ که از قدیم در میان انسان‌ها شناخته شده، و زشتی آن در اعماق فطرت جای دارد، لذا مخصوص به عصر و زمانی نیست. (1)

«قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَلا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ اِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَاِیَّاهُمْ وَلا تَقْرَبُوا
الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ ما

ص: 295

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 12، ص: 101.

بَطْنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكَمَ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»؛ (1) «بگو: بیاید آن چه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: این که چیزی را شریک خدا قرار ندهید! و به پدر و مادر نیکی کنید! و فرزندانان را از (ترس) فقر، نکشید! ما شما و آن ها را روزی می دهیم؛ و نزدیک کارهای زشت نروید، چه آشکار باشد چه پنهان! و انسانی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید! مگر به حق (و از روی استحقاق)؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده، شاید درک کنید!»

تفسیر

پس از نفی احکام ساختگی مشرکان که در آیات قبل گذشت، این سه آیه اشاره به اصول محرمات در اسلام کرده و گناهان کبیره ردیف اول را ضمن بیان کوتاه و پر مغز و جالبی بیان می کند، و از آن ها دعوت می نماید که بیایند و حرام های واقعی الهی را بشنوند و تحریم های دروغین را کنار بگذارند.

نخست می گوید: «به آن ها بگو بیاید تا آن چه را خدا بر شما تحریم کرده است بخوانم و برشمرم»؛ «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ».

«این که هیچ چیز را شریک و همتای خدا قرار ندهید»؛ «أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا».

«نسبت به پدر و مادر نیکی کنید»؛ «و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا».

«فرزندان خود را به خاطر تنگ دستی و فقر نکشید»؛ «و لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ».

ص: 296

«زیرا روزی شما و آن‌ها همه به دست ما است و ما همه را روزی می‌دهیم»؛ «نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ».

«به اعمال زشت و قبیح نزدیک نشوید، خواه آشکار باشد، خواه پنهان» یعنی نه تنها انجام ندهید؛ بلکه به آن هم نزدیک نشوید؛ «وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ».

«دست به خون بی‌گناهان نیالائید و نفوسی را که خداوند محترم شمرده و ریختن خون آن‌ها مجاز نیست به قتل نرسانید مگر این که طبق قانون الهی اجازه قتل آن‌ها داده شده باشد» (مثل این که قاتل باشند)؛ «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ».

به دنبال این پنج قسمت برای تأکید بیش‌تر می‌فرماید: «این‌ها اموری است که خداوند به شما توصیه کرده، تا در یابید و از ارتکاب آن‌ها خودداری نمائید»؛ «ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (1).

«لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا»؛ (2)

«آنان که امکانات وسیعی دارند، باید از امکانات وسیع خود انفاق کنند و آن‌ها که تنگ‌دستند، از آن‌چه که خدا به آن‌ها داده انفاق نمایند؛ خداوند هیچ‌کس را جز به مقدار توانایی که به او داده تکلیف نمی‌کند؛ خداوند به زودی بعد از سختی‌ها آسانی قرار می‌دهد».

تفسیر

آیا این دستور یعنی انفاق به اندازه توانایی، مربوط به زنانی است که بعد از

ص: 297

1- مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 6، ص: 30.

2- طلاق / 7.

جدایی، شیر دادن کودکان را بر عهده می گیرند، و یا مربوط به ایام عده است که در آیات قبل به طور اجمال اشاره شده بود، و یا مربوط به هر دو است؟.

معنی اخیر از همه مناسب تر است، هر چند جمعی از مفسران، آن را تنها مربوط به زنان شیرده دانسته اند، در حالی که در آیات گذشته در این باره تعبیر به «اجر» شده نه «نقعه و انفاق».

به هر حال آن ها که توانایی کافی دارند، باید مضایقه و سختگیری نکنند، و آن ها که تمکن مالی ندارند، بیش از توانایی خود مأمور نیستند، و زنان نمی توانند ایرادی به آن ها داشته باشند.

به این ترتیب به آن ها که دارند بخل کنند، و نه آن ها که ندارند مستحق ملامتند.

و در پایان آیه، برای این که تنگی معیشت، سبب خارج شدن از جاده حق و عدالت نگردد، و هیچ يك زبان به شکایت نگشایند، می فرماید: «خداوند به زودی بعد از سختی ها، آسانی و راحتی قرار می دهد»؛ «سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا».

یعنی غم مخورید، بیتابی نکنید، دنیا به يك حال نمی ماند، مبدا مشکلات مقطعی و زودگذر رشته صبر و شکیبایی شما را پاره کند.

این تعبیر برای همیشه و مخصوصاً هنگام نزول این آیات که مسلمانان از نظر معیشت سخت در فشار بودند، نوید و بشارتی است از آینده امیدبخش صابران، و اتفاقاً چیزی نگذشت که خداوند درهای رحمت و برکت خود را به روی آن ها گشود.

1. احکام «طلاق رجعی»

گفتیم «طلاق رجعی» آن است که شوهر ما دام که عده به سر نیامده هر زمان بخواهد می تواند بازگردد و پیوند زناشویی را برقرار سازد، بی آن که نیاز به عقد تازه ای باشد، و جالب این که رجوع با کم تر سخن و عملی که نشانه بازگشت باشد حاصل می گردد.

بعضی از احکامی که در آیات فوق آمده، مانند نفقه و مسکن، مخصوص عده طلاق رجعی است، و هم چنین مسأله عدم خروج زن از خانه همسرش در حال عده و اما در طلاق بائن یعنی طلاقی که قابل رجوع نیست (مانند سومین طلاق) احکام فوق وجود ندارد.

تنها در مورد زن باردار حق نفقه و مسکن تا زمان وضع حمل ثابت است.

تعبیر به «لا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا»؛ «تو نمی دانی شاید خداوند وضع تازه ای به وجود آورد» نیز اشاره به این است که همه یا قسمتی از احکام فوق، مربوط به طلاق رجعی است (1).

2. خدا تکلیف ما لا یطاق نمی کند

نه تنها حکم عقل؛ بلکه حکم شرع نیز بر این معنی گواه است که تکالیف

ص: 299

1- . جهت مطالعه بیش تر ر.ک: نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج 32، ص: 121.

انسان‌ها باید در حدود توانایی آن‌ها باشد، جمله «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا» که در ضمن آیات فوق آمده نیز اشاره به همین معنی است.

ولی در بعضی از روایات می‌خوانیم که منظور از «ما آتاهَا»، «ما اعلمها» است، یعنی خداوند هر کس را به مقداری تکلیف می‌کند که به او "اعلام" کرده است، و لذا به این آیه در مباحث "اصل برائت" در علم اصول استدلال کرده‌اند، که اگر انسان حکمی را نمی‌داند، مسئولیتی در برابر آن ندارد.

ولی از آن‌جا که عدم آگاهی، گاهی سبب عدم توانایی می‌شود، ممکن است، منظور، جهلی باشد که سرچشمه عجز گردد. بنا بر این آیه می‌تواند مفهوم وسیعی داشته باشد، که هم عدم قدرت را شامل شود و هم جهل را که موجب عدم قدرت بر انجام کار می‌گردد.

3. اهمیت نظام خانواده

دقت و ظرافتی که در بیان احکام زنان مطلقه و حقوق آن‌ها در آیات فوق به کار رفته، و حتی بسیاری از ریزه کاری‌های این مسأله، در آیات قرآن، که در حقیقت قانون اساسی اسلام است، بازگو شده، دلیل روشنی است به اهمیتی که اسلام برای نظام خانواده و حفظ حقوق زنان و فرزندان قائل است.

از طلاق تا آن‌جا که ممکن است جلوگیری می‌کند، و ریشه‌های آن را می‌خشکاند، اما هر گاه کار به بن بست کشید و چاره‌ای جز طلاق و جدایی نبود، اجازه نمی‌دهد، حقوق فرزندان و یا زنان در این کشمکش پایمال گردد، حتی طرح جدایی را طوری می‌ریزد که امکان بازگشت غالباً وجود داشته باشد.

دستوراتی هم چون امساک به معروف و جدایی به معروف و نیز عدم زیان و

ضرر و تضییق و سخت گیری نسبت به زنان، و هم چنین مشاوره شایسته برای روشن ساختن سرنوشت کودکان، و مانند این ها که در آیات فوق آمده است، همگی گواه بر این معنی است.

اما متأسفانه عدم آگاهی بسیاری از مسلمانان از این امور، و یا عدم عمل به آن در عین آگاهی، سبب شده است که در هنگام جدایی و طلاق مشکلات زیادی برای خانواده ها و مخصوصاً فرزندان، به وجود آید، و این نیست جز به خاطر این که مسلمانان از چشمه فیض بخش قرآن دور ماندند. مثلاً با این که قرآن با صراحت می گوید: زنان مطلقه نباید در دوران عده از خانه شوهر بیرون روند و نه شوهر حق دارد آن ها را بیرون بفرستد، کاری که اگر انجام شود، امید بازگشت غالب زنان به زندگی زناشویی بسیار زیاد است، اما کم تر زن و مرد مسلمانی را پیدا می کنید که بعد از جدایی و طلاق به این دستور اسلامی عمل کند، و این راستی مایه تأسف است. (1)

«وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِينَ عَنْ أَوْلَادِهِنَّ حَوْلِينَ كَامِلِينَ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَأَلْتُم مَّا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»؛ (2) «مادران، فرزندان خود را دو سال تمام، شیر می دهند. (این) برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند. و بر آن کس که فرزند برای او متولد شده [پدر]، لازم است خوراک و پوشاک مادر را به

ص: 301

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 24، ص: 250.

2- . بقره / 233.

طور شایسته (در مدت شیر دادن پردازد؛ حتی اگر طلاق گرفته باشد.) هیچ کس موظف به بیش از مقدار توانایی خود نیست! نه مادر (به خاطر اختلاف با پدر) حق ضرر زدن به کودک را دارد، و نه پدر. و بر وارث او نیز لازم است این کار را انجام دهد [هزینه مادر را در دوران شیرخوارگی تأمین نماید]. و اگر آن دو، با رضایت یکدیگر و مشورت، بخواهند کودک را (زودتر) از شیر بازگیرند، گناهی بر آن ها نیست. و اگر (با عدم توانایی، یا عدم موافقت مادر) خواستید دایه ای برای فرزندان خود بگیرید، گناهی بر شما نیست؛ به شرط این که حق گذشته مادر را به طور شایسته پردازید. و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و بدانید خدا، به آن چه انجام می دهید، بیناست!»

تفسیر

پس از آن که خداوند حکم طلاق را بیان کرد به دنبال آن احکام کودکان را در حال شیرخوارگی و تربیت آن ها و آن چه در مورد پوشش و نفقه آنان واجب است شرح می دهد؛ «وَالْوَالِدَاتُ»؛ «مادران»، «يُرْضِعْنَ عَنْ أَوْلَادِهِنَّ»؛ «فرزندان خود را شیر می دهند»، اگر چه این آیه به صورت جمله خبریه گفته شد، ولی منظور از آن امر می باشد یعنی باید فرزندان خود را شیر بدهند مثل این که در جای دیگر می فرماید: «يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ»؛ (1) «زنان طلاق داده شده انتظار می کشند یعنی باید انتظار بکشند».

و این اندازه از تصرف در کلام جایز است و اشکال آن نیز رفع می گردد. چه اگر جمله خبریه به معنای خودش باشد امکان دروغ می رود چه ممکن است دوران شیر دادن زیادتر یا کم تر از دو سال گردد (ولی اگر به معنای امر باشد بی اشکال خواهد بود).

ص: 302

و مثال دیگر این که «دو درهم تو را کافی است» (یعنی بدو درهم قناعت کن) و بعضی گفته اند خبر به معنای امر است و تقدیر آن چنین است «مادران فرزندان خود را به استناد حکمی که خدا بر بندگان خود واجب کرده است دو سال شیر می دهند» و این جمله حذف شده و عبارت بر آن دلالت می کند.

و این امر وجوبی نیست؛ بلکه استجابی است یعنی مادران به شیر دادن فرزند خود از دیگران سزاوارترند دلیل آن این است که جای دیگر می فرماید: «وَإِنْ تَعَاَسَ رُؤُوسُكُمْ فَسَبِّحُوا لَهُ الْآخِرَىٰ»؛ (1) «اگر از شیر دادن در سختی قرار گرفتید، پس از دیگری بخواهید او را شیر دهید.»؛ سپس مدت شیر دادن را بیان می نماید: «حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ»؛ دو سال تمام که 24 ماه است و جهت این که «کاملین» (تمام) را آورده با این که دو سال این معنا را می رساند این است که گاهی به کم تر از دو سال هم دو سال گفته می شود مثل این که گفته می شود من يك ماه راه رفتم یا این که نزد فلان شخص يك سال ماندم و منظورش تقریباً يك ماه یا تقریباً يك سال است از این رو «کاملین» را آورده که معلوم شود منظورش دو سال تمام و واقعی است.

و این جمله در مقام بیان دو جهت است یکی مستحب و دیگری واجب. اما مستحب این است که دو سال تمام شیر داده شود و واجب آن این است که شیر دهنده فقط مزد دو سال شیر دادن را طلب دارد و اگر زیاده تر شیر داد اجرتی طلب کار نیست. و اختلاف شده که آیا همه کودکان دو سال شیر طلب دارند یا بعضی از آن ها. ابن عباس می گوید: دو سال برای فرزندان است که شش ماهه متولد شده اند و اگر هفت ماهه متولد شدند 23 ماه شیر طلب دارند و اگر نه ماهه به دنیا

ص: 303

آمدند 21 ماه شیر می خواهند منظور این ست که مجموع دوران بارداری و شیر دادن 30 ماه گردد. و دانشمندان ما (شیعه) نیز همین نحو می گویند چه فرموده اند اگر از 21 ماه کم تر به کودک شیر داده شود به او ستم شده است.

و ثوری و جمعی دیگر می گویند اگر میان پدر و مادر اختلافی واقع شد باید شیر کودک دو سال باشد و کم و زیاد نگردد.

و نزد ما (شیعه) شیر دادن زیادتز از دو سال از نظر احکام رضاع و آوردن حرمت، حکمی و اثری ندارد.

ابن عباس و ابن مسعود نیز همین را گفته اند و بیش تر از دانشمندان می گویند:

منظور از آیه در دو سال شیر دادن این ست حرمتهایی که از نظر شیر دادن پدید می آید در صورتی است که شیر خوردن کودک در دو سالگی او باشد و اگر بعد از آن باشد حرمتی نمی آید.

«لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ»؛ آن چه بیان شد مدت شیر دادن است برای کسی که قصد دارد مدت شیر دادن واجب را تمام نماید) و از آن جا که شیر دادن را مشروط بخواست و اراده مادر و پدر کرده است معلوم می شود بر مادر واجب نیست که کودک خود را شیر بدهد چنان که در جای دیگر می فرماید: «اگر در سختی قرار گرفتید از دیگری بخواهید که او را شیر دهد». قتاده و ربیع می گویند: خداوند نخست بر مادران شیر دادن در دو سال را واجب نمود سپس با جمله «لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ» اجازه کم تر را داده است، یعنی حداکثر شیر دادن دو سال است و کم ترش دیگر حدی ندارد؛ بلکه بسته بوضع و مصلحت کودک است که چه اندازه لازم داشته باشد.

«وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ»؛ و بر پدر کودک لازم است که در ایام شیر

دادن طفل خوراك و لباس مادر او را بدهد و این حکم مربوط به زنانی است که طلاق داده شده اند و آنان كودك شوهران خود را شیر می دهند.

«بِالْمَعْرُوفِ»؛ یعنی به مقدار توانایی خود باید آن چه را گفته شد بدهد زیرا خداوند در حال فقر و یا ثروت به حال بندگان دانا است و خداوند حق تربیت را برای مادر و مخارج زن را حتی المقدور به عهده پدر قرار داده است.

و منظور از نفقه در این جا نفقه زنان نیست چه این نفقه را در برابر شیر دادن واجب کرده است، ولی نفقه زنان بسبب ازدواج لازم می گردد. اگر چه بعضی از مفسرین هم گفته اند: مقصود از نفقه در این جا همان نفقه زنان است.

«لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا»؛ هیچ کس جز به مقدار توانایی اش تکلیف نمی شود.

«لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بِوَلَدِهَا»؛ نباید مادر به خاطر غضب به پدر كودك فرزندش را شیر ندهد چه ضرر آن به كودك می خورد و مادر از زن دیگری به فرزند خود مهربان تر است. «وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ»؛ و پدر نیز به خاطر ضرر زدن به مادر كودك نباید او را از مادرش بگیرد چه ضرر این کار به كودك خواهد خورد.

بنا بر این «مضارة» در این جا به معنای همان ضرر زدن است یعنی نباید پدر و مادر به كودك ضرر بزنند و با این که ضرر از يك طرف است، ولی استعمال لفظ مضاره به جای اضرار (که برای ضرر طرفین است) برای مبالغه است یعنی چون زیاد، ضرر به كودك می خورد، مانند این است که ضرر از دو نفر صورت گرفته است و بعضی گفته اند: ضرر به پدر (نیز) برمی گردد. و در حقیقت مثل این است که

بگوید نباید پدر با ترك نفقه زن یا گرفتن كودك از او و بدیگری دادن و مادر با ترك شیر دادن بطفل ضرر بزند بنا بر این ضرر از طرفین است.

و «باء» در «بولده» زیادی است و معنای آن جمله این است که نه مادر فرزند را ضرر بزند و نه پدر و بعضی گفته اند: یعنی نباید مادر بسبب كودك بشوهرش ضرر بزند و چنان چه با کلمه «فی» (در) بیان شده بود، نیز از نظر معنا درست بود و از امام محمد باقر (علیه السلام) و امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمودند: مراد از ضرر نزدن مادر این است که نباید به خاطر ترس از باردار شدن زن و ضرر به كودك شیرخوار مرد از آمیزش با زن خودداری کند و به او ضرر بزند.

«وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ»؛ یعنی نباید زن خود را برای ترس از باردار شدن از شوهر منع کند و به این سبب به شوهر ضرر بزند.

و بعضی نیز گفته اند: منظور از ضرر نزدن این است که اگر زن مایل است بچه را شیر دهد و مانند دیگران اجرت بگیرد در این صورت نباید بچه را گرفته و به دیگری بدهد بنا بر این معنای «بولدها» بسبب ولدها است.

«وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ»؛ یعنی در صورتی که شوهر برای شیر دادن زن مانند دیگران به او مزد می دهد نباید مادر از شیر دادن كودكش خودداری کند و اگر چنین کاری کرد پدر، زن دیگری را برای شیر دادن كودك خود اختیار می کند و مادر نباید پدر را از دیدن فرزندش جلوگیری کند چه این کار ضرر به پدر خواهد بود.

«با» در «بولده» به معنای سبب است، یعنی بسبب فرزندش و از آن جا که میان این معناها منافاتی نیست بهتر آن است که بر تمام آن ها حمل شود.

«وَعَلَى الْوَارِثِ»؛ و به وارث فرزند است و آن کسی است که اگر فرزند بمیرد از او

ارث می برد و «قبیصة بن ذویب» گوید منظور، وارث پدر است، ولی معنای اول بهتر و صحیح تر است.

«مِثْلُ ذَلِكَ»؛ یعنی بر وارث نیز همان چیزهایی که بر پدر واجب بود از دادن نفقه و شیر لازم است و بعضی گفته اند: یعنی بر وارث نیز لازم است که به فرزند ضرر نزند و آن چه نزد بیش تر دانشمندان فهمیده می شود این است که مراد هر دو معنا است و با عمومیت آیه هم بهتر سازش دارد.

و در این که آیا نفقه بر همه ورثه واجب است یا به بعضی وجوهی گفته شده است:

1. نفقه تنها بر وارثانی واجب است که صاحب سهم نیستند اما بر آن هایی که سهم دارند مانند مادر و برادر مادری واجب نیست (عمر بن الخطاب - حسن)؛

2. بر وارث كودك واجب است اعم از زنان و یا مردان به مقدار سهمی که می برند (قتاده)؛

3. بر آن وارثی واجب است که خویشاوند و محرم باشد مانند فرزند خواهر یا برادر نه خویشاوندی که نامحرم است مانند فرزند عمو و عمه اگر چه وارث باشد (ابو حنیفه)؛

4. بر باقیمانندگان از پدر و مادرش لازم است و این وجه در نزد ما شیعه صحیح است و مذهب شافعی نیز همین است.

زیرا از نظر او به نفقه شیر دادن قیام نمیکند جز پدر و مادر.

و در روایات ما آمده است که بر وارث (هر کس که باشد) نفقه و خرج طفل

لازم است و با ظاهر آیه این وجه سازگارتر است و قول قتاده و احمد و اسحاق نیز همین است.

«فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا»؛ اگر پدر و مادر تصمیم بگیرند که طفل را از شیر بازدارند قبل از دو سال بعقیده مجاهد و قتاده و همین وجه از حضرت ابی عبد الله (علیه السلام) نقل شده است و گفته شده است چه قبل از دو سال و چه، پس از آن (از ابن عباس).

«عَنْ تَرَضِيٍّ مِنْهُمَا»؛ با رضایت پدر و مادر.

«وَتَشَاوُرٍ»؛ و اتفاق و مشورت آن دو و این که در آیه شرط مشورت و رضایت پدر شده به خاطر مصلحت فرزند است زیرا مادر چیزهایی را درباره تربیت فرزند می داند که پدر نمیداند و اگر هر دو با هم مشورت و فکر نکنند به ضرر فرزند تمام می شود.

«فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا»؛ یعنی حرج و اشکالی بر آن دو نخواهد بود وقتی فرزند را نگاهدارند اما اگر بر سر از شیر گرفتن فرزند پدر و مادر با هم اختلاف کنند باید تا دو سال کامل شیر داده شود.

«وَإِنْ أَرَدْتُمْ»؛ (اگر خواستید) این خطاب به پدران است.

«أَنْ تَسْتَرْضِيَهُ عُوا أَوْلَادِكُمْ»؛ که برای فرزندان دایه بگیرید غیر از مادرانشان بعلت خودداری مادرانشان از شیر دادن یا بسبب آن چه در مادرانشان هست از تمام شدن شیر و مانند آن.

«فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَأَلْتُم بِالْمَعْرُوفِ»؛ اشکالی بر شما نخواهد بود وقتی که به مادر اجرة المثل مقداری که شیر داده بپردازید (مجاهد و سدی) یا وقتی که دایه گرفتن با رضایت و اتفاق طرفین صورت گیرد (ابی شهاب) و ابن عباس نیز همین را گفته است.

از عطا نقل شده: یعنی در صورتی که مادر با رضایت پدر کودک را به دایه بدهد، زیرا پدر ثروت مند است و قدرت دایه گرفتن دارد.

ثوری گوید: وقتی اجرت و مزد زن شیر دهنده را دادید.

ابن جریح می گوید: وقتی اجرت مادر و دایه را دادید.

و معنای: «آیتیم» (دادید) ضامن شدن است یعنی وقتی که ضامن و ملتزم به پرداخت شدید.

پس از آن امر به تقوی می کند و می فرماید: «وَاتَّقُوا اللَّهَ»؛ در تجاوز از احکام الهی از عذاب خدا بترسید.

«وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»؛ بدانید خداوند باعمال و رفتار شما دانا و بینا است و چیزی بر او پوشیده نیست و آیه «لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا»؛ (هیچ کس جز باندازه وسع اش مکلف نمی شود) دلیل است بر فساد قول جبری ها که می گویند تکلیف به آن چه توانایی اش نیست صحیح و نیکو است زیرا وقتی در مورد وسع نداشتن، تکلیف نمی شود مسلماً در موردی که توانایی و قدرت تکلیف نخواهد شد زیرا در هر دو صورت راهی و وسیله ای بانجام عمل مورد تکلیف نیست. (1)

37. انفاق و نظرات امام خمینی (ره)

مسأله 1: انفاق بر پدر و مادر و پدران و مادران آن ها اگرچه بالا روند و بر اولاد و فرزندان آن ها اگرچه پایین روند - بنابر تفصیلی که می آید - واجب است؛ مرد باشند یا زن، صغیر باشند یا کبیر، مسلمان باشند یا کافر - و بر غیر عمودین (این

ص: 309

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 3، ص: 31.

دوستون) از نزدیکان، نفقه دادن واجب نیست؛ اگرچه مستحب است، خصوصاً خویشاوندی که وارث او می باشد.

مسأله 2: در وجوب انفاق بر قریب، فقر و احتیاج او شرط است؛ به این معنی که فعلاً روزی اش را نداشته باشد، پس بر کسی که فعلاً بر نفقه اش قدرت داشته باشد، انفاق واجب نیست؛ اگرچه فقیری باشد که روزی سالش را نداشته باشد، و گرفتن زکات و مانند آن برایش جایز باشد. و اما کسی که نفقه اش را فعلاً نداشته باشد، ولی بر تحصیل آن قدرت داشته باشد، پس اگر با غیر کسب باشد مانند قرض گرفتن و طلب بخشش و سؤال، بدون اشکال مانع وجوب انفاق بر او نمی باشد.

و اگر قدرت بر تحصیل، با کسب باشد، پس اگر به واسطه قدرت داشتن بر یاد گرفتن صنعتی که امرار معاشش به آن است باشد و یادگیری آن را ترک نموده است و بدون نفقه مانده است، پس در وجوب انفاق بر او، اشکالی نیست. و هم چنین است حال اگر برایش کسب کردن به واسطه آن چه که تحمّل آن بر او مشقت دارد، ممکن باشد مانند برداشتن چیزهای سنگین، یا آن چه که مناسب شأن او نیست و کسب کردن را به این جهت ترک نماید، پس انفاق بر او واجب است.

و اگر بر کسی که مناسب شأنش است توانایی داشته باشد و برای راحتی آن را ترک کرده باشد ظاهر آن است که انفاق بر او واجب نیست، ولی اگر زمان کسب از او به طوری فوت شده که فعلاً به روزی یک روز یا چند روز احتیاج داشته باشد و به تحصیل نفقه قادر نباشد، انفاق بر او واجب است اگرچه عجز او با اختیارش پیدا شده باشد؛ چنان که اگر آن شغل را نه برای طلب راحتی، بلکه برای آن که

به امر دنیوی یا دینی مهمی مشغول شده است ترک کرده باشد، مانند طلب علم واجب، و جوب انفاق بر او ساقط نمی شود.

مسأله 3: اگر برای زن، ازدواج - دائم باشد یا منقطع - با کسی که لایق او است و قیام به نفقه اش می کند، ممکن باشد، آیا در حکم شخص قادر است، پس انفاق بر او واجب نمی باشد یا نه؟ دو وجه است که وجیه ترین آن ها دومی است.

مسأله 4: در وجوب نفقه بر قریب، قدرت انفاق کننده بر نفقه او بعد از نفقه خودش و نفقه زوجه اش اگر زوجه اش دائمی باشد شرط است، پس اگر به مقدار کفایت تنها خودش نزد او حاصل شود باید به خودش اکتفا کند و اگر چیزی از آن زیاد بیاید و زوجه داشته باشد مال زوجه اش می باشد و اگر چیزی زیاد بیاید برای پدر و مادر و اولاد است.

مسأله 5: منظور از نفقه خودش که مقدم بر نفقه زوجه اش می باشد، مقدار روزی روز و شبش و پوششی که لایق حالش است می باشد و هر چیزی که اضطرار به آن پیدا می کند از وسائل برای غذا و آشامیدنی و زیرانداز و روانداز و غیر این ها، پس اگر چیزی بر این، زیاد بیاید بر زوجه اش صرف می نماید، سپس بر نزدیکانش.

مسأله 6: اگر بر نفقه اش چیزی زیاد بیاید و زوجه ای نداشته باشد، پس اگر اضطرار به ازدواج پیدا کند به طوری که در ترک آن بر او عسر و حرج شدید یا مظنة فساد دینی باشد پس حق دارد که در ازدواج مصرف نماید اگرچه برای قریب او چیزی باقی نماند. و اگر چنین نباشد احوط (وجوبی) آن است که در نفقه قریب مصرف کند، بلکه وجوب آن خالی از قوت نیست.

مسأله 7: اگر چیزی نداشته باشد که در نفقه خود صرف کند، واجب است

که به هر وسیله مشروعی که شده آن را تحصیل نماید حتی طلب عطا و سؤال؛ تا چه رسد به کسی که مناسب حال او می باشد.

و اگر چیزی نداشته باشد که در نفقه زوجه یا قریش صرف نماید، در این که تحصیل آن با کسی که لایق حال و شأنش است واجب است، سزاوار اشکال نیست، ولی بر او واجب نیست که به مانند طلب بخشش و سؤال آن را تحصیل کند. البته وجوب قرض کردن در صورتی که ممکن و بدون مشقت باشد و بعداً محل ادای آن را داشته باشد بعید نیست. و هم چنین است به طور نسیه خریدن با دو شرطی که ذکر شد.

مسأله 8: در نفقه نزدیکان اندازه ای نیست، بلکه واجب آن است که به اندازه کفایت باشد؛ از طعام و خورش و پوشش و مسکن با ملاحظه حال و شأن و زمان و مکان، طبق آن چه که در نفقه زوجه گذشت.

مسأله 9: اعفاف (دور نگهداشتن از گناه) کسی که نفقه اش واجب است - فرزند باشد یا پدر - با تزویج نمودن او یا دادن مهر برای او واجب نمی باشد اگرچه با احتیاج او به ازدواج و قدرت نداشتن او بر آن و بر بذل صدق خصوصاً در پدر، احوط (استحبابی) است.

مسأله 10: بر فرزند نفقه پدر واجب است نه نفقه اولاد پدر - زیرا برادرهایش می باشند - و نه نفقه زوجه پدر. و بر پدر، نفقه فرزندش و اولاد او واجب است؛ نه زوجه او.

مسأله 11: نفقه نزدیکان قضا ندارد و اگر در وقت و زمان آن فوت شود ولو این که با تقصیر منفق (نفقه دهنده) باشد جبران نمی شود و در ذمه او مستقر نمی شود

- به خلاف زوجه، همان طور که گذشت - البته اگر به خاطر غیبت او بر او انفاق نکنند، یا با این که تمکن دارد از انفاق او خودداری کند و منفق علیه (کسی که نفقه به او داده می شود) مرافعه را پیش حاکم ببرد و حاکم او را امر به استقراض بر عهده منفق نماید و او هم بر عهده منفق استقراض نماید، ذمه منفق مشغول به آن می شود و بر او واجب است که آن را قضا کند.

مسأله 12: برای وجوب انفاق، هم از جهت منفق و هم از جهت منفق علیه ترتیب است: اما از جهت اول، پس نفقه فرزند - پسر باشد یا دختر - بر پدرش واجب است و اگر پدر نباشد و یا فقیر باشد بر جد پدری واجب است و با نبود جد یا فقیر بودن او، بر جد پدر واجب است و هم چنین به طور الاقرب فالاقرب، بالا می رود و با نبود آن ها یا توانایی نداشتن ایشان، بر مادر فرزند واجب است و با نبود یا فقر او بر پدر مادر، و مادر پدر مادر، و پدر مادر مادر، و مادر مادر مادر، و هم چنین بر الاقرب فالاقرب واجب است. و با مساوی بودن آن ها در درجه، در آن به طور مساوی شریک می باشند اگرچه در مرد بودن و زن بودن مختلف باشند. و در حکم پدران مادر و مادران مادر، مادر پدر است و هر کسی که به واسطه مادر با پدر قرابت دارد، مانند پدر مادر پدر و مادر مادر او و مادر پدر او و به همین صورت، پس نفقه فرزند با نبود پدران و مادر او بر آن ها واجب است، البته با مراعات الاقرب فالاقرب نسبت به فرزند، پس اگر پدر و جدی داشته باشد که توانگرد پس نفقه بر پدر است و اگر پدر و مادر داشته باشد نفقه بر پدر است و اگر جد پدری و مادر

داشته باشد نفقه بر جد است و اگر جد مادری و مادر داشته باشد بر مادر است و اگر جد و جدّه مادری داشته باشد به طور مساوی شریک می باشند و اگر جدّه پدری و جد و جدّه مادری داشته باشد هر سه شریک هستند. این ها در اصول است، مقصودم پدرها و مادرها می باشند.

و اما فروع، مقصودم فرزندان می باشند، پس نفقه پدر و مادر به هنگام تنگ دستی بر فرزند است در صورتی که دارای تمکن باشد - مرد باشد یا زن - و با نبود او یا این که فقیر باشد، پس بر فرزند فرزند است، مقصودم پسر پسر یا پسر دختر و دختر پسر یا دختر دختر است و به همین صورت؛ الاقرب فالاقرب. و اگر متعدد و در درجه مساوی باشند به طور مساوی شریک می باشند، پس اگر پسر یا دختر و پسر پسر مثلاً داشته باشد، پس بر پسر یا دختر است و اگر دو پسر یا دو دختر یا یک پسر و یک دختر داشته باشد به طور مساوی شریکند. و اگر اصول و فروع اجتماع کنند مراعات الاقرب فالاقرب می شود. و در صورت تساوی، شریک می باشند، پس اگر پدر و پسر یا دختر داشته باشد، به طور مساوی شرکت می کنند. و اگر پدر با پسر پسر یا پسر دختر داشته باشد، پس بر پدر واجب است. و اگر پسر و جد پدری باشد بر پسر واجب است. و اگر پسر پسر با جد پدری باشند به طور مساوی شرکت می کنند. و اگر مثلاً مادر با پسر پسر یا پسر دختر داشته باشد بر مادر واجب است.

و در موردی که مادر با پسر یا دختر جمع شوند امر مشکل می شود و احوط (وجوبی) تراضی و تسالم بر مشارکت به طور مساوی است.

و اما جهت دوم، پس اگر نزد او زیادتر از نفقه خودش و نفقه زوجه اش چیزی که برای تمام نزدیکانش که محتاجند کافی است داشته باشد، نفقه همه آن ها بر او واجب است و اگر کافی نباشد مگر برای انفاق بعضی از آن ها، بر الاقرب فالاقرب آن ها انفاق می شود.

و اگر دو قریب یا بیش تر در یک مرتبه داشته باشد و آن چه که نزد او است برای همه کفایت نکند، اقرب آن است که بین آن ها به طور مساوات در صورتی که ممکن باشد و انتفاع آن ها از آن امکان داشته باشد تقسیم می شود وگرنه باید بین آن ها قرعه کشیده شود.

مسأله 13: اگر دو فرزند داشته باشد و فقط بر نفقه یکی از آن ها توانایی داشته باشد و پدری داشته باشد که صاحب مال است چنان چه دو فرزند در مقدار نفقه مختلف باشند و آن چه که نزد او است برای یکی از آن ها عیناً کافی باشد، مانند این که نفقه اش کم تر باشد، نفقه اختصاص به او پیدا می کند و نفقه فرزند دیگر بر جد می باشد. و اگر در مقدار نفقه مساوی باشند، پس اگر با جد در این که مشترک باشند یا هر کدام به یکی اختصاص پیدا کنند توافق کنند همان است وگرنه به قرعه رجوع می نمایند.

مسأله 14: اگر کسی که نفقه بر او واجب است، از آن خودداری کند، حاکم شرع او را مجبور می کند و در صورت نبود حاکم، مؤمنین عادل او را مجبور به آن می کنند و اگر آن ها هم نبودند مؤمنین فاسق.

و اگر اجبار او ممکن نباشد، پس اگر مالی داشته باشد که تقاص منفق علیه از آن به مقدار نفقه ممکن باشد برای زن، تقاص جایز است، به خلاف غیر زوجه مگر این که با اذن حاکم باشد، پس با اذن او برای غیر زوجه هم گرفتن جایز است اگرچه تقاص نمی باشد.

و اگر چنین مالی نداشته باشد حاکم او را امر به استقراض بر عهده او می کند و در صورت متعذر بودن حاکم، امر مشکل می شود. (1)

ص: 315

38. جمع بندی تعاملات لازم، در موضوع انفاق

1. هرکدام از والدین و اولاد در صورت غنی بودن، واجب است نفقه دیگری را در صورت فقیر بودن آن، به عهده بگیرد.
2. آباء و امهات و اجداد ولو متعالیاً و اولاد ولو متنازلاً با وجود شرط مذکور، انفاق را با رعایت الاقرب فالاقرب باید انجام دهند.
3. انفاق در غیر موارد مذکور از خویشاوندان مستمند، مستحب است.
4. بر اساس آیات و روایات مذکور در این باب خصوصاً روایات صحیحه کتاب «وسائل الشیعه» (به شماره های 27762 و 27760) ملاک وجوب انفاق، مبانی و طبقات باب ارث می باشد.
5. در صورت عدم توانائی در انفاق کامل و کافی، انفاق در حد توان، واجب است و در صورت تعدد موارد انفاق واجب، رعایت الاقرب فالاقرب با وجود تفاوت طبقاتی بین آن ها، لازم است و در صورت تساوی طبقاتی، با انجام قرعه انفاق لازم است، الا این که بتوان انفاق را در حد توان بین آن ها به تساوی انجام داد.

39. آزریدن و عاق پدر و مادر شدن

اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»؛ (1) «و پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستید! و به پدر و مادر نیکی کنید! هر گاه یکی از آن دو، یا هر

ص: 316

دوی آن ها، نزد توبه سن پیری رسند، کم ترین اهانتی به آن ها روا مدار! و بر آن ها فریاد مزین! و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگوارانه به آن ها بگو!

تفسیر

قضاء تشریحی خداوند به نپرستیدن جز او

این آیات بعضی از کلیات دین را ذکر می کند، و در حقیقت دنباله آیه شریفه «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...» است.

جمله «أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» نفی و استثناء و کلمه «أَنْ» مصدریه است، ممکن هم هست بگوئیم «لا تعبدوا» نهی و استثناء و کلمه «أَنْ» مصدریه و یا مفسره است و به هر حال مجموع مستثنی و مستثنی منه به دو جمله تقسیم می شود، نظیر این که بگوئیم «او را پرستید» و «غیر او را نپرستید» و به وجه دیگر، برگشت هر دو جمله به يك حکم است، و آن این که «باید او را با اخلاص پرستید».

و این جمله چه برگشت به دو جمله کند و چه به يك جمله، در هر حال چیزی است که قضای الهی متعلق بدان شده است، البته قضای تشریحی خدا که متعلق به احکام و مسائل تشریحی می شود، و معنای يك طرفی کردن و حکم قاطع مولوی نمودن را می رساند، و این قضاء همان طور که شامل اوامر خدا می شود شامل نواهی او نیز می گردد، همان طور که احکام مثبت را يك طرفی می کند احکام منفیه را نیز يك طرفی می کند، به همین جهت فرمود: «وَقَضَى رَبُّكَ»، زیرا اگر فرموده بود: «وَأْمُرْ رَبُّكَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا...» صحیح نبود، زیرا معنایش این می شد که «خدا امر کرده

جز او را نپرستید» و حال آن که نهی کرده از این که غیر او را نپرستند و محتاج به نوعی تأویل و تجاوز می شد.

مسأله «امر به اخلاص در پرستش» بزرگ ترین اوامر دینی، و اخلاص در عبادت از واجب ترین واجبات شرعی است، هم چنان که در مقابل، شرك ورزیدن به خدای عز و جل بزرگ ترین گناه است، و به همین جهت فرمود: «خدا نمی آمرزد این گناه را که بدو شرك بورزند، و پائین تر از آن را از هر که بخواهد می آمرزد».

و ما اگر يك يك معاصی را تحلیل و تجزیه کنیم خواهیم دید که برگشت تمامی گناهان به شرك است، زیرا اگر انسان غیر خدا یعنی شیطان های جنی و انسی و یا هوای نفس و یا جهل را اطاعت نکند هرگز اقدام به هیچ معصیتی نمی کند، و هیچ امر و نهی را از خدا نافرمانی نمی کند، پس هر گناهی اطاعت از غیر خدا است، و اطاعت هم خود يك نوع عبادت است، هم چنان که در آیات زیر اطاعت شیطان را پرستش وی خوانده و فرمود: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ»؛ (1) و نیز فرمود: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (2).

حتی کافری که منکر صانع است نیز مشرك است، زیرا با این که فطرت ساده اش حکم می کند بر این که برای عالم صانعی است مع ذلك امر تدبیر عالم را به دست ماده و یا طبیعت و یا دهر می داند.

و چون مسأله همان طور که گفتیم مسأله مهمی بود، لذا آن را قبل از سایر احکام ذکر کرد، با این که آن احکام هم هر يك در جای خود بسیار اهمیت دارند،

ص: 318

1- «مگر با شما عهد نکردم که شیطان را پرستش نکنید؟» (یس / 60)

2- «آیا می بینی کسی را که هوای خود را معبود خود کرد...» (جاثیه / 23)

مانند عقوق والدین و ندادن حقوق واجب مالی و اسراف و تبذیر و فرزندکشی و زنا و قتل نفس و خوردن مال یتیم و عهدشکنی و کم فروشی و پیروی غیر علم و تکبر ورزیدن، و با این که مسأله اخلاص در عبادت را بر این ها مقدم داشت در آخر و بعد از شمردن این ها مجدداً همین اخلاص را خاطر نشان ساخته و از شرك نهی فرمود.

«و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»؛ این جمله عطف است بر جمله قبلی و معنایش چنین است: «پروردگارت چنین حکم رانده که: تحسنوا بالوالدین احساناً» و احسان در فعل، مقابل بدی و آزار است.

نیکی کردن به والدین، از مهم ترین واجبات بعد از توحید

معلوم می شود مسأله احسان به پدر و مادر بعد از مسأله توحید خدا واجب ترین واجبات است هم چنان که مسأله عقوق بعد از شرك ورزیدن به خدا از بزرگ ترین گناهان کبیره است، و به همین جهت این مسأله را بعد از مسأله توحید و قبل از سایر احکام اسم برده و این نکته را نه تنها در این آیات متذکر شده؛ بلکه در موارد متعددی از کلام خود همین ترتیب را به کار بسته.

در سوره انعام پیرامون تفسیر آیه 151 که شبیه به آیه مورد بحث است گذشت که گفتیم رابطه عاطفی میان پدر و مادر از يك طرف و میان فرزندان از طرف دیگر از بزرگ ترین روابط اجتماعی است که قوام و استواری جامعه انسانی بدان ها است، و همین وسیله ای است طبیعی که زن و شوهر را به حال اجتماع نگهداشته و نمی گذارد از هم جدا شوند، بنا بر این از نظر سنت اجتماعی و به حکم فطرت، لازم است آدمی پدر و مادر خود را احترام کند و به ایشان احسان نماید زیرا که اگر

این حکم در اجتماع جریان نیابد و فرزندان با پدر و مادر خود معامله يك بیگانه را بکنند قطعاً آن عاطفه از بین رفته و شیرازه اجتماع به کلی از هم گسیخته می گردد.

«إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»؛ کلمه «اما» مرکب است از «ان» شرطیه و «مای» زائده، و اگر این ما، زائده نبود جائز نبود که نون تأکید ثقیله در آخر فعل شرط که «یبلغ» باشد، در آید، اثر ماء زائده این است که چنین کاری را تجویز می کند.

کلمه «کبر» به معنای بزرگ سالی است، و کلمه «اف» مانند کلمه «آخ» در فارسی، انزجار را می رساند، و کلمه «نهر» به معنای رنجاندن است که یا با داد زدن به روی کسی انجام می گیرد و یا با درشت حرف زدن، اگر حکم را اختصاص به دوران پیری پدر و مادر داده از این جهت بوده که پدر و مادر، در آن دوران سخت ترین حالات را دارند، و بیش تر احساس احتیاج به کمک فرزند می نمایند، زیرا از بسیاری از واجبات زندگی خود ناتوانند، و همین معنا یکی از آمال پدر و مادر است که همواره از فرزندان خود آرزو می کنند، آری روزگاری که پرستاری از فرزند را می کردند و روزگار دیگری که مشقات آنان را تحمل می نمودند، و باز در روزگاری که زحمت تربیت آن ها را به دوش می کشیدند، در همه این ادوار که فرزند از تأمین واجبات خود عاجز بود آن ها این آرزو را در سر می پروراندند که در روزگار پیری از دست گیری فرزند برخوردار شوند.

پس آیه شریفه نمی خواهد حکم را منحصر در دوران پیری پدر و مادر کند؛ بلکه می خواهد وجوب احترام پدر و مادر و رعایت احترام تام در معاشرت و سخن گفتن با ایشان را بفهماند، حال چه در هنگام احتیاجشان به مساعدت فرزند و چه در هر حال دیگر، و معنای آیه روشن است. (1)

ص: 320

1- . طباطبائی، محمدحسین، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی، محمدباقر، ج 13، ص: 108.

روایات باب عاق والدین (1) شدن

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«أَدْنَى الْعُقُوقِ أَفٌّ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ شَيْئاً أَهْوَنَ مِنْهُ لَنَهَى عَنْهُ؛ (2)»

کم ترین آزار (به پدر و مادر) گفتن اف (بأنها) است، و اگر خدای عز و جل چیزی را آسان تر و خوارتر از آن می دانست از آن نهی می فرمود.»

توضیح: اشاره است به گفتار خدای تعالی که در سوره اسراء آیه 23 می فرماید: «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ...»، پس به آن دو (یعنی به پدر و مادر) اف مگو و نهیب نزن بر ایشان، و اف کلمه ای است که در کراهت و ضجر استعمال شود: یعنی گوینده آن به واسطه بدی حال و کراهت از چیزی آن را بر زبان جاری کند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«كُنْ بَارِئاً وَاقْتَصِرْ عَلَى الْجَنَّةِ وَإِنْ كُنْتَ عَاقاً فَظّاً فَاقْتَصِرْ عَلَى النَّارِ؛ (3)» (با پدر و مادر) نیکو رفتار باش و در بهشت جایگزین شو و اگر عاق و جفا کاری با آتش (دوزخ) بساز.»

یعقوب بن شعیب گوید: حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ كُشِفَ غِطَاءٌ مِنْ أُغْطِيَةِ الْجَنَّةِ فَوَجَدَ رِيحَهَا مَنْ كَانَتْ لَهُ رُوحٌ مِنْ مَسِيرَةِ خَمْسَةِ مِائَةِ عَامٍ إِلَّا صِنْفٌ وَاحِدٌ قُلْتُ مَنْ هُمْ قَالَ الْعَاقُ لِوَالِدَيْهِ؛ چون روز قیامت شود، پرده از پرده های بهشت را کنار زنند، پس هر جاننداری بوی آن را از مسافت پانصد سال راه بشنود، جز يك دسته، عرض کردم: آن ها کیانند؟ فرمود: عاق والدین خود.»

ص: 321

- 1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 349.
- 2- . في المصباح قال أصل العق الشق يقال عق ثوبه كما يقال شقه بمعناه و منه يقال: عق الولد أباه عقوقاً من، باب قعد إذا عصاه و ترك الإنسان إليه فهو عاق.
- 3- . أي اکتف بها.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود:

«فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ حَتَّى يُقْتَلَ الرَّجُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِذَا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَيْسَ فَوْقَهُ بَرٌّ وَإِنَّ فَوْقَ كُلِّ عُقُوقٍ عُقُوقًا حَتَّى يُقْتَلَ الرَّجُلُ أَحَدَ وَالِدَيْهِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَلَيْسَ فَوْقَهُ عُقُوقٌ؛ بالای نیکی هر نیکوکاری نیکی است تا آن که انسان در راه خدا کشته شود، و چون در راه خدا کشته شد دیگر بالای آن نیکی (و عملی بهتر) نیست، و بالای هر آزدنی آزدنی است، تا آن که کسی یکی از پدر و مادر خود را بکشد، و چون چنین کرد بالاتر از آن آزدنی نیست.»

حضرت صادق(علیه السلام) فرمود:

«مَنْ نَظَرَ إِلَى أَبِيهِ نَظَرَ مَاقَتٍ وَ هُمَا ظَالِمَانِ لَهُ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ لَهُ صَلَاةً؛ هر کس به پدر و مادر خود نظر دشمنی کند در صورتی که آن دو به او ستم (نیز) کرده باشند، خداوند نمازش را نپذیرد.»

شرح: یعنی در صورت ستم به او نیز قبول نشود تا چه رسد باینکه نیکی به او کنند.

حضرت باقر(علیه السلام) فرمود: که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در ضمن سخنی از سخنان خود فرمود:

«إِيَّاكُمْ وَ عُقُوقَ الْوَالِدَيْنِ فَإِنَّ رِيحَ الْجَنَّةِ تُوَجَّدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَلْفِ عَامٍ وَ لَا يَجِدُهَا عَاقٌ وَ لَا قَاطِعٌ رَحِمٍ وَ لَا شَيْخٌ زَانٍ وَ لَا جَارٌ إِزَارِهِ خِيَلَاءَ إِنَّمَا الْكِبْرِيَاءُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ (1) پرهیزید از آزدن پدر و مادر، زیرا بوی بهشت از مسافت هزار سال شنیده شود، ولی عاق والدین و قطع کننده رحم و پیرمرد زناکار و آن که جام هاش را از روی تکبر و بزرگ منشی (بلند کند که) بر زمین کشد آن را نشنوند، و جز این نیست که کبریاء و بزرگی از آن پروردگار جهانیان ست.»

حضرت صادق(علیه السلام) فرمود: «لَوْ عَلِمَ اللَّهُ شَيْئًا أَذْنَى مِنْ أُفٍّ لَنَهَى عَنْهُ وَ هُوَ مِنْ أَذْنَى

ص: 322

1- . يطلق الازار غالبا على الثوب الذي يشد على الوسط تحت الرداء و جفاة العرب كانوا يطيلون الازار فيجر على الأرض.

الْعُقُوقِ وَمِنَ الْعُقُوقِ أَنْ يَنْظُرَ الرَّجُلُ إِلَى وَالِدَيْهِ فَيُحِدَّ النَّظَرَ إِلَيْهِمَا؛ أَوْ خَدَّوْنَ شَيْءًا مِنْهُمَا (در آزدن پدر و مادر) کم تر از آف می دانست از آن نهی می کرد، و آن کم ترین مراتب آزدن است، و از جمله آزدن است که کسی به پدر و مادر خود خیره نگاه کند.»

حضرت باقر (علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ أَبِي نَظَرَ إِلَى رَجُلٍ وَمَعَهُ ابْنُهُ يَمْشِي وَالْإِبْنُ مُتَكَبِّرٌ عَلَى ذِرَاعِ الْأَبِ قَالَ فَمَا كَلَّمَهُ أَبِي (علیه السلام) مَقْتًا لَهُ حَتَّى فَارَقَ الدُّنْيَا؛ پدرم بمردی نگاه کرد که پسرش به همراه او بود و آن پسر بشانه پدرش تکیه کرده بود، فرمود: پدرم با آن پسر از بدی آن کارش سخن نگفت تا از دنیا رفت.»

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«أَذْنَى الْعُقُوقِ أَفٌّ وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ أَيْسَرَ مِنْهُ لَنَهَى عَنْهُ؛ (1) کم ترین آزدن پدر و مادر گفتن آف است، و اگر خداوند چیزی را آسانتر از آن می دانست از آن نهی می فرمود.» (2)

ص: 323

1- قال المحقق الأردبيلي (ره) العقل والنقل يدلان على تحريم العقوق ويفهم وجوب متابعة الوالدين وطاعتهما من الآيات والاحبار و صرح به بعض العلماء. وقال الفقهاء للوالدين منع الولد عن الغزو والجهاد ما لم يتعين عليه بتعيين الإمام (عليه السلام) أو بهجوم الكفار على المسلمين مع ضعفهم وكذا يعتبر اذنهما في سائر الاسفار المباحة والمندوبة وفي الواجبة الكفائية مع قيام من فيه الكفاية بالسفر لطلب العلم ان كان لمعرفة العلم الواجب العيني كإثبات الواجب تعالى ونحو ذلك لم يفتقر الى اذنهما وإن كان لتحصيل الزائد منه كان فرضه كفاية. وقال الشهيد رحمه الله في القواعد: لا-ريب أن كل ما يحرم أو يجب للاجانب يحرم أو يجب للابوين وينفردان بأمور 1- تحريم السفر المباح بغير اذنهما وكذا السفر المندوب، 2- قال بعضهم: يجب عليه طاعتهما في كل فعل وان كان شبهة لان طاعتهما واجبة وترك شبهة مستحب، 3- لو دعواه الى فعل وقد حضرت الصلاة فليتأخر الصلاة وليطعهما، 4- لهما منعه من الصلاة جماعة في بعض الاحيان. 5- لهما منعه من الجهاد مع عدم-التعين، 6- الأقرب ان لهما منعه من فروض الكفاية إذا علم او ظن قيام الغير، 7- قال بعض العلماء لو دعواه وهو في الصلاة النافلة قطعها لرواية، 8- ترك الصوم ندبا إلا باذن الأب ولم أقف على نص في الام.

2- أصول الكافي / ترجمه مصطفوی، ج 4، ص: 50

40. مسائل مهم و کلی در ارتباطات و تعاملات فرزند

1. نیکی و خوش رفتاری و خوش گفتاری با والدین، واجب است.

2. در صورت ناتوانی والدین و توانایی فرزند، بر فرزند واجب است والدین را تأمین کند.

3. در صورت بی نیازی و غنی بودن والدین، احسان و ایثار از سوی فرزند، استحباب مؤکد دارد.

4. در صورت ناتوانی والدین و فرزند، واجب است فرزند در حد توان، تمهیدات لازم را جهت برطرف شدن نیازهای والدین، دنبال و پیگیری کند.

5. آزردن والدین توسط فرزند، گناه کبیره و حرام می باشد.

و الحمدلله رب العالمین

ص: 324

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

